

دربارہ
جہاد و شہادت

کسری احمد



دربارهء جهاد و شهادت

کسرا احمدی



* دربارہء جہاد و شہادت

* کسرا احمدی

* انتشارات خاوران

* چاپ اول، پاریس، پاییز ۱۳۷۱

* حروفچینی، چاپ و صحافی : آبنوس

پیشگفتار

اسلام به پیروان خود دریافت و بینشی کلی از هستی می بخشد که اجزاء و اعضاء آن با یکدیگر سازگار است. مسلمان تصور معینی از دنیا و آخرت، انسان و خدا دارد، چگونگی آخرت: رستاخیز، بهشت و دوزخ، رابطه آفریننده و آفریده برایش معلوم است، هدف آفرینش و هدف خود را در زندگی می شناسد، می داند از کجا و در کجاست و به کجا می رود. اسلام "جهان بینی" است.

اما اسلام فقط امر ذهنی و عقیدتی نیست و در حد برداشت و باور انسان از هستی باقی نمی ماند زیرا همچنانکه وظایف انسان را در برابر خدا و دنیا، خود و دیگران مشخص می کند عمل به آنها را نیز ناگزیر و واجب می سازد. در نتیجه عقیده و عمل - پندار و کردار - توأم و جدائی ناپذیر می شوند. بنا بر این اسلام يك نوع زیستن در جهان، يك نوع حضور در هستی نیز هست که احکام بنیادی آن از پیش داده شده است.

جهان بینی عملی اسلام فرهنگی به وجود آورد که عوامل سازنده و بخش های گوناگون آن در طول تاریخ خود را به صورت های متفاوت بازآفریدند اما شالودهء این فرهنگ، عقاید و اعمال اصلی و احکام آنها که در قرآن آمده، مانند ریشه ای کهن و زاینده، کمابیش دست نخورده در اعماق باقی مانده و هربار جوانهء تازه ای از آن روئیده و شاخ و برگ دیگر به رنگ زمان گسترده است.

مسلمان برای زندگی در زمان حال نظر به آینده دارد زیرا دنیای فانی برای آزمایش و گذرگاهی است در راه آخرت باقی. اما طریق رستگاری آینده از پیش در قرآن و سنت پیغمبر آمده است. برای آینده باید به گذشته بازگشت. از همین رو سنت همیشه مرادف با مسلمانی و بدعت همیشه ناپسند و گاه همانند کفر بوده است. در اسلام شیخ تیزبین گذشته همیشه حاضر و ناظر بر آینده و حال است. نهضت های اسلامی دو قرن اخیر از وهابیان گرفته تا سلفیه و دیگران، برای تجدید حیات اسلام خواستار بازگشت به سرمشق نخستین یعنی صدر اسلام و تجدید آن جامعه و حکومت هستند. نه فقط در "قرون وسطای" آرام اسلامی بلکه در دو قرن اخیر نیز که جامعه های اسلامی دچار تکان های شدید خارجی و دگرگونی های داخلی بوده اند، مقولات عمده فرهنگ اسلامی دگرگونی نیافته بلکه هر يك به نحوی

تکرار شده اند.

برای شناخت اسلام و امت مسلمان، برای دریافتن زندگی اسلام در کشورهای مسلمان، مطالعه تاریخی، جامعه شناسی یا مردم شناسی و غیره اگرچه لازم است اما کافی نیست. حاصل این بررسی ها، حداکثر، انبوه اطلاعات مفیدی است که بعنوان وسیله و ابزار شناخت - نه خود آن - بدست می آید. اضافه براین وقتی این بررسی ها "علمی" و "بیطرف" باشد و اسلام را بعنوان پدیده ای مرده و آزمایشگاهی در نظر گیرد حاصل کار از نوعی "ورزش فکری" احتمالاً گمراه کننده تجاوز نمی کند.

در شناخت اسلام، مهم تر از هر چیز دریافتن جهان بینی این دین و چگونگی عملکرد آن، دریافتن برداشت این دین از هستی و به عمل درآمدن آن است. جهان بینی اسلامی که از عمل جدائی ناپذیر است - زیرا ایمان بی عمل پذیرفته نیست - فرهنگ و فضای حیاتی ویژه ای بوجود می آورد که فرد مسلمان در آن بدنیا می آید، بسر می برد و می میرد. این جهان بینی انسانی می پرورد از آن خود، متفاوت از آدم هائی با فرهنگ ها، دیدها و روش های زندگی دیگر. مثلاً عقیده اسلام درباره خدا، انسان، آخرت، دنیا، حق و باطل و اهل حق (مسلمانان) و اهل باطل (نامسلمانان) جنبه هائی از این جهان بینی متفاوت را نشان می دهد، جنبه هائی که به زندگی و مرگ مسلمان معنا و هدفی مخصوص به خود و متمایز از دیگران می بخشد.

این جهان بینی شیوه زندگی، چگونگی رابطه و طرز رفتار مسلمانان را با یکدیگر و با دیگران (نامسلمانان)، معین و تنظیم می کند. برای بیان مقصود به چند نمونه اکتفا می کنیم. در جامعه های اسلامی زن بعنوان عضو خانواده و شهروند جایگاهی ویژه و نابرابر

دارد. این نابرابری نه تنها اجتماعی بلکه امری "وجودی" است. زن بعنوان وجودی انسانی به "کمال" مرد نرسیده، "کشتزار" مرد و وابسته به اوست.

فرهنگ اسلامی زن را ناتمام تر از مرد می داند و در نتیجه از نظر عاطفی، حقوقی، اجتماعی و غیره با او رفتاری دارد متفاوت با مرد.

این استنباط و رفتار متفاوت، این "جایگاه ویژه"، علی رغم خصوصیات محلی، در کلیات و اساس در جامعه های اسلامی همانند است و چهره ای از آن خود دارد و به همین سبب با نابرابری زنان و مردان در جامعه های دیگر - حتی در مرحله رشد اجتماعی یکسان - شبیه نیست. این استنباط از زن و جایگاه او در زندگی اجتماعی، دستاورد فرهنگ اسلامی (دین، کتاب، سنت، آداب و عادات، باورها و...) است که خود اساس آنرا از اجتماع جاهلی به ارث برده. اگر در کشوری اسلامی قانون در زمینه هائی برابری اجتماعی زن و مرد را پذیرفته باشد، در اجرای قانون و در عمل اجتماعی، عامل نیرومندتر، اثربخش تر و فعال تر، همچنان فرهنگ، باورها و میراث زنده و پویای گذشته است.

نمونه دیگر پیوستگی و یگانگی دین و دولت است که به سنت پیغمبر و ریاست دینی او در مدینه بازمی گردد. طرز حکومت پیغمبر اسلام با ساخت اجتماعی مدینه و شرایط تاریخی و فرهنگی عربستان هماهنگ و سازگار بود. پس از خلفای راشدین در تاریخ اسلام بعثت های فراوان چنان شیوهء حکومتی امکان پذیر نبوده و در کمتر زمان و مکانی به آن عمل شده. از طرف دیگر پس از قرآن سنت پیغمبر بزرگترین سرمشق اندیشه و عمل به مسلمانی است. بنابراین حتی در نظر فقیهان سنی که حکومت سلاطین را بر مسلمانان شرعاً

پذیرفتند، حکومت آرمانی همچنان در صدر اسلام، یعنی حکومت دینی بوده و هست. ولی علما و فقهای شیعه حکومت دنیوی را فقط حق وارثان پیغمبر - یعنی خود - دانسته خواستار پیروی از سرمشق پیغمبر و تکرار سنت بوده اند. در جامعه شیعیان - در هر مرحله از رشد اجتماعی - حکومت آرمانی نظراً و شرعاً حکومت دینی است و جدائی دین از سیاست توجیه و محمل شرعی ندارد.

در مورد مهم فلسفه حکومت و مشروعیت نیز پیروی از نمونه نخستین گذشته اگر عملاً و در صحنه اجتماع امکان پذیر نباشد، لااقل در عقیده و ایمان مسلمان شیعه حضور دارد و حاکم بر زمان حال اوست. حکومت غیردینی ظلمه است. شیعیان شرعاً ملزم به پذیرش و پیروی از آن نیستند و اگر نتوانند حکومت دینی پیغمبر را تجدید کنند دست کم در آرزوی آن هستند.

قانون نمونه روشن دیگری از پیوستگی به گذشته و سلطه آن بر زمان حال است. احکام قرآن (قانون های اساسی) از همان آغاز اسلام به تدریج نازل شد. صدور احکام یا وضع قوانین از حقوق الهی و مقدس، تغییرناپذیر و ابدی است. هرچند بجز دوره های کوتاه آنهم در بعضی جاها، قوانین و احکام اسلامی (بویژه قانون جزا یعنی "حدود") تمام و کمال به اجرا درنیامد ولی فقهاء و اهل شریعت همیشه خواستار اجراء و تحقق آن بوده اند. از آنجا که قانون تنظیم کننده روابط اجتماعی افراد است و روابط اجتماعی مانند اجتماع دستخوش دگرگونی است، ناگزیر قانون نیز باید همپای اجتماع تحوّل پذیرد. وجود قانون های مقدس و تغییرناپذیر در اجتماع های تغییرپذیر از جمله دشواری ها و گرفتاری های مزمین سرزمین های اسلامی است. چهارچوب های قانونی گذشته در برابر و در میان میدان زندگی، در روح مؤمنان است تا زمان حال را در قالب های دست نخورده بگنجانند

و نقش خود را بر آن بزند.

* * *

استنباط مسلمان از غیر خود و چگونگی رفتار با او از جمله مقولات عمده عقیدتی و عملی فرهنگ اسلامی است. در اسلام همچنانکه آخرت و زندگی ابدی به بهشت و دوزخ تقسیم شده افراد بشر که بسوی آخرت رهسپارند نیز بر دو گروهند: مسلمان که پیرو حق است و کافر که از باطل پیروی می کند. رابطه مسلمان با کافر در بیرون و درون جامعه اسلامی آثار حقوقی و پی آمدهای مذهبی، فرهنگی و نظامی گوناگون دارد که در نهایت و در شدیدترین حال به صورت جنگ در راه خدا - جهاد فی سبیل الله - درمی آید. احکام و عمل به جهاد، کشتن و کشته شدن در راه خدا (شهادت) در قرآن آمده، در سنت پیغمبر به آن عمل شده و در تاریخ اسلامی ما نیز روی داده است.

جهاد و شهادت در شمار پدیده ها و مقولات بنیانی جهان بینی اسلامی است که در ریشه فرهنگ آن وجود دارد و هرچند یکبار در شرایط تاریخی و اجتماعی سازگار، متناسب با ویژگی های زمان تجدید حیات می کند.

موضوع این رساله بیان جنگ در عربستان جاهلی، انتقال آن به اسلام و تبدیل آن به جهاد و شهادت و همچنین پیدایش و تحول جهاد در دوره هائی از تاریخ ماست.

* * *

در فهم تاریخ، معنایی که مورخ به پیشامدها و "داده" های تاریخی می بخشد دارای اهمیت اساسی است. اگر داده ها و اطلاعات تاریخی را بعنوان پدیده های طبیعت - چون درخت و کوه و سبزه و دشت و دمن - در نظر آوریم، برداشت مورخ "منظره" ایست که از این پدیده ها می سازد یا به تعبیری دیگر نوری است که بر منظره ای می تاباند. طبیعتی یگانه در نورهای متفاوت صبح و غروب یا مهتاب و گرگ و میش، یکسان نیست. "داده" ها، مصالح خام است و برداشت مورخ نقشه بنا. مورخ می خواهد چه بسازد، موزه ای با نمایش اشیاء عتیقه برای وقت گذرانی و تماشا، یا بازسازی نقشه راهی که از آن عبور کرده ایم برای تشخیص موقعیت کنونی؟ سدّ بی روزنی که جریان گذشته پشت آن انبار شود، یا آب بندی برای آبیاری زمان حال؟ اما در همه حال نوشتن درباره تاریخ ناچار ترسیم نقشی از صورت بیرونی و در نتیجه کاستن از عمق و پیچیدگی حقیقت است. اثر رویدادهای تاریخ ساز نه فقط در زمان خود بلکه در دوران های بعد پیوسته در کار دگرگونی خود و جهان خود است. مورخ از چنین حقیقت زنده ای طرحی می کشد که در بهترین حال شبیه صورت اصلی است. و حال آنکه "اصل"، بدنی زنده و سازمند، حقیقتی بسیارگون است که پیایی به شکل های تازه هستی می پذیرد و به واقعیت درمی آید. مورخ صورت تاریخ - داده ها و رویدادها - را ثبت می کند. اما آنچه که به صورت جان می بخشد، قلبی که ماوراء صورت ثابت همچنان می تپد ای بسا نادیده می ماند. مورخ صورت ساز است و تازه "صورت" را خواه ناخواه مطابق بینشی که دارد - آنگونه که چشم درونش می بیند - می سازد.

گذشته از این "کاهش" ناگزیر، اگر استنباط و رفتار با غیر خود را بعنوان حقیقتی تاریخی در نظر بگیریم که در جهاد واقعیت

یافته، در این رساله بیشتر به مداومت و تکرار این واقعیت توجه بوده نه جنبه های دیگر آن. در نتیجه داده ها و رویدادها با چنین دیدی درونی، برگزیده شده و یا در جهت چنین هدفی پیشین راهنمایی شده است. باین ترتیب از میان صورت های ممکن تاریخ، در اینجا فقط خطوط کلی یکی از صورت ها داده شده.

نخست طرحی گرده وار از شرایط اقلیمی و اجتماعی دورهء جاهلیت و نقش جنگ در زندگی روزانه عرب ها و پیدایش جهاد و شهادت ترسیم شده است و سپس به پدیدهء جهاد و شهادت در دوره هائی از تاریخ ایران، وجود و حضور آن در دوران معاصر و مخصوصاً تجدید حیاتش در جنگ ایران و عراق پرداخته ایم. در بخش کوتاه دیگر به انتقاد و دفاع مخالفان و موافقان جهاد و مقایسهء آن با جنگ های صلیبی نظری افکنده شده. در پایان سه رسالهء جهادیه که هر يك گویای جنبه هائی از اندیشه و عمل مذهبی و سیاسی زمان خودند با تفصیل بیشتری بررسی شده.

با پیدایش اسلام آن "الله" که فقط بت چند قبیله بود از بین رفت و اله بعنوان آفریدگار قادر مطلق جای آنرا گرفت. اعتقاد به آخرت و دنیای دیگر مفهوم هستی را دگرگون کرد و بُعد و معنای بکلی دیگری به زندگی روزانه بخشید. باین ترتیب رابطهء انسان با خدا و جایگاه و نقش او در جهان نیز عوض شد زیرا نهاد و سرشت خدا و جهان هر دو زیر و زیر شده بود.

این تغییرات بنیانی و پی آمدهای ناگزیر و بیشمار آنها اگر چه دوران اسلامی را از جاهلیت متمایز می کند اما بسیاری از پدیده های اجتماع پیشین - و از جمله جنگ - به صورت و معنای تازه به اسلام راه می یابد. در این رساله توجه ما به سیر و تجدید حیات این پدیده، یعنی یکی از نمونه های پیوستگی دو دورهء جاهلی و اسلامی

است نه تمایز و جدائی آنها که بحث دیگری است.

* * *

اگر دانش تاریخ جستجوی تغییرات و تحولات زندگی اجتماعی باشد و هدف آنرا یافتن علت این دگرگونی ها و توضیح آنها بدانیم آنگاه این رساله نوشته ایست "ضد تاریخی" زیرا درست در جهت عکس به تاریخ می نگرد، یعنی هدف آن بررسی مداومت ثابت پدیده ای تاریخی (جهاد) است که از زمان های دراز در اساس بدون تفاوت و یکسان باقی مانده است. این نوشته مطالعه بی حرکتی تاریخ است که "قاعدتاً" باید در حرکت باشد، رساله ایست "ضد تاریخی" درباره تاریخ. از طرف دیگر چون هدف این رساله توجه به اندیشه جهاد در فرهنگ و کارکرد آن در تاریخ ما ایرانیان و بویژه شیعیان است، بیشتر از مدارك و مآخذی استفاده شده که با تاریخ فرهنگ ما رابطه بیواسطه یا مستقیم تری داشته اند. به همین سبب رویهمرفته ترجمه فارسی پاره ای از آثار بر اصل ترجیح داده شده یا به متفکران مسلمان و ایرانی بیشتر از مسلمانان عرب توجه شده است.

این رساله برخلاف رسم معمول، که بنا برآن هرکس اسلام خود را راستین و مال دیگران را دروغین می داند، بهیچوجه ادعای معرفی اسلام "حقیقی" را ندارد. اسلام مانند هر دین زنده دیگری در شرایط گوناگون تاریخی و اجتماعی به صورتی تازه جلوه کرده است. اما دین و امت اسلام با حقیقت هائی به دنیا آمد و رشد کرد و به کمال رسید. این حقیقت ها از عوامل اساسی و تشکیل دهنده اسلامند، در طول تاریخ با آن بوده و هستند. گفتگوی این رساله فقط درباره یکی از این حقیقت ها - جهاد - است، نه "اسلام حقیقی".

تاریخ بعنوان دانش گذشته معمولاً از جریانی پایان یافته صحبت می کند، نقشه راهی رفته را می کشد. در این رساله نیز نشانه چند گذرگاه اصلی را که پدیده جهاد پشت سرگذاشته تا به ما رسیده، آورده ایم ولی مقصود این نیست که بنا به ضرورت یا قانونی اجتماعی یا جز آن، جهاد راهی جز این که رفت نمی توانست بپیماید. ظاهراً پهنه امکان گسترده تر از آن است که پاره ای از مکتب های تنگ نظر سیاسی و بعضی فلسفه های تاریخ نشان می دهند.

* * *

بطور کلی فرهنگ اسلامی در طول تاریخ ما به دو صورت و با دو خصلت متفاوت تحقق یافته و بروز کرده است: عرفان و طریقت از طرفی، فقه و شریعت از طرف دیگر. اگر چه در مواردی نمیتوان آندو را به روشنی از هم جدا کرد ولی تفاوت اساسی دریافتشان از امر حق و دین و عمل به آنها آشکار است. در این رساله توجه ما به اسلام فقیهان و متشرعان، "شیخ و زاهد و مفتی و محتسب" است که اهل جهادند یا چنین می نمایند، نه آنها که عقیده دارند:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

نگاهی به دورهء جاهلیت

در دوران جاهلیت جزیره العرب جایگاه زندگی قبیله های بیابانگرد و شتردار بود. در بیابانها و فلات های خشك عربستان مرکزی کشاورزی امکان نداشت. بعلت هوای ناثابت و باران های پراکنده که هربار اتفاقی در جایی می بارید، چراگاه ها و بدنبال آنها قبیله ها جابجا می شدند و برسر آب و چراگاه های تازه کشمکش ها و زد و خوردهای دائمی، تازه میشد. زیرا نداشتن آب و چراگاه با

نابودی و مرگ یکی بود. این کشمکش های پیوسته، بخشی از زندگی روزانه بود و شدت آمیختگی آن را با گذران هر روز از آنجا می توان دریافت که اصطلاح "ایام العرب" (روزهای عرب) به معنای جنگ های اعراب با یکدیگر بود. مفهوم و معنای "روز" و "جنگ" چنان به هم پیوسته بود که یکی جای دیگری به کاربرده می شد. "روز" و "جنگ" دو پدیدهء توأم بودند. شمار "ایام" کم نبود و هر یومی بنام نبردی که در آن رخ داده بود، نامیده میشد.

گذشته از آب و چراگاه و شتر و نیازهای ضروری، میان مردمی که به ستیزه خو گرفته بودند، برسر راهزنی و غارت، اسب دوانی و شرط بندی، تفاخر و برتری جوئی نسبی و هرچیز دیگر کشمکش درمیگرفت. کار از مجادلهء لفظی به ناسزا، زد و خورد و گاه به جنگ می کشید و بدنبال افراد، خانواده و سپس قبیله درگیر میشد. معمولاً قبیله ای که در جنگ دستی نداشت میانجی میشد و قبیله ای که زیان دیده تر بود و کشتهء بیشتری داده بود، خونبھائی می گرفت و غائله ختم میشد. (۱)

جنگ هائی که به قصد غنیمت درمیگرفت معمولاً زد و خوردها یا نبردهای کوچک بود که "غزو" نامیده میشد. بیشتر غزوات برای ربودن شتر - مفیدترین و مطمئن ترین دارائی صحرا - رخ میداد. در سرزمینی که زندگی اقتصادی به شرایط متغیر اقلیمی و خشکسالی و باران های ناگهانی بستگی داشت، "غزو" تا آغاز همین قرن، شیوهء زندگی و راه تقسیم مجدد ثروت و ایجاد توازن اقتصادی میان قبیله ها بود. در غزوها هدف معمولاً به چنگ آوردن غنیمت بود نه خونریزی. اما اگر راهزنی بدل به قتل و جنگ مغلوبه میشد، مردها کشته، زنها و بچه ها اسیر و با دریافت بازخرید آزاد و گرنه بعنوان برده فروخته می شدند. (۲)

در اجتماع قبیله ای که برآوردن نیازمندیهای اولیه مستلزم تلاشی دائمی است، غزو در شمار فعالیت های عادی و معمولی بود؛ نه تنها جرم شمرده نمی شد بلکه مایهء سربلندی بود و همه در راه آن همکاری میکردند. در نتیجه اگر خونی ریخته میشد، پرداخت خونبها، یا خونخواهی وظیفه ای همگانی بود که در آن شرکت می جستند، بویژه آنکه افراد قبیله خویشاوندان همخون یکدیگر شمرده می شدند. ادامهء زندگی و بقاء قبیله به جنگ بستگی داشت و اهمیت آن چندان بود که هر کس سواری و تیراندازی نمی دانست و نمی توانست دشمن بکشد و غنیمت بیاورد، مرد شمرده نمیشد و مانند زنان که در جنگ شرکت نمی جستند - از ارث محروم بود. "در میان عرب پیش از اسلام دربارهء میراث مراسم و عاداتی وجود داشته است. از آن جمله آنکه زنان و کودکان را از ارث محروم می داشته و می گفته اند مرده ریگ (ارث) به کسی از خویشان مرده مخصوص است که بتواند بر پشت ستور کارزار کند و غنیمت بیاورد." (۳)

از طرف دیگر عربستان برسر راه بازرگانی روم و هند و آفریقا بود و اعراب با ایران، روم شرقی، سواحل شرقی مدیترانه و مصر تجارت داشتند. همچنین در حاشیهء سرزمین آنان، میان عراق و شام در شمال و یمن در جنوب، داد و ستد پررونقی جریان داشت. مکه مرکز برخورد همهء راه ها بود و به فاصله ای برابر میان عدن (اقیانوس هند) و غزه (مدیترانه) قرار داشت. راهی از یثرب و هائل راست از میان بیابان به بین النهرین و راه دیگر آن را به جده و از آنجا به درون آفریقا می پیوست. (۴) خانهء کعبه مأوای بت ها و پرستشگاه اعراب، که برترین قصیده های شاعران عرب (سبعات معلقه) را به دیوارهای آن می آویختند، در همین شهر جای داشت. بدینگونه مکه مرکز بازرگانی و دین و شعر (زبان) عربستان بود. وجود خانهء کعبه

و ماه های حرام مایه ایمنی بازرگانی این شهر بود. در اوان پیدایش اسلام این شهر خانواده های بانفوذ و بازرگانان توانگری داشت. شمار شترهای کاروانهای آن گاه به ۲۵۰۰ نفر می رسید. فقط سرمایه خانواده بنی امیه در کاروان بدر ۴۰۰۰۰ دینار بوزنطی بود. (۵)

خانواده های بزرگ و ثروتمند مکه مستقیم یا غیر مستقیم در داد و ستد با کشورها و سرزمین های دیگر دست داشتند. استرابو می گوید: "هر عربی یا تاجر است یا حق العمل کار". راهنمایی و مراقبت کاروان هایی که از بیابان های بی آب و علف، پهناور و پرخطر عربستان می گذشت ناچار با اعراب بدوی بود که جز شترهای آنان چارپای دیگری برای حمل کالا وجود نداشت. کاروان را نیروی نظامی و مردان جنگی همراهی میکردند. انجمن شیوخ (ملاء) قریش که پرده دار خانه کعبه نیز بود، مکه را اداره میکرد. قریش قبیله ای بود شهرنشین نه بیابانگرد. برای همین بر سر آب و چراگاه و غنیمت و جز اینها گرفتار زد و خورد و دشمن قبیله های دیگر نبود و چون در حرم کعبه بسر میبرد از هجوم دیگران در امان بود و به خصومت و انتقام جوئی تمام نشدنی قبیله ها آلوده نمی شد. قریش صاحب تجارت و زیارت، صاحب شهر مکه، هم پیمان مهم ترین قبیله های عربستان مرکزی و فارغ از دشمنی دیگران بود و به سبب این مقام و موقع ویژه می توانست در اختلاف هایی که پیش می آمد، میان قبیله ها داوری کند.

بعضی قبیله های بدوی با مکیان پیمان بسته بودند که ایمنی کاروان ها را در سرزمین های خود نگهدارند، در عوض بازرگانان مکه کالاهای آنها را می فروختند و سود بدست آمده را به شریکان هم پیمان می دادند. "حُمس" (جمع احمس: دلیر، سخت در جنگ و دین) نوع دیگری از پیمان بود. کعبه را الحمساء و مکه را دارالحمس می

گفتند. اتحاد حُمس، قریش و قبیله های نواحی گوناگون عربستان را دربرمی گرفت. آنها تقدس خانه کعبه، حرمت ماه های حرام، دفاع از آن و ایمنی بازرگانی در مکه و راه های بازرگانی را پذیرفته بودند و بر بسیاری از آنها نظارت داشتند. هم پیمانان حمس فقط "الله" بت قریش را می پرستیدند و مانند آنها "اهل الله" نامیده میشدند و در پناه و زنده‌الله بودند. پیوند در بازرگانی با پیوند در دین توأم بود. (۶)

به این ترتیب در هوای سوزان و طبیعت تهیدست گذشته از کشاورزی ناچیز و اتفاقی، کشت نخل و اندکی غلات، زندگی اعراب از راه شترداری و بازرگانی می گذشت. اقتصاد بیش از هر عامل دیگر به دو چیز وابسته بود: شرایط اقلیمی و موقع جغرافیائی.

با این محیط زیست طبیعی و اقتصادی، خصوصیات اجتماعی و فرهنگ ویژه ای همراه بود. عرب ها فقط مردمی همزبان با فرهنگی همانند، در سرزمینی واحد نبودند. بلکه بنا به علم انسابی که سخت پای بند آن بودند همگی خود را فرزندان مستقیم قحطان (اعراب جنوب) و عدنان (اعراب شمال) می دانستند که آنها خود به اسماعیل پسر ابراهیم می رسیدند. عرب بیش از هر چیز به تصور خود مقوله ای نژادی بود: دو تیرهء جداگانه از نژادی یگانه. پاکی خون و درستی نسب در نزد آنان اعتبار فوق العاده ای داشت. آنها خود را از راه پدرانشان می شناختند. نسب شناسی تمام تاریخ و بخش بزرگی از شعر و فرهنگشان را فراگرفته بود. افراد قبیله های بنام را که پدرانشان تا چندین پشت شناخته بود، اعراب "اصیل" و دیگران را "غیراصیل" می دانستند.

عربهای بدوی از آنجا که بعلت شرایط اقلیمی نمی توانستند در هیچ سرزمین معینی بمانند ناچار از جایی به جایی می رفتند. ملاک هویت و وسیلهء پیوند چنین قومی نسب بود - نه زمین - و سازمان

اجتماعی اش قبیلهء متحرك. (۷)

قبیله از افراد همخون، از خویشاوندان نسبی تشکیل میشد که همگی خود را فرزندان نیای واحدی می دانستند، سلسله نسبشان را به او می رساندند و خودشان را به نام او می نامیدند. سازمان قبیله پدرسالاری بود. مرد صاحب چند زن و فرمانروای خانواده بود. قبیله را سران و شیوخ اداره می کردند. شیخ که در دوره های پیش "سید" (خواجه، آقا) نامیده میشد معمولاً پس از رایزنی بزرگان قبیله انتخاب میشد و مقامش ارثی نبود. در قتل همهء قبیلهء مقتول در خونخواهی با ولی دم همدست بود. اگر ماجرا به پرداخت خونبها می انجامید همهء قبیلهء قاتل در پرداخت آن شرکت میکرد. همخونی، افراد قبیله را چون اندام های يك بدن بهم می پیوست.

بیگانگان می توانستند به یکی از راه های زیر به قبیله پیوندند و پشتیبانی آن را بدست آورند: "حلیف" (هم پیمان)، "جار" (همسایه) یا "مولا"ی (مشتری) قبیله شوند. وقتی در قبیله ای برده ای آزاد میشد، به صورت مولای آن درمی آمد. قبیله های ناتوان تر ناچار به قبیله های نیرومندتر می پیوستند یا با قبیله های کوچک هم پیمان و یکی می شدند، وگرنه از بین می رفتند و نابود میشدند. به سبب فقر منابع طبیعی، بزرگی قبیله و شمار افراد حدی داشت که اگر از آن فراتر می گذشت برآوردن نیازهای اولیه آب، خوراک و حرکت امکان نداشت. این بود که همیشه جریانی دوگانه درکار بود: پیوستن قبیله های کوچک به بزرگ و چندشاخگی و کوچک تر شدن قبیله های بزرگ. (۸)

در شهرهای تجارتی و واحه های کشاورزی (که اهالی ساکن و اقتصادشان به زمین وابسته بود) نیز ساخت اجتماع، قبیله ای و از آن عرب چادرنشین و بدوی بود. قبیلهء قریش و طوایف آن را در مکه می دانیم. در یثرب (مدینه) هم زمان و کمی پیش از هجرت یازده یا

دوازده قبیله وجود داشت. افراد هر قبیله نزدیک بهم یا در محله ای جدا از قبیله های دیگر بسر میبردند و امور اجتماعی خود را سامان می دادند. (۹)

شهرهای عربستان واحه های کوچکی بودند در بیابانی بی انتها که شرایط اقلیمی آن شیوهء زندگی، ساخت اجتماعی و عرف ساکنانش را معین میکرد. از همین رو صحرا بیشتر در شهر اثر می کرد و زندگی اجتماعی شهر رنگ و خصلت "بیابانی" داشت.

برخلاف "دولت شهر"های یونان که شهروندان آزاد جامعهء حقوقی اش را تشکیل میدادند و فرد آزاد از حقوق اجتماعی برخوردار بود، جامعهء حقوقی "قبیله-شهر" های عربستان از قبیله ها تشکیل می شد و آنکه از افراد یا به نحوی از پیوستگان به قبیله نبود، ایمنی یا حق دیگری نداشت. اسلام در دو شهر قبیله ای (مکه و مدینه) با فرهنگ "بیابانی" و بادیه نشین ظهور کرد و رشد یافت و پاره ای از ویژگی های آنها را در خود نگه داشت.

هر قبیله واحد اقتصادی، نظامی و مذهبی "مستقلی" بود، یعنی واحدی بسته و جدا از دیگری. دنیای بیرون و قبیله های دیگر بیگانه و دشمن بودند. زیر آسمان برهنه و روی صحرای بی آب و علف، قبیله در طبیعت و اجتماع، در جهانی دشمن صفت جاداشت. همه چیز او را تهدید میکرد و همه در کمین تا به مال و جانش دستبرد بزنند و یکی یا هر دو را تباه کنند.

هر قبیله ای بتی برای خود داشت. همهء اعراب بت ها یا اشیاء واحدی را نمی پرستیدند. بطور کلی استنباط مابعد طبیعی و دریافت مذهبی آنها همانند و شاید یکسان بود اما با خودرانی و جداسری. سیصد و شصت بت و از آن جمله لات، عزا، منات - که مکیان آنها را دختران الله می دانستند (۱۰) - در خانهء کعبه بود.

وجود بت های متعدد در يك پرستشگاه همگانی خود نشانی بود از پراکندگی در جمع، نشانی از پاره های مجزا و خودسر (قبیله ها) قومی با يك روش زندگی و يك فرهنگ. عرب جمع پراکنده بود.

دوتیرگی در نسب که از آغاز وجود داشت، مایه ای بود برای ناسازگاری و دودستگی همیشگی اعراب جنوب و شمال و تفاخر به یکدیگر. از این گذشته با توجه به استقلال و خودسری قبیله ها، مجموعه ای از واحدهای انسانی جدا از هم در سرزمینی فقیر یا در جستجوی آب و چراگاه های پراکنده و یا برای بازرگانی و کاروان در حرکت بودند. بعلت خشکی شدید و کمبود آب و علف، بیمایگی خاک و خست آسمان، مردم چنین محیطی ناچار مانند خود آن از طرفی سخت و خشن و از طرف دیگر بسیار نادر و بی چیز بودند.

فخرفروشی و برتری جوئی شمال و جنوب و زد و خورد پیایی همسایگان، عرب ها را گرفتار دشمنی دو چندان کرده بود. در چنین محیطی زندگی هر قبیله به جنگ وابسته بود. هم برای دفاع از خود و جلوگیری از هجوم و چپاول دیگران، هم برای هجوم به دیگران و بدست آوردن غنیمت، هم برای ایمنی کاروان های خودی و همراهی آنها، هم برای غارت کاروان های دیگران. اضافه بر این جنگ امری حماسی و جنگیدن ملاک مردانگی و بزرگی بود.

از طرف دیگر خطرکردن در زندگی اقتصادی و نظامی کار مردان بود. آنها می جنگیدند و غنیمت می آوردند، بازرگان یا همراه و نگهدار کاروان ها بودند. بنابراین امتیازها و حقوق خانوادگی و اجتماعی مال آنها بود. گرچه از بقایای مادرسالاری گاه نشانه هائی دیده میشد (۱۱)، ولی رویهمرفته زنان در برابر مردان و حتی فرزندان ذکور خانواده، دارای حقوق چندانی نبودند. دوران جاهلیت دارای سه ویژگی آشکار است: جنگ، غنیمت، بازرگانی که در این

هر سه زمینه، سالاری با مردان بود. نقش های فرهنگی و نهادهای حقوقی (عرفی) اجتماع نیز در تار و پود درهم و سه گانه همین روابط بافته شده بود. آداب و عقاید در باب شجاعت و سواری و جنگ و خونخواهی یا قصاص و دیه نمونه هایی از آنهاست. در "غزو" ها حتی راهزنی آئینی داشت که بیش و کم از آن تجاوز نمی کردند و بکار می بستند. برای کسب و کار و معاملات و قرار دادها، عرف حقوقی ساده اما گسترده ای وجود داشت، درباره نژاد پدری، شجره خانواده ها، طوایف و قبیله ها نیز همچنانکه گفته شد، علم الانسابی پرشاخ و برگ وجود داشت که خود به تنهایی تاریخ و بخشی از فرهنگ اعراب را تشکیل می داد.

پیدایش اسلام و جهاد

رسالت پیغمبر در چنین اجتماعی آغاز شد، در شهر بازرگانی مکه، در رابطه با جنگ و غنیمتِ قبیله های بیابانگرد و اعراب بادیه که به پاکی نژاد خود و بزرگی پدرانشان می نازیدند. پیغمبر اسلام مانند ابراهیم - پدر ادیان توحیدی - همهء بت ها را شکست و نابود کرد. تنها الله خدای یگانه پرستیده شد. سروری شیخ های (سیدهای پیشین) قبیله دست کم در غزو و غنیمت از بین رفت و فقط سیادت بنو هاشم و خاندان پیغمبر جای آن را گرفت.

از این گذشته اسلام قبایل عربستان را بعنوان واحدهای مستقل سیاسی ازین برد و پدیده تازه ای بنام "امت" را بجای آن نشانده. مسلمانان قبیله قریش و قبایل یثرب و کسانیکه به آنها می پیوستند و درکنار آنها می جنگیدند امتی جدا و متمایز از دیگران تشکیل میدادند. فقط پیغمبر که گماشته و کارگذار خدا درمیان امت بود میتواندست به اختلاف ها رسیدگی کند. میان مهاجران و انصار پیمان برادری بسته شد. برادری پیوند همه مسلمانان با یکدیگر بود. آنها نمی بایست یکدیگر را بکشند برعکس باید در برابر کسیکه به یکپارچگی امت لطمه میزد متحد و همدست باشند.

در بیعت با اهل مدینه و آغاز هجرت، جامعه سیاسی شهر و اقوام مختلف از جمله یهودان جزء امت بودند (۱۲). بعدها پس از شدت اختلاف با یهودان و استوار شدن بنای اسلام، امت مفهومی دینی یافت و فقط به مسلمانان منحصر گردید (۱۳). در داخل امت پاره ای از آداب و رسوم جاهلی از جمله تفاخر نژادی و نازیدن به پدران از بین رفت اما جنگ و غنیمت همچنان برجای ماند.

اسلام جدائی مذهبی و خودسری "سیاسی-نظامی" قبیله ها را از بین برد و مفهوم و سازمان امت را جایگزین آن کرد. بجای قبیله های بیشمار و شجره نسب و برتری جوئی ها و جدال ها، دنیا به دو قبیله بزرگ، به دو امت تقسیم شد: امت اسلام و امت کفر (۱۴). بعدها سرزمین و کشورها نیز بر دو دسته شدند: دارالاسلام و دارالحرب (بلاد کفار). در سیره پیغمبر دیده میشود که حتی پیش از هجرت و تشکیل امت اسلام در اخبار یهود آمده بود که چگونه پیروان پیغمبر آخرالزمان از مردم دیگر بکلی جدا و ممتازند و سزای مخالفان چیست:

"از جمله فضل ها که حق تعالی به انصار کرده بود، یکی آن

بود که در همسایگی یهود بودند و اختلاط با یهود کرده بودند و پیوسته از ایشان می شنیدند که: پیغمبر آخرالزمان بزودی ظاهر شود و جمله عرب در تحت حکم وی خواهند آمدن، طوعاً و کره‌اً متابعت وی خواهند نمودن، و هر کسی که مخالفت وی کند، خون و مال وی مباح شود و عصمت از زن و فرزند وی برخیزد و معاقب و مستاصل شود و بنیاد و اصل وی برود. این سخنها از یهود می شنودند و دیگر احوال پیغمبر علیه السلام از تورات با ایشان می گفتند." (۱۵)

گرویدن پیروان طوعاً و کره‌اً است. یا خود به راه راست می آیند و یا به زور و ناخواسته آورده میشوند. مخالفان نیز باید بنیادشان برکنده شود. هم در رفتار با پیروان و هم در برخورد با مخالفان، در هر دو عامل جنگ و قهر وجود دارد.

مسلمانان با یکدیگر برادرند و نامسلمان، حتی اگر پدر و برادر باشد، بیگانه است و باید از وی دوری جست: "ای اهل ایمان شما پدران و برادران خود را نباید دوست بدارید اگر آنها کفر را بر ایمان بگزینند و هر کس از شما آنانرا دوست بدارد بی شك ستمکار است." (۹-۲۳) (۱۶)

در قرآن میان قبیله ها تفاوتی نیست، همه یکسانند، مؤمنان هم یکسانند. تفاوت میان مسلمانان و کافران است. تفاوت مؤمنان هم در تقواست نه در چیز دیگر. "همانا دین پسندیده نزد خدا آئین اسلام است و اهل کتاب در آن راه مخالفت نیمودند مگر پس از آنکه به حقانیت آن آگاه شدند و این خلاف را از راه رشک و حسد درمیان آوردند و هر کس به آیات خدا کافر شود بترسد که محاسبه خدا زود خواهد بود" (۳-۱۹). "حق همانست که از طرف خدا بسوی تو آمد و دیگران بر باطلند هیچ شبهه به دل راه مده" (۲-۱۴۸).

بنا بر این دین خدا اسلام است، آنکه مسلمان نیست (حتی اگر

اهل کتاب باشد) کافر است. اسلام حق و برادری است. جز آن باطل و فتنه است و میان آنها هیچ آشتی و الفتی نیست، برخورد آنها جز نفی و نابودی یکی، راه دیگری ندارد. "ای مؤمنان با کافران جهاد کنید که در زمین فتنه و فساد برافند و آئین همه دین خدا گردد..." (۸-۳۹). مسلمان باید با کافر بجنگد تا فتنه و فساد برافند و دیگر وجود نداشته باشد و حقیقت الهی پیروز شود. يك طرف ایمان است و يك طرف کفر، جنگ شکل مقابله، این دو و مایه پیروزی حق است.

نه فقط احکام قرآن بلکه سنت پیغمبر نیز نشان میدهد که جهاد در راه اسلام چه اهمیت فوق العاده ای دارد و گسترش اسلام چگونه از جنگ در راه آن جدا نیست. اهالی مدینه در دعوت محمد به شهر خود دوبار در عقبه با وی بیعت کردند. بیعت دوم 'بیعت حرب' نامیده شد زیرا بیعت کنندگان پذیرفتند که از بهر نصرت اسلام با وی (محمد) یکی شوند و جان و مال در کار وی کنند و اهل مدینه بطاعت وی درآورند و دشمنان و مخالفان وی از راه بردارند. " (۱۷) و خلاصه آنکه برای پیغمبر با دشمنان او بجنگند.

بنای جامعه، سیاسی و مذهبی اسلام بر پیمان جنگ نهاده شد و انصار بیعت کردند: "نخستین کسی که دست بیرون آورد، تا بیعت کند براء بن معرور بود که دست بیاورد و گفت: یا رسول الله، فارغ باش و بیعت بکن که من، همچنانکه زن و فرزند خود را می کوشم، ترا نیز بکوشم، و همچنانکه ذب از حریم خود میکنم، از آن تو نیز بکنم و بخون و مال از تو برنگردم و با دوست تو دوست باشم و با دشمن تو دشمن باشم، دل خوش دار، یا رسول الله، که ما اهل جنگ و کارزاریم و اهل حلقه و نیزه ایم و صنعت حرب و قتال از پدران به میراث داریم و شب و روز این کار ورزیم و شجاعت ما در جمله، عرب میدانند." (۱۸)

در بیعت حرب دو چیز آشکار است: انصار با دوستان پیغمبر دوست و با دشمنان او دشمنند، همه به دو دسته خودی و بیگانه تقسیم و از هم جدا شده اند. دیگر اینکه این جدائی تنها امری نظری عقیدتی و قلبی نیست، بلکه امری عملی و کار زندگی یا مرگ است. بیعت کننده میگوید یا رسول الله بیعت مرا بپذیر و ایمن باش چون ما اهل جنگ و کارزاریم و این کار شبانه روزی ماست.

پس از این بیعت حرب نخست چند تن از مسلمانان و سپس پیغمبر به مدینه مهاجرت میکنند و امت اسلام تشکیل میشود. جدائی امت اسلام از مردم، اقوام و ادیان دیگر و جنگ با این دیگران دو شالوده اصلی بنای امت است. اسلام که از درون اجتماع جاهلیت سربرآورد و در برابر آن نهاده شد، همان فرهنگ را به ارث برد و با خود داشت و در ایجاد اجتماع سیاسی و مذهبی تازه آنها را بکارگرفت. درخت اسلام نخست در زمین جاهلیت کاشته و پرورده شد. مطابق سیره ابن اسحق "سید علیه السلام بیست و هفت غزو بنفس بکرد ... و سیه و هشت گروه از لشکر اسلام هم در عهد خود از بهر غزو به اطراف بلاد فرستاد." (۱۹)

بنا بر این در سالهای هجرت برای گسترش اسلام به سرکردگی یا به فرمان پیغمبر شصت و پنج بار لشکرکشی یا نبرد شد. زندگی پیغمبر در دوران هجرت با جنگ و مبارزه مسلح توأم است. از همین رو "مغازی" که به معنای ستایش صفات و دلیری جنگجویان است "از معنی خود تجاوز کرده و به شرح احوال و تاریخچه وقایع حیات پیغمبر صلعم اطلاق شده و در این صورت است که با معنای سیره برابر میگردد." (۲۰) خلاصه آنکه در میان کارهای پیغمبر برای گسترش اسلام اهمیت مغازی (جنگ ها) به اندازه ای بود که بعدها مجازاً معنای شرح حال، سیره رسول الله، را به خود گرفت همچنانکه

(بنحوی معکوس) اصطلاح "ایام العرب" به معنای "جنگ های عرب" بود.

اسلام پراکندگی قبیله ها را از بین برد و آنها را به يك خدا، يك پیغمبر و يك دین فراخواند و در يك امت گردآورد. این دگرگونی در عالم عقیده، در جهان بینی رخ داد و گرنه ساخت قبیله ای اجتماع در عربستان دگرگون نشد و قبایل بعنوان واحدهای اجتماعی (البته نه به استقلال و جداسری پیشین) برجای ماندند. در نتیجه جنگ هم بعنوان برترین وسیلهء حل اختلاف برجای ماند. امت اسلام در برخورد با قبایل بدوی همان راه آنها یعنی جنگ را در پیش داشت.

برخورد با دشمن کافر به همان شیوه ایست که او با مؤمن رفتار می کند: مقابلهء به مثل: بجنگید و بکشید در راه خدا آنها که شما را می کشند - برانید آنها را همچنانکه شما را راندند - اگر بر شما ستم کردند بر آنها ستم کنید. (۲- ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴) بنابراین وقتی کافران اسلام نیاورند و با آن مبارزه کنند، اختلاف باید با سرکوبی و تسلیم یا نابودی آنان و پیروزی اسلام پایان پذیرد و دین خدا همه گیر شود.

اعراب در سنت جاهلیت برای اهل قبیله و خویشاوندان هم خون یا قبیله های هم پیمان می جنگیدند. در اسلام بجای قبیله های دشمن خو، جهان به دو امت تقسیم شد و بجای خویشاوندی افراد قبیله، مسلمانان با یکدیگر برادر شدند. "انما المؤمنون اخوه" (۴۹- ۱۰) اینک پیغمبر مؤمنان را از کارزارهای پیشین بازداشت و آنان را در راه پدیدهء بی سابقهء امت اسلام به نبرد با مخالفان برانگیخت. این امری بکلی تازه بود که عرب ها نخست با دشواری زیاد به آن گردن نهادند ولی بعدها آن را برای گسترش اسلام و ایجاد امپراطوری آن بکار گرفتند. مبارزه جوئی اسلام از بطن اجتماع و فرهنگ قبیله ای اعراب سرچشمه

میگرفت. آنها تا با هم دشمنی میورزیدند و جنگ و ستیز میکردند، درون مرزهای جغرافیائی سرزمین خود مانده بودند. اما پس از اتحاد و تشکیل امت، جنگ را به بیرون از خود (به امت کفر) و به بیرون از عربستان منتقل کردند.

اما جنبه دیگر جهاد، غنیمت، نه تنها تازگی نداشت بلکه از زمان های قدیم در سنت زد و خوردهای قبیله ای اعراب وجود داشت و در اسلام نیز به قوت خود باقی ماند. قرآن مؤمنان را به غنیمت های بسیار مژده میدهد. "خدا به شما وعده گرفتن غنیمت های بسیار داده که این (یک غنیمت خیبر) را برای شما تعجیل در انجام آن فرمود ..."
(۴۸ - ۲۰) خدا به مبارزان راه خود فرمان میدهد که برای غنیمت بشتابند و گاه فرمان خدا به همین شیوه، شتابزده بکار بسته میشود. در غزای "بطن النخله"، در یکی از ماههای حرام (که اعراب جاهلی نمی جنگیدند و اسلام نیز حرمت آن را پذیرفته بود) مسلمانان به کاروانی زدند و آن را غارت کردند. اما چون جنگ در ماه های حرام خلاف آئین همه اعراب - مسلمان و نامسلمان - بود، زبان سرزنش بدگویان دراز شد و مال های غارتی بلامتکلیف ماند تا سرانجام با نزول آیه ای (۲ - ۲۱۷) کار آسان و مال ها تقسیم شد. (۲۱) غزوه معروف بدر به فرماندهی پیغمبر هم برای جنگیدن با کافران مکه بود و هم برای غارت کاروان بزرگ و پر بار آنان که به کاروانسالاری ابوسفیان از شام باز میگشت. از کاروان چیزی بدست نیامد ولی سپاه مکه شکسته شد. حاصل کار جهادی بی غنیمت بود.

پیش از اسلام غنیمت شتر و چارپا و انسان و اموال منقول بود. قبیله پیروز هرچه را میتوانست میبرد فقط چیزهای ماندنی، آب و ملک و کشت به غنیمت نمیرفت. اسیران را یا به قبیله شکست خورده باز میفروختند و یا به بردگی می گرفتند. بعلت کوچ فاتحان با اموال

غیرمنقول کاری نمیشد کرد.

از این غنائم در جاهلیت، يك چهارم به شیخ قبیله می رسید و بازمانده میان دیگران پخش میشد.

در اسلام يك پنجم آن برای "خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و فقیران و در راه سفر ماندگان" (۸-۴۱) مقرر شد (۲۲) و چهار پنجم دیگر برای مبارزان. و به این ترتیب در اسلام نصیب مجاهدان از غنیمت اندکی بیش از آن بدویان و بادیه نشینان است.

تمشیت يك پنجمی (خمس) که به خدا و یتیمان و فقیران و دیگران میرسید طبعاً با "شیخ" و "سید" امت اسلام است: در آغاز با پیغمبر و سپس با خلیفه، امام و پیشوایان دیگر. در جهاد موضوع غنیمت اساساً همان است که در جنگ های جاهلی بود (۲۳) کافران و دارائیشان هر دو مال مسلمانان بودند (۲۴). منتها چون حکومت اسلام به خلاف قبائل بدوی در کوچ و سفر نبود و در سرزمینی استقرار داشت، میتوانست زمین و اموال غیر منقول کافران را نیز به غنیمت بردارد. پس از برداشت خمس مال غنیمت "بر دو ضربت، ضربی کارزار کنندگان راست خاصه ... و ضرب دیگر همه مسلمانان راست ... و اما آنچه جمله مسلمانان راست هر آن چیزی بود که لشکریان با خود نتوانند گرفتن، از زمین ها و عقارات و جز از آن و آنچه لشکر برتواند گرفتن خاصه قسمت کنند، بر کارزارکنندگان، و کسی دیگر با ایشان مشارک نبود." (۲۵)

و اما در مورد مردمی که بدل به غنیمت میشدند: "هر آن کسی که مخالف اسلام بود از همه اصناف کفار، درست بود ایشان را ببندگی گرفتن، و پس ایشان بر دو قسمت میشوند، قسمتی از ایشان آنند که جزیت از ایشان فرابپذیرند و ایشان را بر دین خود بگذارند و از بندگی عفو بکنند. و ایشان اهل کتابند. جهود و ترسا و گبر حکمش

حکم اهل کتاب است. پس اگر امتناع کنند از قبول کردن جزیت ایشان را بکشند و فرزند ایشان را به وردگی ببرند، و به بنده گیرند. و اما آن کسانی که جز اهل کتاب باشند، از ایشان قبول نکنند الا اسلام. اگر اسلام نیاورند، حکم در ایشان کشتن است، و به بنده گرفتن فرزندان ایشان را." (۲۶)

پس، از غنیمت‌ها آنچه را که بردنی است میبرند، آنچه بردنی نیست مال همه مسلمانان و در اختیار حکومت اسلام است. و اما غنائم انسانی: اهل کتاب می‌توانند با پرداخت جزیه به دین خود بمانند. دیگران یا باید مسلمان شوند یا مرگ خود و بردگی فرزندان را بپذیرند.

دو نهاد اساسی دوران جاهلیت، جنگ و غنیمت، با دگرگونی‌ها و تفاوت‌هایی در اسلام باقی ماند. ولی انگیزه عقیدتی جنگ دگرگون شد و بصورت جهاد درآمد که در نظر مؤمنان بیشتر خصلتی دینی و اخروی دارد تا مادی و دنیوی، غنیمت نیز تغییراتی یافت که بدان اشاره ای شد.

در دوران هجرت، دگرگونی و تغییر آئین‌ها و مراسم جنگ و غنیمت به تدریج بر پیغمبر وحی شد و مانند همه احکام الهی تغییرناپذیر، زمان ناپذیر و تام و تمام برای همیشه باقی ماند. "و آنچه از کتاب خدا بر تو وحی شد بر خلق تلاوت کن که کلمات خدا را هیچکس تغییر نتواند داد و هرگز جز درگاه او پناهی نخواهی یافت." (۱۸-۲۷)

آیه‌های فراوانی درباره جهاد نازل و به مسلمانان حکم شده که در راه خدا به جان و مال بجنگند. البته هر آیه شأن نزولی دارد و به مناسبتی معین که در تفسیرها آمده نازل شده. اما مناسبت هر چه باشد قدر مسلم این است که جنگیدن در راه خدا بزرگترین عبادت مرد

مسلمان و دارای پاداش دوجہانی است.

"مؤمنان آن کسانی که بخدا و رسول او ایمان آوردند و بعداً هیچگاه شك و ریبی به دل راه ندادند و در راه خدا به مال و جانشان جهاد کردند. اینان به حقیقت راستگو هستند." (۴۹-۱۵) "خدا آن مؤمنان را که در صف جهاد کافران مانند سد آهنین همدست و پایدارند بسیار دوست دارد." (۶۱-۴) "مؤمنان باید در راه خدا با آنانکه حیوة مادی دنیا را بر آخرت گزیدند جهاد کنند و هر کس در جهاد براه خدا کشته شد یا فاتح گردید زود باشد که او را (در بهشت ابدی) اجر عظیم دهیم." (۷۴-۴) "... آنها که در راه خدا کشته شدند، خدا هرگز رنج و اعمالشان را ضایع نگرداند." (۴۷-۴)

مؤمن کسی است که به خدا و پیغمبر او ایمان بدون شك بیاورد. خدا مؤمن جهادکننده را بسیار دوست دارد. مؤمن باید در راه خدا با کافران به مال و جان بجنگد. جهادکننده مرده یا زنده در آخرت یا دنیا پاداش عظیم دارد. (۲۷)

جهاد جنگ در راه خدا، جنگ حق است با باطل. بنابراین تمام و کمال و گذشت ناپذیر است. در این راه هر گذشتی - کم یا زیاد - چشم پوشیدن از حق است به سود باطل. و مؤمن چنین حقی ندارد، مبارزه او باید بی امان باشد: "شما مؤمنان چون با کافران روبرو شوید باید آنها را گردن زنید، تا آنگاه که از خونریزی بسیار دشمن را از پادراورید پس از آن اسیران جنگ را محکم به بند کشید تا بعد او را آزاد گردانید یا فدا گیرید تا جنگ سختی های خود را فروگذارد...." (۴۷-۴) "پس از آنکه ماههای حرام ... درگذشت آنگاه مشرکان را هرجا بیابید به قتل برسانید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و هر سو در کمین آنها باشید چنانچه از شرك توبه کرده و نماز اسلام بپا داشتند و زکوة دادند پس از آنها دست بدارید که خدا آمرزنده و

مهربان است." (۹-۵)

دشمن اسلام فقط خارجی نیست، داخلی هم هست. دشمن خارجی کافر حربی یا ذمی است. کافر حربی آنست که یا هیچ خدایی نمی پرستد یا ستاره و بت و چیزهای دیگر را چون خدا می پرستد. او یا باید اسلام بیاورد و یا کشته شود. کافر ذمی اهل کتاب است (یهود، نصارا، مجوس) اگر نخواهد اسلام بیاورد می تواند با قبول شرایطی به دین خود بماند و جزیه بپردازد. در دوره هائی می توان ناچار در صلح بسربرد.

اما دشمن داخلی منافق است و خطرش از دشمن خارجی اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست زیرا با ادعای مسلمانی بنام اسلام و از درون با آن مبارزه و آنرا تباه میکند. این دشمن درونی از همان اوائل تشکیل امت اسلام وجود داشته و ماجرای درگیری های پیغمبر با آنها در سالهای هجرت دانسته و معلوم است. در قرآن سوره ای بنامشان هست و آیه های چندی در بابشان نازل شده که نظر مؤمنان را در باره آنها نشان میدهد: منافقان اهل فتنه اند و خود را به هلاک و آتش دوزخ می افکنند (۵۷-۱۳ و ۱۴ و ۱۵) خدا از آنها روی گردانده (۹-۶۷) و دو بار عذابشان می کند (۹-۱۰۱) آنها به زبان مؤمن و به دل کافرند (۳-۶۳) و خطرشان در این است که با ظاهر آراسته و با ادعای مسلمانی از درون با اسلام مبارزه می کنند و می کوشند که شناخته نشوند بهمین سبب در قتل آنها - هر جا که یافت شدند - نباید درنگ کرد. (۴-۹۱)

باین ترتیب دشمنان اسلام بر دوگونه اند: خارجی و داخلی، بیگانه و خودی، که باید با هر دو آنها و با هر کدام به نحوی مبارزه کرد. امت اسلام با کافران و منافقان روبروست باید هشدارد و پیوسته در مبارزه یا آماده مبارزه باشد (۲۸).

شدت و تمامیت جهاد امت اسلام از جنگ های قبائل جاهلی بیشتر است. در آنجا قبیله ها با هم دشمنان همانند و هم ارز بودند، ارزش انسانی یکسانی داشتند. اما در اینجا مبارزان سرشتی متفاوت و ناسازگار دارند. یکطرف دوست و عبد خداست و طرف دیگر بازبچه شیطان و ناپاک. در مقام آدمیت نیست، چیزی است مانند دیگر نجاسات. "ای مؤمنان مشرکان نجس اند." (۹-۲۸)

اضافه بر این در جاهلیت جنگ دنیائی و نتیجه آن، این جهانی بود، هر چه بود، شکست یا پیروزی در همین دنیا می گذشت. در جهاد جنگ میان سپاهیان خدا و دشمنان خداست. مشیت الهی فقط محدود به این دنیا نیست، بنابراین جنگ در راه او ساحت و بعدی معنوی و اخروی می یابد. توانائی او نیز مطلق است و از مرزهای این دنیا فرا می گذرد، پس پاداش مجاهدان نیز که هم برای غنیمت دنیا و هم برای رستگاری آخرت می جنگند، دو دنیاست. بهشت که در جنگهای جاهلی معنائی نداشت در جهاد راه می یابد. مسلمان در همه حال پیروز است حتی اگر شکست بخورد و کشته شود، چونکه آن وقت بهشت در انتظار اوست.

مؤمن در درستی دین خود و نادرستی عقیده مخالفان شك ندارد و تردیدی به دل راه نمی دهد. خدا، پیغمبر و دین یکی است و برحق است، بقیه همه برباطلند. یا باید اسلام بیاورند، یا (در مورد کفار ذمی) به خواری جزیه بدهند و یا کشته شوند. این یقین معنوی و اطمینان قلبی در مبارزان جاهلی وجود نداشت. شور و خشم مسلمان مؤمن برای نابودی کافر به اختیار و اراده وی بستگی ندارد، از ایمان بی چون و چرایش می جوشد.

جنگ که در جاهلیت ارزش حماسی داشت در جهاد دارای فضیلت آسمانی شد. مردانگی به صورت ایثار نفس در راه خدا درآمد

و پدیده روزانه دنیوی بدل به حقیقت اخروی گردید. امر واقع و واقعیت بدیهی دارای هدف متعالی و الهی، جنگیدن با دشمن فریضه مقدس مرد مسلمان و خون کافر مباح و مالش حلال شد. (مگر آنکه مسلمان شود یا در ذمه اسلام درآید).

در زندگی بدوی جاهلیت ایمنی وجود نداشت. کشتن و اسیرکردن و بنده گرفتن، قصاص و خونبها، تصرف آبشخور و چراگاه، تفاخر به غارت و زدن جان و بردن مال یکدیگر، کاری روزانه بود. در پهنه طبیعت تهیدست و در برخورد با قبیله های سنگدل ادامه حیات اکثراً راهی بجز جنگ و غنیمت نمی شناخت.

امت اسلام که در این محیط فرهنگی و عاطفی تشکیل شد نه تنها نمی توانست از آن برکنار باشد بلکه برای آنکه استوار بماند و دیگران را به دین فراخواند و از عهده دشمنان برآید، شیوه های شناخته همان محیط را گرفت و درشتی و سختی عرف و عادت موجود به دین راه یافت. احکام جهاد راه مقابله با کفار را نشان داد. کافران مکه و بدویان بیابانی با امت اسلام دشمنی می ورزیدند. مسلمانان یا باید نابود می شدند و یا با آنها می جنگیدند و نابودشان می کردند. بجای قبیله های متخاصم اینک مسلمانان و کافران با هم روبرو بودند و جنگ بصورت یکی از ارکان دین درآمد. جنگیدن با مخالف ایمانی و عقیدتی عملاً و نظراً نه تنها پذیرفته بلکه یکی از اساسی ترین فریضه های مرد مسلمان شد.

در جهاد مرگ بدل به شهادت شد. خصوصیت و ویژگی دیگری یافت و بصورت بریدن از زندگی فانی و پیوستن به زندگی جاوید درآمد. مرد مجاهد خواه کشته و خواه زنده، درهرحال پیروز و در مرگ "زنده" تر، "زنده" جاوید" است.

در اسلام زندگی دنیا متاعی اندک است و جهان آخرت

ابدی. (۷۷-۴) دنیا گذرگاهی فانی و جای آزمایش است که در آن زن و فرزند و نزدیکترین کسان مایه گمراهی اند. دنیا دوستان گمراهند. در عوض، آخرت باقی و نعمت های تمام و کمال آن ابدی است. آخرت اصل و ملاک زندگی دنیائی است. در دنیا باید چنان بسربرد که به کار آخرت بیاید. ارزش این جهان در آنست که آدمی را برای آن جهان آماده کند. مؤمنی که در جهاد به شهادت برسد نه فقط این مرحله باریک و لغزان را بسلامت پشت سر می گذارد بلکه بیدرنگ "به رحمت ایزدی پیوسته و بسوی خدا محشور خواهد شد." (۱۵۸-۳) "اگر در راه خدا بمیرید یا کشته شوید در آن جهان به آمرزش و رحمت خداوند نائل شوید و آن بهتر از هر چیزی است که در حیات دنیا برای خود فراهم توان آورد." (۱۵۷-۳)

در جهاد داد و ستدی دوجانبه وجود دارد که برای مؤمن سراسر سود بی زیان است. او جان فانی خود را می دهد و بجای آن از سعادت ابدی و خدشه ناپذیر و تمام برخوردار می شود. زندگی بی بهای او را می گیرند و بهشت را به او ارزانی می دارند. "خدا جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده. آنها در راه خدا جهاد می کنند که دشمنان دین را به قتل رسانند یا خود کشته شوند. این وعده قطعی است بر خدا و عهدیست که در توریة و انجیل و قرآن یاد فرموده و از خدا باوفاتر بعهد کیست ای اهل ایمان شما به خود در این معامله بشارت دهید که این معاهده با خدا بحقیقت سعادت و فیروزی بزرگی است." (۱۱۱-۹) "البته نپندارید که شهیدان راه خدا مردند بلکه زنده به حیات ابدی شدند و در نزد خدا متنعم خواهند بود." (۱۶۹-۳ و همچنین ۴۷-۴ و ۵ و ۶)

در شهادت، حیات دنیا که سراب و بازیچه ای بیش نیست ناگهان بدل به حضور در ابدیت الهی و بهشت می شود. در برابر مرگی

آنی و آشکار ابدیتی آنی و بدیهی قرار دارد. بیمرگی پاداش مرگ، آخرت پاداش دنیا و آرمان (بهشت) جبران واقعیت روزمره است. بدون شهادت، جهاد انگیزه خود را از دست می دهد.

از نظر کلی و اجتماعی هدف جهاد، مسلمان کردن کفار است اما از نظر نفسانی و روانی هدف جهاد شهادت است یعنی مسلمان مؤمن تا آنجا که به خود او مربوط می شود برای نیل به این هدف می جنگد. بطوریکه گریز بسوی مرگ جسمانی در آرزوی زندگی روحانی، سرانجام در مؤمن سخت اندیش، به نفی زندگی و اثبات مرگ می انجامد.

دنیا و آخرت (هر کدام با ویژگی های خود) دو ساحت و دو صورت يك امر الهی، هر دو آفریده خدا و هر دو مرحله هائی از سیر انسان بسوی کمال و رستگاری هستند. هر دو کفه های ترازویی واحدند که سنگینی یکی از وزن آندیگری می کاهد، هرچه بر یکی بیفزائیم از دیگری کاسته ایم. فریفتگی به دنیا مایه غفلت از آخرت و شیفتگی به آخرت مایه خواری و ناچیزشمردن دنیاست.

تأکید و توجه بی اندازه و پیوسته به نعمت های بی قیاس بهشت به تدریج چهره آخرت را در نظر مؤمن دلفریب تر جلوه می دهد و آتش عشق به آن دنیا را در دل وی شعله ورتر می کند. عشق به آن دنیا توأم با بیزاری از این دنیا و زندگی است به امید دست یافتن به آخرت. اما برای دست یافتن به آخرت ناچار باید از دنیا (که عشق به آن مانع پیوستن به خداست)، از دهلیز مرگ گذشت. پایان کار روی گرداندن از زندگی است برای خاطر مرگ در راه خدا.

* * *

در اسلام از همان دوره خلفای راشدین بین شریعت و عمل به شریعت ناچار فاصله و تفاوتی به وجود آمد.

قوانین و احکام (شریعت) ناشی از وحی الهی و در نتیجه کامل و تغییرناپذیر است. این قانون تغییرناپذیر باید روابط مسلمانان را با یکدیگر و با دیگران تنظیم کند، روابطی که دائماً در حال تغییر و دگرگونی است.

عاملی تغییرناپذیر (قانون) امری متغیر (روابط اجتماعی) را سامان می دهد. نتیجه این دوگانگی تنش و سپس دوری و شکافی است که بین قانون و عمل به قانون، بین آرمان دین و زندگی اجتماعی بوجود می آید.

جنگ با کفار و وظیفه دینی مسلمانان ولی عمل به این وظیفه از طرف حکومت های اسلامی همیشه محدود به شرایط اجتماعی گوناگون بوده و به علت همین محدودیت در دوره های بسیار حکومت مسلمانان با دارالحرب و کفار در صلح بسر برده و نتوانسته است احکام جهاد را بکاربندد. اما آرزوی مسلمان مؤمن در فراگذشتن از محدودیت شرایط و درآوردن کافران به اسلام همچنان پابرجا بوده و هست. هدف نابودی کفر است.

جهاد و شهادت در گذشته و حال

"اسلام همانگونه که تمایز بین آدمیان را در تقوی قرار داده است، ملاک و میزان روابط اجتماعی و سیاسی امت اسلام را 'ایمان' قرار داده است. دین را نزد خداوند اسلام می داند (انّ الدّین عندالله الاسلام آل عمران، ۱۹) و مشرکان را گمراه و پیرو گامهای شیطان می شمارد که سعی دارند دیگران را از راه خدا بازدارند نتیجه آنکه دارالاسلام نمی تواند با دارالکفر همراه و همگام شود بلکه باید

مؤمنان از کفار روی برگردانند و با آنان سخت درآویزند. این جریان، يك مبارزهء دائمی را ایجاب میکند یعنی بین دارالاسلام و دارالحرب، حالت جنگ دائمی است (بخصوص به مصداق آیه های ۳۹ و ۱۲۳، از سوره های انفال و توبه). این حکم کلی حالت دائمی جنگ، برپایهء دستورهایی قرآن و عملکرد پیامبر و روایات معصومین و نظرات دانشمندان و حقوقدانان اسلام، بنا شده است و البته بر اساس اصول حقوقی و از جمله 'اصل مصلحت' این حالت کلی استثنائاتی دارد که متارکه موقت جنگ و یا غیبت امام در نزد شیعیان از آنهاست." (۲۹)

"از جمله، حتی لاتکون فتنه (در آیه ۳۹ سوره انفال) استفاده می شود که مادامی که یکنفر غیرمسلمان روی زمین وجود دارد فتنه موجود است و باید نیروی جهاد مسلمین تعطیل نشود. خطابات جهاد در قرآن مطلق و شامل عموم مسلمین است تا روز قیامت." (۳۰)

علما و فقها بنابر احکام، اصول فقه و دانش های دینی چنین آرزویی را در دل مؤمنان پرورده و آنان را بسوی چنین هدفی راه می نموده اند. نتایج و آثار معنوی، سیاسی و اجتماعی چنین دید و برداشتی از غیر یا مخالف خود بیشمار و عمیق است. درحقیقت همان تصور از دیگری، همان روحیه ناپسند و همان رفتار ستیزه جو و پرخاشگر قبیله ای بصورت تعصب دینی در امت مسلمان راه می یابد و در زمان و مکانی دیگر سربرمی آورد و دست کم بخش عمده ای از فرهنگ جامعه را فرامی گیرد و شیوهء زندگی و کارکرد آنرا برمی سازد.

نشانه های نمایان این فرهنگ پرتعصب، تنگ نظر و نافی غیر در آثار فقها و بویژه فقهای شیعه، از کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی گرفته تا علامهء حلی و دیگران، فراوان است. بطور کلی روح این آثار عبارت از درستی بنیادی خود و خطای بنیادی مخالف خود است.

از زمان صفویه چنین روحیه ای نه فقط نقش فرهنگی بلکه کارکرد عملی و گسترده تری یافت و چون قدرت دولت و سازمان های اجتماعی را با خود داشت، اثر آن در زندگی سیاسی و اجتماعی ما مستقیم و قاطع بود. در پرتو مثالی چند این واقعیت را روشن تر می توان نشان داد.

شیخ بهائی فقیه و عالم معروف دوره شاه عباس و امام جمعه اصفهان در فقه جامع عباسی در آغاز باب جهاد می گوید: "در ثواب جهاد بدانکه جهاد از اعظم ارکان اسلام است و در آیات قرآنی مبالغه بسیار در فضیلت جهاد و ترغیب بر آن و سرزنش آن کسانی که بی مانعی جهاد نکنند واقع شده و احادیث در فضیلت جهاد و رابطه یعنی نگاه داشتن سرحداتی مسلمانان بشمار است از آنجمله از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که فرموده ... قسم به آن کسی که نفس من به ید قدرت اوست که هر رفتنی به جنگ در راه خدای تعالی و هر آمدنی بهتر است از دنیا و هر چه در اوست و نیز از آن حضرت منقولست که ... تمام خیر در سایه شمشیر است و مردمان راست نمی شوند مگر به شمشیر و شمشیر کلید بهشت و دوزخ است و هم از آن حضرت منقولست که هیچ قطره ای پیش خدای تعالی دوستتر نیست از قطره خونی که در راه او ریخته شود ...". (۳۱)

در دوره صفویه که مرزهای ایران شیعی از دو سو در معرض هجوم عثمانیان و ازبکان سنی بود، جنگ با آنها مبارزه ای سیاسی و ملی با مسلمانان دیگر بود. منتها چون این مسلمان های دیگر کافر تلقی می شدند، در نتیجه جنگ با آنها بصورت جنگ با کفار (جهاد) درآمد. نگاهی به آثار مذهبی آن زمان نشان می دهد که چگونه علما سنیان را در شمار کفار می آوردند و با چه بیزاری و نفرتی از آنان یاد

می کردند. در همین جامع عباسی تنها در باب نکاح چندین جا سنیان در مرتبه کفارند و ازدواج با آنها حرام است. (۳۲)

تعصب و خشونت رفتار با دشمن سنی (عثمانی و ازبک) تنها امری دینی و ناشی از اعتقاد مؤمنان شیعه به جهاد و پیروی از کتاب و سنت درمقابله با مخالفان اسلام نبود. بلکه بجز انگیزه دینی البته علت های سیاسی و اجتماعی هم وجود داشت که باید در تاریخ همان عصر جستجو شود. ولی در ضمن ایمان مبارزان به از میان برداشتن مخالفان مذهبی، جنگ سیاسی را بدل به جنگ مقدس در راه خدا می کرد. در نتیجه شاه اسماعیل به شهرت "سنی کشی" خود افتخار می کرد، همچنانکه خلیفه عثمانی به لقب "شیعه کشی" خود می نازید.

در دوره ای دیگر که باز علما دارای نفوذ سیاسی و قدرت اجتماعی بودند یعنی در زمان فتحعلی شاه می توان همین شیوه مبارزه آنان را با دشمنان یا مخالفان مشاهده کرد. فعالیت آنها و واداشتن شاه وقت به جهاد با روسیه معروف است. مسئله از دید علما چنین بود که: "مرحوم آقا سید محمد بعد از فوت والدش به کربلا رفته و ریاست عامه مسلمین و بلاد اسلام به او منتهی شد و سلطان عصر مرحوم فتحعلی شاه را به او اخلاص بسیار بود و در همه امور مطیع آن بزرگوار و به امر او سلطان جمع عساکر نمود و مہیای جهاد با سلطان روس شد و چون دولت روس بر بلاد مسلمانان استیلا یافت مانند دربند و قبه و شیروان و غیر آنها از ولایات اطراف پس مسلمانان احوال خود را به آقا سید محمد عرضه داشتند که کفار بر بلاد ما غلبه نمودند و ما را امر نمودند که اطفال ما را بسوی معلم ایشان بفرستیم تا رسوم دین ایشان را و شریعت و طریقه ایشان را تعلیم گیرند و بالنسبه به قرآن و مساجد و سایر شعائر اسلام بی احترامی می نمایند پس آنجناب به جهاد امر نمود و خود بنفسه

با جمع کثیر از علما و متدینین و طلاب به آن صوب رفت ...". (۳۳)

تمهید و ترتیب کار برای فشار به شاه و برانگیختن جهاد، از زبان یکی از هواداران جدید علما و سیاست آنها چنین بیان شده: "در ۲۶ شوال ۱۲۴۱ سوم ژوئن ۱۸۲۶ فتحعلی شاه بیلاق را بعزم سلطانیه از تهران بیرون شد، آقا سید محمد و گروهی از علما که در این اثنا از ایالات آمده بودند همچون ملا محمد جعفر استرآبادی، آقاسید نصرالله استرآبادی، حاج سید محمد تقی برغانی، سید عزیزالله طالشی و جمعی دیگر از علما بدنبال او براه افتادند ... پیش از ورود علما به سلطانیه سفیر سیاسی الکساندر اول که بتازگی به مقام امپراتوری رسیده بود برای ابلاغ حسن نیت تزار جدید، به سلطانیه آمده بود. ازینرو نگرانی های علما بی آنکه از اظهارات جنگ طلبانه فتحعلی شاه تسکینی یابد دو چندان شد و فشار مذهبی بطرزی دیدنی افزایش یافت ... دومین گروه علما که ملا احمد نراقی و ملاعبدالوهاب قزوینی در آن شمار بودند به نشانه آماده بودن برای جهاد و شهادت درحالیکه کفن پوشیده بودند به اردوی پادشاهی رسیدند. پس از این واقعه شاه سرانجام تسلیم شد." (۳۴)

جنگ دوم ایران و روس بدینگونه آغاز شد و با معاهدهء ترکمانچای پایان یافت بدون آنکه علما خود (برخلاف سنت پیغمبر) در جهاد شرکت جسته باشند و بدون آنکه بتوانند کفار را از بلاد مسلمانان برانند و فرصت یابند احکام شرع را در جنگ و غنیمت جاری کنند.

البته جنگ بهانه ها و انگیزه های گوناگون داشت که به شرایط ملی و بین المللی، به رابطه دو دولت و عوامل دیگر مربوط می شد. ولی از میان همه آنها آنچه علما را برانگیخت تا مؤمنان را به جهاد فراخوانند (گذشته از بازیها و دسیسه های پنهان) همان هاست که خود

بر زبان آورده اند: تسلط کفار بر مسلمین، آموختن شریعت و طریقت دیگر به فرزندان آنها و بی احترامی نسبی به قرآن و مسجد و شعارهای اسلامی. در نظر آنها هیچ موجب و سبب اقتصادی، سیاسی، نظامی و در يك کلام دنیوی برای جنگیدن وجود نداشت.

به این ترتیب در اینجا، روشن تر از عهد صفوی دین و سیاست بدل به یکدیگر و در نتیجه جنگ بصورت جهاد درآمد و به جای دو دولت متخاصم، حق و باطل در برابر هم قرار گرفتند و دشمن ملی و سیاسی تبدیل به دشمن خدا شد.

اگر علمای دوره صفوی توانستند دین را به خدمت سیاست درآورند برای این بود که دین نیز سیاسی بود و متقابلاً از سیاست بهره برمی داشت. به عقیده فقها، اسلام دینی است که با قواعد، احکام و آداب روشن و تردیدناپذیر صراط مستقیم را در تمام شئون خصوصی و اجتماعی در دنیا و آخرت، به مؤمنان نشان می دهد. (۳۵) دین و دنیا (و در نتیجه دین با سیاست و جنگ و آموزش و دانش و قضاوت و اقتصاد و ...) بهم پیوسته اند. پس می توان و باید از دین به سیاست و جنگ و جز آن رفت و از آنها به دین بازگشت. و چون سیاست سرشت مذهبی می یابد جنگ سیاسی هم جنگ مذهبی (جهاد) می شود.

اسلام نه فقط در قرآن بلکه در سنت پیغمبر نیز، دینی سیاسی و اجتماعی است. بنابراین مخالف سیاسی مسلمان یا سازمان و دولت اسلامی، ناگزیر مخالف دین هم هست. مقابله با چنین مخالفی در نظر مسلمان مؤمن، در درجه اول وظیفه ای دینی و مقدس است برای همین جنگ و اختلاف با دیگران (حتی اگر مسلمان باشند) ضرورتاً به جنگ و اختلاف مذهبی بدل می شود، سرشت دیگری می یابد و تمام ویژگی ها و ابعاد جهاد را به دست می آورد.

در جنگ ایران و عراق فتوای جهاد داده نشد ولی تمام نشانه ها و خصوصیاتى که به آن نسبت مى دهند مقدس ، الهى و اخروى است نه ملى، دولتى و دنیایی.

"ما الان برای دینمان داریم جنگ مى کنیم برای خاک جنگ نمى کنیم ... جنگ ما جنگى است بین اسلام و کفر، نه جنگى است مابین يك کشور و يك کشور. بین اسلام و کفر است." (۳۶)

در نظر روحانیت و رهبران سیاسى جمهوری اسلامى، قیام ملت ایران در راه خدا و انقلاب برای اسلام بود. پس جنگیدن با دولت انقلاب و رژیم جمهوری اسلامى، جنگیدن با خدا و اسلام است. پس جنگ، "جنگ اسلام و کفر"، "حق و باطل"، میدان جنگ "کربلاى ایران" است، سربازان يك طرف "جندالله" و کشتگان "شهیدان امت حزب الله" اند که جنازه شان "پیکر پاک" و "گلهاى پرپر شده" است و در مرگ به "لقاءالله" مى رسند و سربازان طرف دیگر "لشکر کفر" که در مرگ، "معدوم" مى شوند، هر چند که مسلمان و حتى شیعه باشند و در آغاز یا ادامه جنگ اختیار و مسئولیتی نداشته باشند.

درحقیقت فقط یکدسته از مسلمانان رستگارانند: زیرا فقط آنها از حسین پیروى مى کنند، "حسین علیه السلام فداکاری کرد و همه چیز خودش را در راه اسلام فداکرد، شما هم که شیعیان او هستید، محبان او هستید باید اقتدا به او بکنید و هر چه دارید بدهید." (۳۷)

این سربازان که در جنگ با دشمن، مانند امام حسین در راه خدا فدا شده اند، شهید و دارای "مختصات انسان کامل" هستند: "شهادت در راه خدا چیزی نیست که بتوان آنرا با سنجش های بشرى و انگیزه های عادى ارزیابى کرد و شهید در راه حق و هدف الهى را نتوان با دیدگاه امکانى به مقام والای او پی برد که ارزش عظیم آن، معیاری الهى و مقام والای این دیدی ربوبى لازم دارد که نه تنها دست ما خاک

نشینان از آن و این کوتاه است که افلاکیان نیز از راه یافتن به کنه آن عاجزند. چه آنها از مختصات انسان کامل است و ملکوتیان با آن مقام اسرارآمیز فاصله ها دارند. قلم اینجا رسید و سرشکست ... " (۳۸)

بنابه این تعبیر، شهید نه تنها دوست خدا بلکه انسان کامل و در مقامی برتر از فرشتگان و ساکنان عالم بالاست، در جایی که افلاکیان را به آن راه نیست.

* * *

در قرآن جهاد و شهادت به یکدیگر پیوسته اند. خدا جهادکننده را دوست دارد (۶۱-۴) و آنکه در راه خدا و دین او (اسلام) کشته شود زنده ابدی و نزد خدا محشور است.

اما در تشیع شهادت، ویژگی تازه و دیگری نیز می یابد. زیرا اضافه بر این دارای صورت مثالی و نمونه اعلائی می شود که مؤمنان باید از آن پیروی کنند. امام حسین تجسم پایدار و تکرارشونده شهادت، سرور شهیدان و سرمشق زنده آنهاست.

در ایدئولوژی جنگ ایران با عراق و در "یادواره" های شهیدان همیشه او مظهر مبارزه و شهادت در راه حق است و رزمندگان از او تقلید و عمل او را تکرار می کنند.

"السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليك يا ابن رسول الله، السلام عليك يا ثارالله، السلام عليك و على الارواح التي حلت بفنائك عليكم مني جميعا سلام الله".

سلام بر تو ای تشنه لب کربلا، به رگهای خونین گلویت سوگند که راهت را ادامه خواهیم داد و بیاری خدا اول کربلا و بعد قدس را آزاد خواهیم کرد. ای حسین جان تمام زندگی و دین و شرف ما مدیون

حماسه آفرینی های شماسست. اسلام با شهادت تو ای رهبر آزاد مردان جهان زنده است. اگر نبود شهادت شهدای کربلا الان اثری از اسلام و شیعه نبود. اسلام را این خونها در طول تاریخ زنده کرده است و هرکس بخواهد مسلمان باشد باید طالب شهادت باشد و از شهادت نترسد، چون اسلام مکتب خون و قیام است و تا دنیا باقی است اسلام با کفر در ستیز خواهد بود و حتی در سخت ترین شرایط هم با کفر سازش نخواهد کرد. آری عزیزان اگر بخواهیم مسلمان باشیم، باید راهی را برویم که حسین و یارانش رفتند و همان چیزی را در برابر تیرها و نیزه های دژخیمان بگوئیم که حسین و یارانش گفتند. حسین در روز عاشورا درمقابل دشمن تا دندان مسلح ایستاد... آری برادر اگر مسلمان و حسینی هستی باید پیرو حسین باشی. ای جوانان نکند در رختخواب ذلت بمیریم که حسین در میدان نبرد شهید شد. ای جوانان نکند در غفلت بمیریم که علی در محراب عبادت شهید شد. مبادا درحال بی تفاوتی بمیریم که علی اکبر حسین (ع) با هدف شهید شد و ای مادران مبادا با رفتن جوانانتان به جبهه مخالفت کنید که فردای قیامت در محضر خدا نمی توانید جواب زینب را بدهید که تحمل چندین شهید را نمود و شهر به شهر او را به اسارت بردند... حسین تنهاست. هنوز ندای هل من ناصر ینصرنی حسین (ع) به گوش می رسد..." (۳۹)

این سرمشق پیوسته باید تکرار شود و هر بار درخت دین را با خون تازه سرسبز و شکفته نگه دارد.

"... این قافله سرخ حسینی که از هزار و اندی سال پیش به راه افتاده و به علمداری ابوالفضلها و سرداری حسین ها قصد برافراشتن پرچم سرخ الله اکبر و لاله الاله را بر فراز کاخهای ظالمان جهانی دارد، تا پیروزی نهائی اسلام بر کفر براه خود ادامه میدهد و روشن گر این راه خون سرخ شهید است..." (۴۰)

"شهادت ای آغوش پرمهر خدائی، ترا در محراب کوفه دیدم که
مظلومیت را نثار قدم علی (ع) کردی، ترا در قتلگاه دیدم که پیکر
پاره پاره فرزند زهرا را به آغوش کشیدی، و ترا در فیضیه و میدان
شهدا دیدم که سراسیمه به یاری اسلام آمده بودی.

ترا در قتلگاه ۷۲ تن کربلای ایران دیدم که به جنگ کفر و
نفاق و الحاد رفتی، ترا بر بالین شهید مظلوم بهشتی دیدم که بر
مظلومیتش خون گریستی، ترا در جبهه های نبرد و در وجه به وجه
خاک میهن اسلامی دیدم که هرگز فراموش نخواهم کرد.

بار خدایا این قطره ناچیز و ناقابل خون مرا در راه گسترش
اسلام از من حقیر بپذیر و اگر جان ما ارزش دارد که برای اسلام فدا
شود و انقلاب به پیش رود صدها بار به ما جان بده تا مبارزه کنیم و
شهید شویم." (۴۱)

بطوریکه از همین چند نمونه پراکنده می توان دریافت، اسلام
از برکت وجود شهادت زنده است، اگر شهادت نبود اسلامی نبود. خون
شهیدان، مرگ آنان مایه حیات اسلام است. پس کسیکه پایداری
اسلام را بخواهد نه تنها از کشته شدن مسلمانان باکی ندارد بلکه در
آرزوی مرگ مؤمن ترین آنان (شهیدان) است و بسوی این آرزو می
شتابد. این راهی است که مثال اعلای شهادت، امام حسین پیمود.

به سریند بیشتر داوطلبان جنگ با عراق نوشته شده: "مسافر
کربلا". اما کربلا مقصد نهائی نیست. پیوسته یادآوری می شود که
"راه قدس از کربلا می گذرد." در این شعار مکتبی، آزادی قدس یعنی
نابودی کفر(اسرائیل)؛ برای رسیدن به این هدف باید راه شهادت
(کربلا) را پیمود.

راه حسین مردن به مرگ طبیعی نیست (که مؤمن راستین از آن
گریزان است) بلکه رفتن به پیشباز مرگی است ارادی و خودخواسته در

راه خدا، یعنی شهادت. این راه تا پایان جهان، تا نابودی کفر ادامه دارد و با پیروزی نهائی اسلام به پایان خود می رسد. مرد مسلمان به کشتن و کشته شدن پیایی در راه خدا فراخوانده می شود. آرزوی مسلمان مؤمن اینست که خداوند موهبت این قتل و ثمره آن -شهادت- را به وی ارزانی دارد و او را از سعادت تصورناپذیر همنشینی با خود، برخوردار کند.

بدینگونه در شهادت، مرگ و زندگی جایشان را عوض می کنند. مرگ شهیدان بدل به زندگی جاوید و زندگی اینجهانی چون مرگ می شود. درنتیجه سور و ماتم، جشن و عزا هم جایشان عوض می شود. چگونه می توان مرگ شهید را - که زندگی جاوید است - تسلیت گفت، پس تبریک می گویند. اما حقیقت مرگ در برابر است و کسی که بود، دیگر نیست. پس تسلیت نیز می گویند؛ تبریک و تسلیت، دودلی میان غم و شادمانی، پریشانی در اندیشه و رفتار! فقط آرمان (مرگ) که جانشین واقعیت موجود (زندگی) شده ارزشمند است و واقعیت موجود فقط تا آنجا که به پیشواز آرمان بشتابد، دارای ارزش است. زندگی کوششی است در راه مرگ، نه تنها مرگ خود بلکه مرگ دیگران - کشته شدن و کشتن در راه خدا! هدف این زندگی رسیدن به مرگ است. اسلام نه درخود می ماند و نه در مسلمان مؤمن، بلکه در راه نابودی همیشگی کفر پیوسته باید از مرزهای خود فرابگذرد و به مرزهای تازه ای دست یابد. در این تجاوز از خود به دیگری، قتل صراط مستقیمی است که افراد و امت مسلمان باید خود را برای آن آماده کنند. با این برداشت و دریافت ایدئولوژیک، ملت ایران بدل به "ملت شهید پرور" می شود، پرورش برای شهادت، زیستن برای مردن بصورت برترین فضیلت ملتی درمی آید. (۴۲)

شهید پیرو امام حسین است و آن نمونه را بازمی آفریند. بنابراین دشمن شهید نیز مانند دشمن امام حسین، از همان سرشت شمر و یزید است. ازسویی شهیدان به مقامی بسیار برتر از فرشتگان، به جایگاهی و عالمی می رسند که ساکنان عالم ملکوت از درک آن عاجزند. آنها هر کدام منصور و بایزیدی هستند. از سوی دیگر کشتگان دشمن -اگر چه مسلمان و شیعه- معدومان لشکر کفرند. پس "ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است".

"ساده نباید برخورد کردن با این تبلیغات ما از جنگ چه ترسی داریم. یه ملتی که حاضر است برای شهادت و شهادت را فوز عظیم می داند چه باکی از این مسائل دارد از اینکه باکی نیست تازه وقتی که يك جنگی شروع میشود ملت ما بیدار می شود بیشتر متحرك میشود شما ببینید در این جنگی که به ایران تحمیل کردن و اشخاص خائن به اسلام مخالف سرسخت اسلام این جنگ را برپا کردند ایران چه جور باز زنده شد. یکپارچه ایران دوباره انقلاب کرد و توجه کرد به يك مقصد سرتاسر ایران کدام کار ممکن بود که این طور مردم را بسیج کند. این جنگ بود که بسیج کرد. پس جنگ چیزهایی است که ما خیال می کنیم بد است ولی خوب از آب درآمد." (۴۳) "البته جوانهایی را ازدست دادیم. این اسلام از این جوانها خیلی از دست داده است و در این جنگ از جنگ صفین بیشتر ازدست ندادیم و خیلی هم کمتر از اوست. لیکن برای اسلام است وقتی برای اسلام است ما چه باکی داریم. جنگ برای ما، ما را بیدار کرد، آن (رخوت و سستی) آنرا پیدا میشد دوباره برگشت به (قرصی و محکمی) اینی که انسان را میترساند این تبلیغات است..." (۴۴)

پس جنگ برای اسلام (جهاد) است، وقتی که برای اسلام باشد هرچه از دست بدهیم از جان و مال، از جوانها و آبادیها و دارائیهای

کشور، از هیچ چیز باکی نیست. اسلام جوانهائی بیشتر از این در جنگ صفین از دست داد. پس این جوانها مال اسلامند و در راه اسلام رفته اند. "ما هیچ نداریم، هر چه داریم از خدای تبارک و تعالی است و چیزی نداریم که در راه او بدهیم. اینکه از اوست در راه او می‌دهیم. همه از او هستیم، جوانان ما از او هست. اموال ما از اوست. همه چیز ما از اوست و ما در راه او این چیزها را فدای کنیم و از خود اوست که در راه او فدا می‌شود." (۴۵)

فداشدگان شهیدند و شهادت "فوز اعظم" است. پس آنها که مانده اند زیان کرده اند نه رفتگان. نابود شدن مردم و سرزمینشان ترسی ندارد. "ما خیال می‌کنیم که اینها بد است ولی خوب از آب درمی‌آید. تبلیغات است که انسان را می‌ترساند!"

* * *

در قرآن و سنت، قتل در راه حق وسیله ایست برای رسیدن به حق. و قتال در میدان جنگ (جهاد) یکی از جلوه‌ها و جزئی از این وسیله است نه تمامی آن.

موسی به بنی اسرائیل می‌گوید: به نفس خود ستم کردید که گوساله پرستیدید پس توبه کنید بسوی خدا و یکدیگر را بکشید که خیر شما در آنست. (۲-۵۴)

در اینجا قتل برای رفع ستم بر نفس و عادل بودن با خود یعنی برای توبه و بازگشت بسوی خداست. در جای دیگر (۴۹-۹) باید با قوم ظالم قتال کرد تا بفرمان خدا بازآید. کافران یا منافقانی که با مسلمانان مخالفت می‌کنند، "آنها را هر کجا که یافتید گرفته و بقتل برسانید." (۴-۸۹) "گروهی دیگر را خواهید یافت که میخواهند از

شما (باظهار اسلام) و از قوم خود (باظهار کفر) ایمنی یابند و هرگاه که راه فتنه گری و شرك بر آنها باز شود بکفر خود بازگردند پس اگر از (فتنه انگیزی و نفاق با شما) کناره نگرفته و تسلیم شما نشدند و از آزار شما دست نکشیدند در این صورت آنها را هرجا یافتید گرفته و بقتل رسانید ما شما را بر جان و مال این گروه تسلطی کامل بخشیدیم." (۴-۹۱)

قتل ستمکاران، منافقان و مشرکان فتنه انگیز نه فقط در میدان جنگ بلکه در هر کجا که یافته شوند فرمان داده شده است. و اما تشخیص کافر، مشرک، منافق فتنه انگیز با کسانی است که قرآن و سنت پیغمبر (اجماع و قیاس [یا عقل]) یعنی اصول فقه را بشناسند و قدرت استخراج و تمیز احکام را داشته باشند، یعنی با علماست که وارثان روحانی پیغمبران (۴۶) و حافظان بیضه اسلامند. در رساله "ولایت فقیه" که برای اثبات حقانیت رهبری فقها در حکومت اسلامی تألیف شده چنین آمده:

"کسی که بر مسلمین و جامعه بشری حکومت دارد همیشه باید جهات عمومی و منافع عامه را در نظر بگیرد، و از جهات خصوصی و عواطف شخصی چشم بپوشد، لهذا اسلام بسیاری از افراد را در مقابل مصالح جامعه فانی کرده است، بسیاری از اشخاص را در مقابل مصالح بشر از بین برده است، ریشه بسیاری از طوائف را - چون مفسده انگیز و برای جامعه مضر بوده اند - قطع کرده است. حضرت رسول (ص) یهود "بنی قریظه" را چون جماعت ناراحتی بودند و در جامعه اسلامی مفسده ایجاد کرده و به اسلام و حکومت اسلامی ضرر میرساندند از میان برداشت." (۴۷)

حاکم بر مسلمانان باید "جهات عمومی و منافع عامه را در نظر بگیرد." به همین سبب "اسلام بسیاری از افراد را در مقابل مصالح

جامعه فانی کرد. "مصلحت عامه و جامعه در اینست که مطابق اسلام عمل کنند، اسلام نگهدار مصلحت آنهاست. "فانی کردن بسیاری از افراد و قطع ریشه بسیاری از طوائف مفسده انگیز و مضر به اسلام و حکومت اسلامی" امری اسلامی و مذهبی است.

در این برداشت، مبارزه اجتماعی برای مصلحت عامه تا حد نابودی طرف مخالف، مثل جهاد واجب کفائی است یعنی تا وقتی مخالف باقی باشد فریضه یکایک مسلمانان است. از طرف دیگر حاکم بر مسلمانان به تنهایی و بدون پشتیبانی آنان چگونه میتواند بسیاری از افراد و طوائف "ناراحت و مضر" را نابود کند. پس فریضه مذهبی مسلمانان است که در نابودی گروه های "ناراحت و مضر" بکوشند.

نویسنده و ولایت فقیه در جای دیگر مسلمانان را به از بین بردن دشمنان و "هر آنکسی که مخالف اسلام بود" دعوت کرده است:

"ای بیخردان، اسلامی که می گوید: و قاتلو المشرکین کافه کما یقاتلونکم کافه. می گوید بنشینید تا طعمه دیگران شوید؟ اسلامی که می گوید: و اقتلوهم حیث من ثقتموهم و اخرجوکم من حیث اخرجوکم، می گوید دست روی هم بگذارید تا دیگران بر شما چیره شوند؟ اسلامی که می گوید: و قاتلو فی سبیل الله الذین یقاتلونکم، می گوید خود را تسلیم دیگران کنید؟ اسلامی که می گوید: و الخیر کله فی السیف و تحت ظل السیف و لایقیم الناس الا بالسیف و السیوف مقالید الجنه و النار و الجنه باب المجاهدین، و صدها آیات و احادیث برای جنگ با اجانب و برای حفظ استقلال کشور آورده مردم را خود از کوشش و جنگ باز میدارد، تفو بر این آدمیزاد بیخرد." (۴۸)

همه مسلمانان به مبارزه و از بین بردن دشمنان دعوت شده اند. در اینجا "مفسده انگیزان" برخلاف "یهود بنی قریظه" درون امت

و جامعهء مسلمانان نیستند بلکه، اجانب و بیگانگانی هستند که می خواهند استقلال کشور را از بین ببرند.

از آنجا که هیچ مرزی میان سیاست و مذهب وجود ندارد و "قانون الهی ... هیچ جزئی از جزئیات اجتماعی و فردی را فروگذار نکرده است" (۴۹) نگهداری استقلال کشور که وظیفه ای ملی و سیاسی است، اساساً فریضه ای مذهبی می شود. پیوسته در بیرون و درون جامعهء اسلامی مخالفان بشکل های گوناگون به صورت دشمنان دین درمی آیند و دشمن دین را باید از میان برداشت.

جنگ و کشتار (جهاد - قتل) وسیله و اسلام هدف است. آن وسیله در راه و برای رسیدن به این هدف تجویز شده است. ولی مانند بسیاری از ایدئولوژی ها (که وسیله ای واقعی و عملی برای هدفی خیالی و آرمانی بکارگرفته میشود)، وسیله هدف را فرو می بلعد و خود جای آن را می گیرد، در اسلام متشرع نیز در فرصت مناسب و شرایط ممکن، جهاد خود به صورت هدف درمی آید و نفس جنگیدن یا کشتن، بدل به اسلام، حکومت الله و خشنودی خدا می شود. مخصوصاً که در اینجا وسیله بمنزلهء عبادت و مانند خود هدف مقدس و الهی است، در نتیجه فقط وسیله نیست و جداکردن آن از هدف از همان آغاز نادرست و نشدنی است.

وقتی "کسی که در راه خدا بکشد و کشته شود پاداش عظیم داشته باشد، خدا مال و جانش را بخرد و در عوض بهشت را به وی ارزانی دارد"، (۵۰) و سوسهء قتل روح مؤمن حریص آخرت را فرامی گیرد. وقتی مردم جز به شمشیر راست نشوند و خونی که در راه خدا ریخته شود، در نزد او از هر قطره ای عزیزتر باشد، پروای خونریزی در مؤمن متعصب از میان می رود و شاید عشق به خون در دل او بیدار و "صراط مستقیم" قتل در برابرش گشوده شود، زیرا قتل کوتاه ترین

و مؤثرترین راه نابودی دشمن خدا و دین و گاه نمونهء اعلاى عبادت و مظهر عدل الهی است. فقط کافیست که از سر صدق باشد. به سخنان زیر که باز مربوط به جنگ ایران و عراق است توجه کنید:

"صورت عمل میزان نیست، آن چیزی که میزان است انگیزه ی عمل است، معنی عمل است. دوتاست عمل، در صورت مثل هم هستند. شمشیری که در دست حضرت امیر سلام الله علیه است فرود می آید و فرض کنید که عمرو بن عبدود را می کشد. این صورت عمل، با صورت عمل دیگری که شمشیر دستش هست و کس دیگری را می کشد، صورت يك صورت است، هر دو شمشیری است و در دستی است و فرود می آید و يك کسی را می کشد، لکن اینکه او را با عبادت ثقلین افضل دانسته اند، برای انگیزهء عمل است، برای این معنائی است که در آن عمل است، نه برای صورت عمل است. انگیزه ی عمل است که این عمل را به آنجا می رساند که: لایوازی عبادة ثقلین. انگیزه ی عمل است که چند تا قرص نان جو را که اهل بیت علیه السلام به فقیر و اسیر می دهند، در قرآن چند آیه برای او می آید. آن چیزی که هست این است که انگیزه ی عمل الهی است. وقتی الهی شد، جبرانش الهی است. فرق بین شما عزیزان و آن اشخاصی که در جبهه ها جنگ می کنند، با آتھائی که در مقابل شما هستند، صورت عمل که يك صورت است، آنها که می کشند شما هم می کشید، اما کشتن شما يك عمل عبادی است و کشتن آنها يك عمل جنائی است. این، روی انگیزه است که هست، روی معنائی است که این دو عمل دارند، نه روی صورت عمل است. شما برای خدا جهاد می کنید، آنها برای شیطان جهاد می کنند. آنها تیغ شیطان هستند و شما تیغ خدا هستید. این، فاصله ی مابین این دو امر است. توجه کنید که این محفوظ بماند ...". (۵۱)

در عبادت اصل انگیزه است: "الاعمال بالنیات". باید دید در انجام هر کاری هدف (انگیزه، نیت، قصد، خواست، منظور ...) چیست. اگر انگیزه الهی باشد، پاداش الهی است. حضرت علی با هدف الهی یکی از دشمنان اسلام را کشت. این قتل از عبادت آدمی و پری، جن و انس بالاتر است! پاسدارانی که با انگیزه الهی در جبهه می جنگند البته در مقام علی نیستند ولی "برای خدا جهاد می کنند و تیغ خدا هستند" و اگر شهید شوند به پایگاهی می رسند "که افلاکیان نیز از راه یافتن به کنه آن عاجزند." (۵۲) در عوض سپاهیان دشمن "برای شیطان جهاد می کنند و تیغ شیطان هستند".

با پذیرفتن این مقدمات کدام مسلمان مؤمن است که انگیزه الهی و نیت صدق داشته باشد و از وسوسه قتل و کشتن "تیغ شیطان" برکنار بماند و نخواهد در کشته شدن و کشتن به لقاءالله نائل شود. کافی است انگیزه الهی، صادقانه و از روی ایمان باشد تا از میان بردن طرف مخالف، نه بعنوان وسیله ای در خدمت اسلام، بلکه به صورت هدف و آرزوی مرد مسلمان درآید.

در قتل فی سبیل الله همیشه دو طرف با دو سرشت ناسازگار و دو گوهر متضاد وجود دارد که هستی یکی مستلزم نیستی آندیگری است. آنکه در راه خدا قتال می کند دست خدا و نور حق است و آندیگری دست شیطان و ظلمت و باطل: اسلام و کفر! امام حسین، سیدالشهدا و نمونه اعلاهی مجاهد فی سبیل الله است و کسی که در راه خدا می جنگد خود را در کنار و زیر پرچم او می بیند و از سرمشق او پیروی می کند و در طلب وحدت معنوی با اوست. در عوض طرف دیگر شمر و یزید و ابن زیاد و هرچیزی است که بدتر از آن به تصور درنیاید. کفر محض است. حال مسلمانی که به همین "سلاح" عقیدتی مجهز باشد و با قدرت بنیان کن همین باور به میدان بیاید پیداست که

با چه شور و جذبه روحانی و سودای لجام گسیخته ای میتواند مخالف را نابود کند و شیفته و بی قرار بسوی کشتن خود یا دیگری بشتابد. چونکه از اسلام و کفر یکی باید زنده بماند. "هر کجا که اسلام بیاید کفر باید برود." (۵۳)

در این برداشتِ فقها تنها کافیتست که مرد مسلمان به اسلام (حقانیت) خود ایمان داشته باشد. در نتیجه (چون اسلام فراگیرنده همه شئون فردی و اجتماعی زندگی است) هرگونه مخالفتی با خود را "صادقانه" مخالفت با اسلام تلقی می کند و مخالف اسلام باید از میان برداشته شود.

"آقا سید رضی مازندرانی از حکما و تلامذهء آخوند ملا علی نوری بود ... از زبان آقا سید رضی به حاجی رسانیدند که او گفته است که ملاها دین ندارند. حاجی، سید را طلب کرد و فرمود که من از عدول شنیده ام که تو گفته ای که ملاها دین ندارند و یکی از ملاها منم و از اینجا معلوم می شود که دین تو ورای دین منست و دین من ورای دین تو و من مأمورم که هر که را ورای دین من دینی باشد بقتل بیاورم." (۵۴)

اسلام فقط به رابطه معنوی انسان و عالم بالا محدود نمی شود، دینی است که توجه عمده آن به رفتار مؤمنان در زندگی روزانه و چگونگی بجا آوردن فرائض و تکالیف مذهبی و احکام شرعی است. شریعت و احکام عملی آن بخش بزرگ دین را تشکیل می دهد. اسلام دین "رفتاری" است. بنابراین در نظر "حاجی" نه فقط کسی که در معنویات - در باب خدا و پیغمبر و کتاب و آخرت و امامان و ... - با او هم عقیده نباشد، بلکه هر که در امور روزانه - عبادات، عقود و معاملات، طهارات، احوال شخصی چون ازدواج و ارث و غیره - نیز مانند او عمل نکند، به دین او نیست و تکلیفش روشن است.

البته می توان گفت که دین حاجی هرگز چنین مأموریتی به وی نداده تا مسلمانی دیگر را به بهانه آنکه دین تو ورای دین من است، بکشد. سید مازندرانی هم دینی جز مسلمانی ندارد. اما داوری در حقیقت دین سید با کیست؟ از کجا که منافق نباشد: بزبان مسلمان و در دل کافر و در کار مخالفت با اسلام از درون! در تشیع چنین تشخیصی با مجتهد و بطریق اولی با مرجع تقلید است و حاجی از مراجع یعنی مجتهد علی الاطلاق است و می تواند بگوید سید منافق است نه مسلمان.

اگر قتل در راه خدا وظیفه ای الهی و در این میان داور (مجتهد) نیز معلوم باشد و مخالف اسلام بوسیله او شناخته شود، دیگر باقی میماند اجرای حد و کشتن که فقط به توانائی و زور "داور" (مجتهد) بستگی دارد. زور ملاک حق است. مسلمانی که زور داشته باشد و بتواند مخالف اسلام را بکشد، در راه خدا کشته و امر حق را جاری کرده است.

مسلمانانی که قتل دشمنان اسلام را عبادت و فریضه می دانند، این دشمنان را نه فقط درمیان کفار بلکه درمیان مسلمانان دیگر نیز می یابند و هر شخصی یا گروهی که در صدق اعتقاد خود شك نکند و با اسلام یکی شود، مخالف عقیدتی و "سیاسی-اجتماعی" او همان مخالف اسلام است و باید کشته و نابود شود. خوارج متعصب علی را دشمن اسلام تشخیص می دهند، و "کلب آستان علی"، خلیفه عثمانی "عمری" را، و اخوان نجد سنی حنبلی مذهب، سنی های دیگر: شافعی و مالکی و حنفی را. باین ترتیب دایره تنگ تعصب تنگ تر می شود و هرکسی مخالفش را در راه خدا و "قربتاً الی الله" می کشد. مؤمن جز خود را نمی پذیرد و اسلام نافی غیر می شود. این برداشت سنی و شیعه ندارد و متعصبان و

سخت اندیشان معمولاً در قتل مخالفان همداستانند.

دو نمونه از دو جنبش بزرگ اسلامی در عربستان (زادگاه اسلام) و مصر (مرکز و پیشاهنگ فرهنگ اسلامی) که در تاریخ اجتماعی و سیاسی اسلام در این قرن اثر عمیق داشته اند و امروز هم دارند نشان می دهد که جهاد و قتل در نزد دیگر مسلمانان متعصب نیز تبدیل به هدف و با اسلام یکی می شود.

اخوان نجد (۵۵) "برای نیل به شهادت (مطابق عقیده خود) و رفتن بسوی خدا به مرگ رومی آورند. مادر وقتی با فرزند خویش وداع می کند می گوید: خداوند ما و تو را در بهشت گرد یکدیگر برآرد ... (آنها) خود را به مرگ می سپارند و گروه گروه به طرف دشمن پیش می روند و هیچیک اندیشه ای ندارد جز شکستن و کشتن سپاه دشمن. در دل عموم اخوان ذره ای رحم و شفقت وجود ندارد. هیچکس از دستشان رها نمی شود و هرکجا بروند قاصدان مرگند." (۵۶) "مذهب تمام دلمشغولی آنهاست و چون توجه خود را معطوف به اسلام کرده بودند، آنچنانکه خود آنرا درمی یافتند، در نتیجه دنیا را فقط در دو طیف سیاه و سفید می دیدند، آنهایی که با اخوان تفاوت داشتند مسلماً برخطا بودند و سزاوار خشم. آنهایی که مثل اخوان دین می ورزیدند، اخوان و در نتیجه برادران آنها بودند." (۵۷) "اشتیاق به شهادت در میدان جنگ و کشتار همه ذکور اردوی دشمن، باضافه کودکان و گاه زنان از تاکتیک های اخوان بود." (۵۸)

بنیانگذار "اخوان المسلمون" (۵۹) و هم مسلکان او خود را "جند" (لشکر) اسلام می دانستند. اندیشه جهاد و از میان بردن مخالفان در راه اسلام از این نامگذاری پیداست. آنها از سال ۱۹۳۷ گروه های رزمی بنام "کتائب انصارالله" بنا نهادند. اعضاء سازمان مخفی و نظامی اخوان بعد از آموزش های نظامی باید در برابر قرآن و

هفت تیر سوگند می خوردند که "اطاعت و سکوت" را حفظ کنند. (۶۰)
اخوان نجد نهضتی مذهبی-نظامی بود. به عقیده آنها بنا به قرآن و سنت جهاد مانند نماز یا روزه فریضهء واجب است. مسلمان بودن یعنی جهاد کردن برای مسلمان کردن یا ازین بردن دیگران(کفار). کسی که از جهاد سرباززند در حکم کسی است که دعوی مسلمانی کند ولی نماز نخواند و روزه نگیرد. چنین کسی درحقیقت منافق است. مسلمان باید مجاهد باشد برای همین نهضت آنها ناچار، نظامی بود. به فرمان حق، در راه حق و به دین حق (اسلام) می کشتند. در عقیده و عمل آنها قتل و اسلام لازم و ملزوم و توأم بود.

سوگند "اهل راز" اخوان المسلمون دربرابر قرآن و هفت تیر (نماد جنگ و قتل) نشان می دهد که درنظر این "سربازان خدا" جهاد، کشتن مخالفان، قتل در راه خدا، با کلام او (قرآن) همزاد و همراه است. در این اسلام قتل و قرآن باهمند و قتل به صورت های ممکن و ازجمله "ترور" مخالفان مجاز است.

هم مسلکان و دنباله روان اخوان المسلمون در ایران، فدائیان اسلام، نه تنها ترور مخالفان سیاسی و عقیدتی را بعنوان "اعدام انقلابی" دشمنان اسلام مجاز دانسته اند، بلکه از آغاز تشکیل، یکی از شیوه های معمول فعالیت مذهبیشان بوده است، روشی که در هر فرصت و بارها به آن افتخار کرده اند(۶۱).

جهاد و انتقاد مخالفان

جهاد مانند تعدد زوجات، نابرابری حقوق زنان با مردان یا احکام برده داری، قصاص و اجرای حدود و بریدن دست و پا، در شمار «نهاد» هائی است که مخالفان بر مسلمانان خرده می گیرند، گسترش دین به زور شمشیر و واداشتن دیگران به مسلمانی را پذیرفتنی نمی دانند.

در دوران معاصر انکار آزادی وجدان و حق مردم در انتخاب دین دلخواه آسان نیست. از سوی دیگر با وجود تجربهء دردناک دو جنگ جهانی و میلیون ها کشته و زیان های بیشمار در گذشته، و بیم جنگی نابود کننده در آینده، قبول جهاد بعنوان عبادت و وسیله ای مقدس برای گسترش دین، مسلمان متشرع را دچار اشکال می کند و در موقع نامطلوب و دفاعی قرار می دهد.

مسلمانان برای دفاع از اندیشه و عمل جهاد - و در نتیجه برای دفاع از اسلام - رویهمرفته دو دلیل عمده می آورند:

- جنگ مذهبی مخصوص مسلمان نیست، دیگران هم در راه دین جنگیده اند.

- جهاد برای دفاع است نه حمله.

در گفتگو از جنگ های مذهبی دیگر، اشارهء اساسی به مسیحیان و جنگ های صلیبی است، نه یهودیان و زردشتیان یا دیگران که جنگ را بعنوان وسیله گسترش دین نپذیرفته و بدان عمل نکرده اند.

در برابر احکام و آیه های جهاد قرآن، در «عهد جدید» نیز چنین آیه هائی وجود دارد:

« میپندارید که آمده ام تا صلح را به جهان آورده باشم، آمده ام که شمشیر بیاورم نه صلح. زیرا آمده ام تا پسر را بضد پدر و دختر را بضد مادرش برانگیزم... آنکه پدر یا مادرش را بیش از من دوست بدارد شایستهء من نیست و آنکه پسر یا دخترش را بیش از من دوست بدارد شایستهء من نیست...» (انجیل متی ۱۰ - ۳۴ تا ۴۰)

«آنکه با من نیست بضد من است.» (انجیل لوقا ۱۱-۲۳)

«من آمده ام تا جهان را به آتش بکشم و هم اکنون کشیده ام.»

(انجیل لوقا ۱۲-۴۹)

«اگر کسی بسوی من آید و از پدر و مادر و همسر و فرزندان و برادران و خواهرانش، آری حتی اگر از زندگی خود بیزاری نجوید نمی تواند پیرو من باشد.» (انجیل لوقا ۱۴-۲۶)

بطوریکه دیده می شود این آیه ها بیشتر ناظر بر جدائی اهل ایمان و پیروان است از دیگران؛ ناظر بر تباه کردن دین و دنیای پیشین و دگرگونی بنیادی است که آئین تازه با شدت و خشونت ایجاد می کند. ولی نه از جنگ برای گسترش دین تازه حرفی زده می شود، نه از برتری مبارزان بر دیگر مؤمنان و بهشت و پاداش. بر عکس آیه های دیگری نشان می دهد که مسیح با شمشیر کشیدن مخالف است و پاسخ به خشونت، ایستادگی در برابر تجاوز و یا انتقامجویی با آموزش های او سازگار نیست. «شنیده اید که گفته شده است چشمی به چشمی و دندانی به دندانی* لیکن من به شما میگویم با شریر مقاومت مکنید بلکه هرکه بر رخسارهء راست تو طپانچه زند دیگری را نیز بسوی او بگردان... شنیده اید که گفته شده است همسایهء خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن* اما من بشما میگویم که دشمنان خود را محبت نمائید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و...» (متی ۵-۲۶ تا ۴۴) یا آنگاه که مسیح به یکی از همراهان خود میگوید: «... شمشیر خود را غلاف کن زیرا هر که شمشیر گیرد به شمشیر هلاک گردد.» (متی ۲۶-۵۲) و نیز در رسالهء پولس به رومیان (۱۲-۱۹ تا ۲۱) به مؤمنان سفارش می شود تا از بد کردن به بدان پرهیزند تا آنجا که می توانند با همهء بندگان خدا در صلح و آشتی بسر برند و انتقام را به خدا واگذارند و نمونه های دیگر که می توان آورد.

از همین رو در صدر مسیحیت جنگ را بعنوان ستم و بی عدالتی سازمان یافته و منظم، طرد می کردند. ولی با توجه به هجوم

اقوام شمالی و خطری که مسیحیت را تهدید می کرد اگوستین قدیس در اوائل قرن پنجم فتوا داد که بنا به آئین مسیح گاه ممکن است جنگ امر مشروعی باشد. توماس اکونیاقدیس و لوتر نیز هر يك دلائلی نظری و مذهبی برای لزوم جنگ با دشمنان مسیحیت و نیروهای شرّ قائل شدند. (۶۲)

و اما جنگ های صلیبی با انگیزه های دینی و دنیوی در ۱۰۹۶ آغاز شد (و بیش از دوست سال بطول انجامید). جنگ را کلیسا و مسیحیان مغرب زمین بصد مسلمانان و به نام و بهانه «آزاد کردن» ارض مقدّس براه انداختند اما نه بحکم کتاب دینی خود بلکه به فرمان پاپ ها و روحانیان و همدستی اشرافیت و مشارکت تودهء مؤمنان. هر چند مسیحیان با ایمان به کتاب مقدس با «کافران» مسلمان می جنگیدند ولی احکام جنگ را در انجیل های چهارگانه نمی یافتند و به آن استناد نمی جستند. از همین رو چند تنی از مبلغان و نظریه پردازان، در رساله هائی که همزمان با این جنگ ها و به منظور توجیه آنها و برانگیختن مؤمنان نوشتند، کوشیدند تا برای «جهاد» هم کیشان خود بنیان های نظری و عقیدتی دست و پا کنند و توجیه دینی برای آن بیابند (۶۳). بعدها که انگیزه های جنگ از بین رفت این رساله ها نیز به فراموشی سپرده شد.

در لشکر کشی کلیسا بصد «کاتار»ها در فرانسه یا در کشتار بیرحمانه بومیان آمریکا بدست فاتحان اسپانیائی دین مسیح بهانه و دستاویز کشتار و تجاوز بود. همچنین بسیاری از مرسلین مسیحی پیشگامان استعمار و توسعه طلبی کشورهای اروپائی بودند. ولی جنگ هائی که بنام مسیحیت و بدست مسیحیان انجام گرفت به فرمان خدا و کلام او در کتاب مقدس یا در سنت مسیح و حواریان نبود. در نتیجه عبادت تلقی نمی شد و خصلت جهاد نداشت، از نوعی دیگر بود و

چگونگی دیگری داشت.

در آئین مسیح نه فقط جنگ از ارکان دین نیست بلکه اساساً مفهوم جهاد وجود ندارد. حکمی درباره آن در «کتاب» نیامده و مسیح خود هیچ جنگی نکرده و سرمشقی در این مورد به پیروان نداده است. گسترش مسیحیت نیز از راه جنگ نبود. بدین ترتیب جنگ کردن به بهانه دین نیازمند توجیه بود. روحانیان و دین ورزان باید با توسل به الهیات و رساله های مذهبی و وعظ و خطابه و هر وسیله دیگر جنگ مذهبی را نخست مجاز و موجه، درست و هماهنگ با دین جلوه می دادند و سپس مؤمنان را به جنگ بر می انگیزتند. دریافت مسیحیت از جنگ در اصل انفعالی و منفی است، و حال آنکه در اسلام جنگ برای دین از برترین عبادت هاست. در بخش بندی کتاب های فقهی نیز آنرا مثل نماز و روزه و حج در باب عبادات جای می دهند نه در معاملات یا عقود و غیره. در اینجا نجنبیدن و بازداشتن مؤمنان از جهاد نیازمند توجیه و مایه اشکال است. دریافت اسلام از جهاد اساساً فاعلی و مثبت است.

جهاد اسلامی و جنگ در مسیحیت دو مقوله متفاوت و مقایسه آنها قیاس مع الفارق است.

* * *

و اما اینکه می گویند جهاد برای دفاع است نه حمله و هجوم در حقیقت اندیشه و پاسخی متأخر است در دفاع از اسلام و با این قصد که اسلام به جهانیان دینی پرخاشجو و جنگ طلب معرفی نشود. ولی نه قرآن، نه سنت پیغمبر و نه تاریخ اسلام، هیچیک مؤید این ادعا نیست.

مسلمانان تا زمانی که در مکه و ناتوان بودند و یارای مقابله و ایستادگی در برابر قبیلهء نیرومند قریش و ساکنان مکه را نداشتند آزار و شکنجه می دیدند. مدتی حتی از خرید و فروش و معامله با دیگران نیز محروم بودند. مخصوصاً پس از مرگ ابوطالب و خدیجه کار بر پیغمبر و مسلمانان سخت تر شد. مهاجرت به حبشه و کوشش ناموفق پیغمبر به قصد هجرت به طائف برای رهائی از چنین بن بستى بود. آنها در میان مشرکان و در جدائی از آنان بسر می بردند و درحالت دفاعی بیشتر خواستار آرامش و همزیستی با نامسلمانان بودند. مثلاً وقتی مشرکان عمار یاسر و زینب را به جرم پافشاری در مسلمانی کشتند آیه ای نازل شد که مستند حکم تقیه است و بنابراین انکار ایمان از بیم و در ناچاری کفر نیست (۶۴) «در سوره های مکی یگانه هدف اصلی محمد معتقد کردن مردم به خدای واحد حقیقی و آنچه ضرورتاً بدان وابسته، یعنی معاد و داوری روز قیامت است (۶۵)» در چنین دوره ای فکر جنگ با دشمن برای گسترش دین به خاطر راه نمی یابد.

حکم جهاد نخستین بار همزمان با تشکیل امت و بنیانگذاری حکومت اسلامی، در سال دوم هجری صادر شد. بنابراین آیه های جهاد همه مدینی و مربوط به دوران هجرت است. در نخستین آیه های جهاد (۶۶) خدا به مسلمانان هشدار می داد تا در جنگ اندازه نگهدارند و پیشی نجویند و تعدی نکنند و یا چون بر مؤمنان ستم می رفت خدا به آنان رخصت می داد تا بجنگند. اما لحن نسبتاً آرام اولین آیه ها، کم کم عوض شد و بتدریج که مسلمانان بر مشرکان چیرگی می یافتند احکام جهاد سخت تر و خشمگین تر می شد.

در سنت پیغمبر قصد از جهاد فقط دفاع نبود، هدف پیشرفت و گسترش اسلام بود، به حمله و دفاع و در همهء شیوه های ممکن

مبارزه. اتفاقاً در نخستین غزوها - و از آن میان در غزو بدر که بسبب اولین پیروزی مسلمانان نقطهء عطفی در تاریخ اسلام بشمار می رود - پیشدستی با پیغمبر و سپاهیان اسلام بود (۶۷). بخلاف این در غزو احد یا خندق جنگ را مشرکان شروع کردند و جهاد مسلمانان برای دفاع از خود بود.

پیغمبر اسلام در سال های هجرت دین و دولتی تازه و گسترده را در مدینه بنیان گذاشت. در این راه با قبیلهء قریش و جامعهء بازرگانی مکه و قبیله های عربستان جنگ هائی کرد که برای مسلمانان در راه خدا، مقدس و در يك کلام جهاد بود. در این جنگ ها به مناسبت، گاه مسلمان ها دفاع می کردند و گاه حمله. تاریخ آغاز اسلام - دست کم در کلیات - دانسته و معلوم است و نمی توان ادعا کرد که جهاد فقط برای دفاع بود و چون دفاع از خود همیشه و در نزد همه امری طبیعی و مشروع است پس جهاد نیز بحکم طبیعت جایز و بدیهی و خلاف آن مخالف فطرت و عقل است.

خروج اعراب از جزیره العرب در صدر اسلام، جنگ با دو امپراطوری بزرگ و در زمانی کوتاه رسیدن به آنسوی خراسان و اسپانیا در خاور و باختر نه برای دفاع بود و نه برای دین. دست اندازی مسلمانان به سرزمین های دور از زمان خلافت عمر آغاز شد و علت آنرا - اگر درست باشد - خلیفه خود گفته است و اگر درست نباشد به زبان او به روشنی و رسائی گفته اند:

«می گویند وقتی مردم با او (عمر) بیعت کردند و آنرا به تصرف عراق برمی انگیخت گفت: سرزمین حجاز نباید خانه و مسکن شما باشد. در اینجا شما تنها می توانید گیاه و خوراک شتران خود را بجوئید و فقط برای این منظور در این سرزمین تاب بیاورید. کجا هستند مهاجرانی که از میهن خویش کوچ کرده و از وعده گاه خدای

(مکه) دوری گزیده اند؟ بروید و سرزمین هائی را که خدا در کتاب خود وعده فرمود شما را وارث آن کند بچنگ آورید، خدا گفت تا آنرا (دین حق اسلام) بر همهء دین ها غالب گرداند اگر چه مشرکان کراهت دارند.» (۶۸)

این خروج از شنزارهای سوزان و فقیر بقصد دفاع نبود. البته در تاریخ اسلام بسیار پیش آمده که مسلمانان یا حکومت های اسلامی برای ایستادگی در برابر هجوم کفار جنگیده اند و «جهاد» آنان جنبهء دفاعی داشته است. اسلام با تاریخ طولانی در دوره ها و سرزمین های پراکنده، با پست و بلند فراوان، بنا به شرایط، ویژگی ها و صورت های متفاوتی داشته است. ولی معمولاً جنگ و صلح مسلمانان با کفار و نیز چگونگی جنگ در حمله یا دفاع بیشتر به شرایط و عوامل بیشمار اجتماعی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و... بستگی داشت تا به آرمانهای معنوی طرفین جنگ. در تاریخ اسلام - مانند قرآن و سنت پیغمبر - جهاد فقط يك سرشت و يك چهره (دفاعی) نداشت.

در جامعه های اسلامی، پس از خلفای راشدین، فاصله و تفاوت آشکاری بین آرمان قانون و اجرای آن بوجود آمد. احکام قرآن، قانون آرمانی را بیان می کرد و سنت پیغمبر اجرای آنرا نشان می داد. فقه اهل سنت و تشیع از همان آغاز تاکنون - اکثراً صرف نظر از امکانات اجتماعی و شرایط عملی - به چند و چون همین قانون آرمانی می پردازد و دانش این قانون است. مثلاً قصاص و دیات، اجرای حدود و بطور کلی قوانین جزائی در طی قرنهای اجرا نشد ولی بحث حقوقی آنها همیشه در رساله های فقهی وجود داشت و آرمان فقها و اهل شریعت چیرگی بر محدودیت های عملی و جاری کردن حدود یعنی اجرای تمام و کمال احکام بوده است. بحث های نظری و مدرسی فقه فارغ از

واقعیت زمانی و مکانی و چگونگی اجرای احکام در زمینه هائی پیشرفته و شاخه های خود را در همه زوایائی که به تصور در آید نفوذ داده است.

با اینهمه، شرایط عملی اجرای قانون در طرز انتخاب موضوع های بحث و میزان آنها، در چگونگی فصل بندی رساله ها و خلاصه در محتوا و صورت فقه - دانسته و ندانسته - اثر گذاشته است. بحث در احکام جهاد نیز از این قاعده کلی بر کنار نیست. از همان آغاز تدوین اصول فقه، در قرن دوم، و تقریر یا نگارش رساله های بزرگان مذاهب چهارگانه اهل سنت، امپراطوری اسلامی قوام یافته و از چهار جانب کمابیش به مرزهای نهائی خود رسیده بود و دولت های اسلامی با همسایگان کافر رویهمرفته رابطه ای پایدار داشتند. در نتیجه برخلاف زمان پیغمبر یا خلفای راشدین - که اسلام گسترش انفجارآمیز داشت - جهاد ضرورت عملی پیشین را از دست داد. اسلام در سرزمین های گشوده قرار و آرام گرفت و مسلمانان در کار ساختن و پرداختن تمدن و داد ستدی بودند که نیاز به صلح و امنیت داشت. جنگ های بعدی مسلمانان مثل لشکرکشی های سلطان محمود در هند و کارهائی از نوع فتح سومنات، انگیزه های مالی، سیاسی و نظامی داشت و رنگ مذهبی که به نام غزو و جهاد و غیره به آن می دادند، بیشتر برای پنهان داشتن همان انگیزه ها و تیز کردن آتش تعصب و توجیه جنگ بود. باری جهاد از میدان زندگی روزانه مسلمانان خارج شد و حکومت های اسلامی دیگر به دلخواه و اشتیاق به آن روی نمی آوردند و عمل جهاد رو به زوال رفت. شاید به همین سبب مثلاً در مقایسه با فصل های نماز و روزه و حج، نکاح و طلاق یا معاملات و تجارت و ارث و بخصوص طهارت، بحث های نظری و حقوقی در باب جهاد (توأم با مسئله غنیمت و سرنوشت کفار شکست خورده) بسیار به

اختصار برگزار می شد.

سه بنیانگذار فقه شیعه کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی کمابیش مقارن با حکومت آل بویه در بغداد و ری و نجف می زیستند. در آن دوره و از مدتی پیش مسلمانان با کفار جنگ و کشمکشی نداشتند. گرفتاری آنها با خودشان بود و جنگ میان مسلمانان نه جهاد است و نه جایز. در عهد این علما، عمر جهاد از مدتها پیش بسر رسیده بود و شیعیان نه باحکومت شیعی (آل بویه) خود نزاعی داشتند و نه با کفار دور دست بیرون مرزهای اسلام. بنابراین در «ارکان اربعه»، (چهار کتابی که اثر همان علما و شالودهء حدیث و فقه مذهب شیعهء اثنی عشری است) (۶۹) نیز اگر از جهاد صحبتی باشد در قیاس با بخش های دیگر فقه، کوتاه و گذراست. مثلاً در کتاب مفصل تهذیب الاحکام زیر عنوان «باب فصل الجهاد و فروضه» در جلد ششم (۷۰) فقط یازده خبر در فضیلت جهاد وجود دارد مانند اینکه «جهاد بهترین چیزهاست». بعنوان نمونه ای دیگر در ۱۵۹۷ صفحهء استبصار، جهاد فقط چهار صفحه و نیم آنرا گرفته که تازه بخش بزرگتر همین صفحات انگشت شمار صرف غنیمت و آداب آن شده است (۷۱).

در دوران معاصر نیز فقها در «رساله های عملیه» خود بحث جهاد را مانند باب قضا، حدود عتق و تدبیر، مسکوت گذاشته اند. عمل جهاد وجود نداشت تا در «رسالهء عملیه» به آن پردازند. در «توضیح المسائل» خمینی باب یا فصل جهاد وجود ندارد. ظاهراً مسئلهء آن برای هیچ مقلدی طرح نشده بود تا تکلیف شرعی خود را از مرجع تقلید بپرسد و در نظر خود مرجع هم جهاد چنان دور و نامحتمل به نظر می رسید که لازم ندانسته بود تکلیف مقلدان را روشن کند. در این رساله زیر عنوان «مسائل دفاع» فقط ۹ مسئله (از

۲۸۲۶ تا ۲۸۳۵) آمده که جز اولی در دفاع نظامی، بقیه بیشتر به دفاع سیاسی و اقتصادی کشورهای اسلامی در برابر اجانب مربوط می شود. در پایان همان قسمت آمده که: «مسائل دفاع از جان و عرض در کتاب تحریرالوسیله است به آنجا رجوع شود.» (۷۲).

بررسی استنباط و کارکرد جهاد در فقه، چگونگی بحث و تحول آن و پیوستگی و گسستگی میان آرمان قانون و اجرای آن در واقعیت اجتماعی و غیره، خود کار دیگری است که از چارچوب این رساله فرامیگردد. فقط نکته ای را می توان یادآوری کرد که در تاریخ ما همچنانکه دین هم در دوره صفویه و قاجاریه و هم در زمان کنونی به خدمت سیاست گماشته شده، قانون و حقوق دینی (احکام قرآن و فقه) نیز به کار سیاست گرفته شده است.

در قرآن جهاد شایسته ترین عبادت و دارای برترین پاداش است. در سنت پیغمبر، تاریخ اسلام و تاریخ فقه عمل به این «عبادت» نه فقط به قصد دفاع بوده است و نه فقط به قصد حمله. بلکه از آنجا که این عبادت الهی در حقیقت پدیده ای اجتماعی است، عمل به آن بیشتر زائیده شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی است نه صرفاً هدف های اخلاقی و معنوی.

بررسی سه رسالهء جهادیه

در دوره های اخیر در باره جهاد سه رساله نوشته شده که هر سه از جهاتی گویای عقاید مذهبی و سیاسی زمان خود و به این مناسبت دارای اهمیت اند. اول رساله جهادیه نوشته میرزا بزرگ قائم مقام فراهانی است که در دوره جنگ های ایران و روس و در زمانی که «بعضی از بلاد اسلام به تصرف کفار» در آمده بود تدوین شده. او در مقدمه می گوید «چون رسم جهاد از عهد غیبت امام علیه السلام

تاکنون که نوبت به این دولت همایون است در ممالک ایران صانها الله عن الحد ثان مهمل و متروک مانده بود و بدین سبب هیچیک از علمای راشدین و فقهای متقدمین درین باب کتبی علی حده ننوشته بودند و ملتزم بسطی نگشته لهذا در مجاری این عهد که فتنه قوم روس در ملک محروس پدید آمد و معشر اسلام را بار دیگر کار باستعمال سیف جهاد افتاد و علمای معاصرین کثرالله امثالهم مزید تفصیل و توضیحی درین امر لازم دیده هر یک کتابی جداگانه در قلم آوردند.» (۷۳).

آنگاه بفرمان شاهزاده عباس میرزا این کتاب ها را فراهم آوردند و چون تعداد آنها بسیار بود «لاجرم بشکر این نعمت بر ذمت همت قاصر واجب آمد که با عدم بضاعت، مختصری نافع که در باب جهاد جامع و مانع تواند بود و اقوال عالمان را بر وجه اختصار شامل تواند شد مرقوم دارد.» (۷۴).

بنابراین «جهادیه» خلاصه و جمع بندی نظریات علماست در زمان جنگ که به قصد برانگیختن مؤمنان به مبارزه صادر شده. در این رساله مضمون دو اجازه جهاد از دو نایب امام یکی شیخ محمد جعفر شیخ المجتهدین و دیگری آقا سید علی سیدالمجتهدین آورده شده باضافه فتوهای علمای اعلام دیگر. هر چند مؤلف خود از علما نیست اما فقه را می داند و اهل اصطلاح است و حاصل و فشرده نظریات آنان را یکجا گرد آورده. از این گذشته او پیشکار و وزیر عباس میرزا، گرداننده ایرانی جنگ و در نتیجه دارای برترین مقام سیاسی در دستگاه نایب السلطنه است و این ویژگی به اثر او اعتباری دوچندان می بخشد. در حقیقت «جهادیه» نشان دهنده عقاید علما در باب جهاد با کفار و زبان گویای نایب السلطنه و بخشی از دستگاه دولت و سیاست، درباره جنگ با روسیه است.

بنابراین رساله، «جهاد از اعظم ارکان اسلام است و... حفظ شعایر اسلام بآن منوط... و پس از عقاید اسلامی و ایمانیّه افضل اعمالست حتی نماز یومیّه را بوجهی مزید فضلی است بر جهاد اما بجهات چند جهاد افضل است.» (۷۵).

نماز ستون دین و نخستین فریضهء مرد و زن مسلمان است ولی با اینهمه جهاد از جهاتی برتر از آن است زیرا «طاعت و بندگی خدا فرع محبت اوست» (ص ۱۰) و بذل جان بیشتر از هر چیز بر اخلاص و اردات بنده دلالت می کند. سپس مؤلف با استناد به آیات قرآنی نظر خود را مستند و محکم می کند. اما در فتوای نایب امام سیدالمجتهدین آقاسیدعلی انگیزه و علت وجودی جهاد چنین است: «بر هر مکلف بالغ عاقل بشرط امکان و قدرت لازم است که حفظ بیضهء اسلام از تسلط کفار لثام کند تا آن گروه بر مسلمین غالب نشوند و بتصرف نفوس و اموال ایشان نپردازند و رسوم اسلام مندرس نشود و شریعت ملک علام معطل نماند و این امر خطیر منتظم نمی شود مگر بوجود رئیس دبیر که تجهیز عساکر و اشیاع و تدبیر جنود و اتباع کند و چون ریاست و دولت و سلطنت و خلافت از جانب سلطان علی الاطلاق جل سلطانه منتهی است به فخر سلاطین عرب و عجم مالک رقاب امم السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابوالمظفر فتحعلی شاه... پس حضرت علیه اش را واجب است بوجوب عینی تعینی که تحمل اثقال جهاد کند...» (۷۶).

نایب دیگر امام، شیخ المجتهدین شیخ محمد جعفر نیز «تیمناً بنیابت امام علیه السلام آنحضرت را اذن جهاد داده و در تفویض امر ریاست به جناب همایونش اجازتی نوشته.» (۷۷).

بطوریکه دیده می شود استدلال وزیر و نایب امام، مرد سیاست و دین هر دو مذهبی است. اندیشه و ایدئولوژی حاکم بر فرد و اجتماع

مذهبی است. در نتیجه هر دو به زبان مذهب سخن می گویند. ولی به علت پیوند سیاست و مذهب غرض هر دو سیاسی، یعنی بیان و تدوین ایدئولوژی جنگی غیر مذهبی است بین دو دولت. انگیزه سیاسی قائم مقام که به خواست عباس میرزا چنین رساله ای را فراهم می آورد خود آشکار است. اما قصد سیاسی نایب امام هم اینست که مؤمنان را زیر پرچم و فرمان پادشاه وقت در آورد و مشروعیت جنگ و «ریاست و دولت و سلطنت و خلافت» سرکرده آن را از جانب سلطان علی الاطلاق، یعنی خداوند، اعلام کند و فتوا دهد که «مخالف سلطانی چنین که دفع از اسلام و مسلمین نماید مخالفت خدا و موجب غضب الهی است» (۷۸).

در اجازه نایبان امام و جاهای دیگر رساله فراخواندن مؤمنان به جهاد برای نیل به شهادت است با نوید بهشت و زندگی و نعمت جاودان «ای کافه اهل ایران... اینک برای شما حوران جنت آراسته و غلمان بخدمت برخاسته پس بفروشید جان های خود را به بهای گران... قیام کنید به یاری مؤمنین تا دریابید بهشت برین.» (۷۹).

مثل اعلا و الگوی شهادت نیز سیدالشهدا است: «مقتول ثغور آذربایجان در دفاع اهل کفر و طغیان برای حفظ بیضه اسلام و مسلمین و حراست ناموس مؤمنات و مؤمنین مانند شهدای کربلاست در طلب رضای پروردگار ارض و... چه بخدا در این مقام حاضر است امام حسین علیه السلام و گویا درین کارزار شما را به یاری می خواند.» (۸۰).

باین ترتیب بهشت و امام حسین به یاری جنگی می آیند که بین دولت های ایران و روس در گرفته و دولت استعماری انگلیس هم به سبک خود گاه به آتش افروزی و گاه به میانجیگری در آن دستی داشته است، جنگی که هر چند در نظر علماء اعلام جهاد بود ولی به

همدستی عباس میرزا و با انگیزه های دنیائی به آن دامن می زدند. در نظر نایبان امام و علماء اعلام جنگ های ایران با روسیه رنگ و معنای سیاسی، اقتصادی، دولتی و خلاصه موجب و علت دنیائی ندارد بلکه انگیزه آنها فقط مذهبی است و «برای حفظ بیضه اسلام از تسلط کفار لئام» است. «ای دینداران و ای مسلمانان و ای شیعیان علی ابن ابیطالب کجا بغیرت شما می گنجد که بتسلط کفار روس بر عرض و مال و دین و دولت شما رایت کفر افراشته و شهادتین از میان مسلمین برداشته شود زنان مسلمه فراش کفار باشند و بجای اعیاد محمدی صلی الله علیه و آله اعیاد مسیحیه متداول گردد.» (۸۱).

جنگ بر سر تسلط کفار است بر مسلمانان و اگر اشاره به «دولت» می شود، دولت مؤمنان و شیعیان علی ابن ابیطالب، دولت «حافظ بیضه اسلام» است. در حالی که مفهوم، انگیزه و روش های جنگ در جهان بکلی دگرگون شده، در اینجا جنگ همچنان از دیدگاه مذهبی نگریسته می شود. بهمین سبب مفهوم آن کهنه و انگیزه هایش بدون ارتباط با واقعیت است. روش ها و آئین های جنگ نیز به همان سبکی که از هزار سال پیشتر در احکام جهاد آمده بود، باقی مانده است. در نتیجه، در زمانی که مسلمانان سرزمین ها و شهرهای بسیاری را از دست داده اند «جهادیه» در فکر تعیین تکلیف اموال کفار و حتی اسیران است و احکام آنها را می شمارد: «و حکم اسرا اینست که هر کدام ذکور و بالغ باشند اگر در اثنای گیرودار گرفتار شوند و اسلام نیاورند کشته می شوند و اگر اسلام آورند قتل آنها ساقط است اجماعاً و آنچه اناث و اطفال باشند مملوک می شوند بقهر و أسرنه به مجرد نظر و گذاشتن دست و اگر زنی اسیر شود و طفل او از عقب مادر آید و اسیر دیگری شود مال کسی است که او را

اسیر کرده نه مال مالك مادر و اگر کسی زنی را اسیر کند و از غنیمت مشترکه باشد جایز نیست که پیش از قسمت و اختصاص به خود وطنی یا مَسّ یا نظری از روی شهوت به او کند...» (۸۲) و یا «استعمال آلات لهو و لعب» را جایز می داند بشرط آنکه نظم سپاه موقوف باشد بر آن» و سفارش می کند که مبارزان «هیكل و تعویذ و تربت سیدالشهدا علیه السلام با خود دارند و هنگام التقای صفین به خواندن ادعیه پردازند.» (۸۳).

اما گذشته از همه اینها در «جهادیه» اصل مطلب برای مؤلف (و منطقیاً برای عباس میرزا که تألیف رساله را خواسته) چیز دیگری است. از همان آغاز و پس از پایان مقدمه مرسوم در ستایش شاه و ولیعهد و غیره، بلافاصله مؤلف می گوید: «اکنون بتوفیق رب ودود نوبت شروع به مقصد و رجوع به مقصود است. بدانکه جهاد بر دو قسم است یکی دعوتی... دیگری دفاعی. دعوتی عبارت است از توجه مسلمین به بلاد کفار برای دعوت آنها باسلام.» (ص ۹) یعنی تعرضی و برای دست اندازی و گسترش اسلام است. در صورتیکه دفاعی برای حفظ بیضه اسلام در برابر هجوم کفار است.

«جهادیه» از آغاز تا پایان جا به جا و به مناسبت آن دو نوع جهاد را با یکدیگر مقایسه می کند و «مزید اتمام و تاکید» دومی را بر اولی برمی شمارد و آنرا برای مسلمانان حیاتی می داند. بنا بر رساله، در جهاد دعوتی حضور امام شرط است. بر بیمار و ناتوان و کور و زمینگیر و زن و خنثی و... تکلیفی نیست، قتال سالی یکبار جایز است آنهم نه در ماه های حرام، تقسیم غنیمت میان مجاهدان واجبست، نمیتوان به قهر مال مسلمانان را برای کارزار گرفت و یا عقد امان و مُهادنه (قرار ترك مخاصمه) را ندیده گرفت و غیره...

ولی در جهاد دفاعی همه اینها به گونه ای دیگر است. حضور

امام شرط نیست، از زن و مرد و بیمار، بر «هرکه قادر به نهضت» باشد و بتواند برخیزد واجب است، زیرا در حکم دفاع از نفس و بر همه فرض است. بخلاف جهاد دعوتی، سالی هر چند بار و در همه ماه ها جایز است. تقسیم غنیمت میان مجاهدان واجب نیست و می توان برای کارزار مال مسلمانان را به زور گرفت، گسستن پیمان امان و متارکه نیز هرگاه به صلاح باشد رواست و تفاوت های دیگر...

بنابر همه اینها در قیاس، اهمیت، گستردگی و برتری دومی بر اولی آشکار است اگر جهاد دعوتی واجب باشد، جهاد دفاعی به گفته مؤلف «واجب مطلق» است و جهاد مسلمانان ایران با کفار روس از نوع دوم یعنی دفاعی است: «چه این حادثه عظمی که در این بلاد رو داده حادثه ایست که اگر چاره آن نشود خوف ها از عاقبت آن حاصل است و این قضیه کبری که تا اکنون در این سامان اتفاق نیفتاده قضیه ایست که اگر تدارک آن نشود منتج نتیجه های هایل خواهد بود بلکه رفته رفته اساس اسلام بی نظام خواهد شد.» (۸۴).

پس از مقایسه جهاد دعوتی و دفاعی، چگونگی صلح با کافران و حالت های آن بر حسب وضع مسلمانان بررسی می شود و آنگاه «جهادیه» نتیجه می گیرد که در شرایط کنونی صلح با آنان امکان پذیر نیست: «اکنون که بعضی از بلاد اسلام در تصرف کفار است و مرد و زن مسلمین آن بلاد در مال و جان بی اختیارند معابد مؤمنین بتخانه و مساجد موحدین میخانه، رخنه ها در دین اسلام پدید آمده و فتنه ها پدیدار گشته... پس بالبدیه گذاشتن در آن حال و صلح با کفار ببذل مال، صلحی غریب و مصلحتی عجیب خواهد بود و در حقیقت این صلح نه همین گذاشتن از مال است بلکه واگذشتن نفوس و اعراض و بلاد و اموال است و چگونه رواست گذاشتن مسلمین در

دست اهل کین که آنچه توانند از ایشان ستانند و حکمی که خواهند به ایشان نمایند.» (ص ۷۲) آنگاه رساله ادامه می دهد که همهء ساز و برگ جنگ برای مسلمانان فراهم است، ناتوان تر از دشمن نیستند و جز «فرقه روس» دشمنی ندارند «نه از جهاد و قتال معذورند و نه بصلح و بذل مال محتاج.» (۸۵).

به این ترتیب دیده می شود که غرض از فراهم آوردن رسالهء جهادیه برانگیختن مؤمنان است بوسیلهء دین و تجهیز آنها برای جنگی که سرچشمه ها و انگیزه هائی جز دین داشت اما از جانب مسلمانان صورت مذهبی گرفت، به واقعیت دنیوی رنگ حقیقت اخروی داده شد. از آنجا که اعتقاد مبارزان به دین بود گسیل داشتن آنها به میدان نیز تنها به دست علماء دین که راهنمایان عقیدهء عامه بودند امکان داشت. چنانکه در رساله پس از شرح عظمت حادثه ای که برای مسلمانان روی داده بلافاصله می آید: «و درین مقام علما راست اعانت پادشاهی که متوجه دفع کفار و حفظ بیضهء اسلامست باینکه مردم را امر به این معروف و ترغیب به این واجب نمایند... و چون این تکلیف که مبنی بر قتل و قتال است و متضمن بذل جان و مال طباع را ملایم نیست و نفوس را موافق نه پس علما راست که وعظ و نصیحت مردم بسعی و اهتمام در جهاد نمایند و میان مردم ندا کنند کجایند جهدکنندگان در یاری خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و کجایند خونخواهان شهید کربلا.» (۸۶).

نتیجه اینکه با وجود اکراه و بی میلی شاه و پاره ای از دولتیان و از جمله احتمالاً خود مؤلف، چون سیاست عباس میرزا و علما و دیگران که خواستار ادامهء جنگ بودند غلبه داشت، رسالهء «سیاسی-مذهبی» جهادیه به پیروی از همین سیاست و برای خدمت به آن نوشته شد. از سوئی علما با اصرار و پافشاری دولت و سیاست را به کار

دین گرفتند و از سوی دیگر دولتیان، دین را به خدمت سیاست در آوردند. «جهادیه» نشان می دهد که آنها چگونه با استدلال و به زبان دین و با دستگیری علما از عهده این مهم برآمدند و آخرت را به خدمت دنیا گماشتند. همانطور که یادآوری شد در «جهادیه» جنگ دارای مفهوم، روش و آئینی بی هنگام، بیگانه از واقعیت، کهنه و در نتیجه محکوم به شکست است، اما از نظر «تاریخی- اجتماعی» این رساله بهنگام و نماینده واقعیت موجود زمان است زیرا از خلال آن می توان پیوند دیرین دین را با سیاست و جنگ و اثر و آمیختگی آنها را در یکدیگر مشاهده کرد. از این گذشته جهادیه از سوئی نماینده جمود تغییر ناپذیر مفهوم، روش و آئین جهاد است مطابق احکام جهاد و فقه اسلامی، و از سوی دیگر نماینده تحول و تغییر ناگزیر اندیشه و عمل جهاد است در هماهنگی با سیاست و هماهنگ کردن سیاست با خود. جهادیه نشان می دهد که بدنبال و در اثر وضع سیاسی و درگیری جنگ با روسیه، جهاد و احکام آن نه تنها تحول، بلکه تجدید حیات یافت. اما از آنجا که احکام جهاد، الهی، منزل و در نتیجه تغییر ناپذیر است، جهاد نه با جان و کالبدی نو و هماهنگ با زمان بلکه به همان صورت نخستین کهن باز زاده شد و چون کودکی گورزاد و پیر بدینا آمد. «جهادیه» نماینده واقعیتی جدید و موجود (جنگ- جهاد و احکام آن) است که از همان آغاز کهنه و فرسوده و محکوم به شکست و نیستی بود.

دو رساله دیگر مربوط به سال های پیش از انقلاب اسلامی و برگرفته از سخنرانی های دو تن از نظریه پردازان و پیشروان انقلاب اخیر، سید محمد طالقانی و مرتضی مطهری است.

در رساله طالقانی (۸۷) جنگ امری طبیعی است و از نهاد

بشر سرچشمه می گیرد. «موضوع دفاع پیش از آنکه در تحت قوانین و مقررات و دستورات دینی یا اجتماعی درآید يك امر فطری و انسانی است. خداوند در غریزه و باطن انسان يك مبدا و قوه ای آفریده بنام غضب.» (۸۸).

به عقیده گوینده این نیرو در هر موجود زنده ای، در گیاهان و جانوران وجود دارد اما در انسان «روی اینکه عقل مدیر قوای دیگر اوست، این مبدا غضبی را برای دفاع از حق و از حریم و حیثیت و ملیت بصورت سلاح در می آورد بنابراین اگر فرض کنیم يك قانونگذاری یا يك پیغمبری بیاید بگوید که اساساً جنگ کردن و دفاع کردن باید در يك ملتی در يك امتی از میان برود مثل اینست و هیچ فرق نمی کند که يك پیغمبری دستور دهد مردم از زن و مرد برای اینکه قوای شهوانی موجب زحمت و اخلال شده باید همه آنها را از تناسل و رجولیت نسل انداخت. پس باید این نیرو در بشر باشد فقط مطلب اینجاست که باید درست هدایت شود... همانطوری که شهوت غذا در انسان آفریده... همین طور این مبدا غضبی در انسان چون ظهور کرد و بکار افتاد اسلحه بدست میگیرد.» (۸۹).

به این ترتیب «دفاع» که از «قوه غضب» در باطن انسان مایه می گیرد مانند شهوت و نیاز به غذا امری طبیعی، بدیهی و انکار ناپذیرست و هر قانون گذاری جز این بگوید، حرفی محال گفته است. اما قصد طالقانی از «دفاع»، دفاع از خود یا دیگری در برابر هجوم و حمله، «دفاع مشروع» یا چیزی از اینگونه نیست. بلکه آنچنانکه خواهیم دید قصد او از دفاع همان جنگ یا جهاد است در همه حال ها، خواه حمله و خواه دفاع. زیرا «قوه غضبی» انسان اگر مهار نشود حاصلش جنگهای جهانگیران و کشور گشایان، سلاح های نابود کننده و ویرانی جهان است. «این مبدا غضبی که در انسان

هست... باید بوسیلهء تشریح این مبداء هدایت بشود» (ص ۵) و این تشریح همان احکام جهاد است. «این همانیست که اسلام می گوید، جنگ و قتال را جهاد نام گذاشته» (۹۰) و جهاد فقط برای دفاع نیست تا با آن یکی گرفته شود.

طالقانی گفتار جهاد را با این آیه آغاز می کند و چند بار به آن باز می گردد: «الذین آمنو یقاتلون فی سبیل الله و الذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلو اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا» (۴-۷۶) قصد از «دفاع» ناگزیر طالقانی همین قتال مندرج در آیه، یعنی جنگ است نه دفاع. کما اینکه پس از نقل آیه بلافاصله می آید: «گویا قسمت کُبرویش مسلم است قتال و جنگ در دنیا هست، با طبیعت و سرشت بشر است... اگر در پایان دنیا آن روزی که جنگ برداشته شد باید دنیا به آخر رسد یا دنیای دیگری باشد یا غریزهء بشر تبدیل یابد، اگر تبدیل پیدا کرد زندگی دیگری است ولی این دنیا با این غرایز جنگ بصورت های مختلف هست...» (۹۱).

خود طالقانی در جای دیگر همین رساله جهاد را فقط دفاعی نمی داند بلکه می گوید بر دو نوع است، پیشروی و دفاعی: «پس تا آنجائی که مانع پیش بیاید اسلام می گوید باید مانع را برطرف کرد حق را به مردم اعلام کرد اگر آنها هجوم کردند جنگ جنبهء دفاعی پیدا می کند و گرنه برای ابلاغ رسالت به عامهء مردم است، چون دین خدائی است و اگر مزاحمت کردند، مانع ایجاد کردند رفع مانع کردن لازم است... پس این دو جور جنگ است پیشروی و دفاعی.» (۹۲).

خلاصه اینکه اسلام دین خدائی است باید رسالت آنرا ابلاغ و حق را به مردم اعلام کرد. حال اگر در این میان «آنها» مانع ایجاد

کردند باید پیش رفت و آن مانع را برطرف کرد. و این دیگر جنگ دفاعی نیست، جنگ پیشروی است.

اگر چه کلمه «آنها» که مانع ایجاد می کنند گنگ و مبهم است ولی دست کم اینرا می توان دریافت که منظور دولت ها یا نهادهای غیر یا ضد اسلامی است که طرف جنگ واقع می شوند زیرا در برابر افراد اگر هم بتوانند چنین موانعی ایجاد کنند، نیاز به جنگ نیست. بگذریم از اینکه اگر این استدلال کلیت داشته باشد، هر دستگاه یا نهادی که دین خود را خدائی بداند (کیست که نداند) و نیروی جنگیدن هم داشته باشد و ببیند که در راه تبلیغ دین خدائی او در جای دیگر مانع ایجاد می کنند، حق خواهد داشت که برای برطرف کردن مانع «به آنجا پیش برود و مانع را برطرف کند.» از اینها گذشته کلمه «پیشروی» (در مقابل دفاع) و بجای کلماتی چون حمله، هجوم، تعرض و غیره ظاهراً از این جهت برگزیده شده که گمان نرود برای تبلیغ رسالت دین خدائی دست اندازی و هجومی در کار است، نه، منظور فقط «پیشروی» است.

باری بطوری که دیده می شود گفتگو نه بر سر دفاع بلکه بر سر جنگ است. جنگ در غریزه و طبیعت انسان نهفته و نمی توان از آن دوری جست ولی می توان به یاری تشریح آنرا در راه خدا بکار انداخت: جهاد فی سبیل الله.

مردم جهان بر دو دسته اند و جنگ بر دو نوع است: آنها که ایمان آورده اند در راه خدا می جنگند و آنها که کافرند در راه طاغوت می جنگند. «آنهائی که به يك هدف عالی ایمانی آشنا هستند آنها در راه خدا می جنگند اگر آن نشد در راه چه؟ ...مطلب از این دو شق بیرون نیست یا تصرف در وجود انسان، در اراده و نفسانیات انسان بدست خداست... یا از آنطرف است. اگر این نشد طاغوت سر

وقتش می آید. نمی شود مردم بی ولی زندگی کنند یا ولی خداست یا طاغوت و بت.» (۹۳).

حال که جنگ ناگزیر و مردم جهان به دو گروه نیک و بد، الهی و طاغوتی تقسیم شده اند، طبعاً سازگاری و همزیستی آنان محال و جنگ و کشتار نه فقط پدیده تغییر ناپذیر اجتماعی بلکه بسی فراتر از آن «یک اصل نظری و غریزی است و نمیشود که نباشد.» (۹۴).

در این تصویر مانوی از جهان و در این دوگانگی بنیادی نور و ظلمت، فریضهء دینی مؤمن اینست که به پیروی از ارادهء الهی با کافران که پیرو طاغوتند بجنگند. «اسلام... جنگ و قتال را جهاد نام گذاشته بعد هم ضمیمه می کند قرآن و اخبار و دستورات دین ما جهاد فی سبیل الله را... در آئین اسلام یکی از ابواب فقهی ما باب جهاد است آنهم ملاحظه بفرمائید در باب عبادات از آن بحث می کنند... (جهاد) تحقق دادن حکمت و عدل و باز کردن سرچشمه های رحمت و خیر بروی مردم است.» (۹۵).

اکنون که جنگ غریزی و فطری است و مردم دنیا از دو گروه مؤمن و کافر بیرون نیستند و مؤمنان باید در راه خدا و آئین حق او بجنگند و جنگ عبادت است پس برای پیروزی بر باطل نه فقط با شمشیر بلکه باچنگ و دندان نیز باید جنگید. طالقانی از قول کارلایل انگلیسی که عین عبارتش را به یاد ندارد می پرسد «اسلام حق است یا حق نیست اگر یک آئین حقی است آئین توحید است آئین خداپرستی است نظامات دارد قوانین عادلانه دارد و مردم را به سعادت می رساند. این آئین حق است از جانب خداست اگر حق است حق باید پیش برود اگر با شمشیر نشد با دندان و پنجه باید پیش برود و دیگر نمی توانند بگویند چرا اسلام با شمشیر پیش رفته.» (۹۶) و سپس تأکید می کند «وقتی گفت حق است باید شمشیر بدهد دستش بگوید این

حق باید پیش برود. تا کجا پیش برود، تا آنجائی که دین پیش برود.» (۹۷) تا آنجائی که دیگر فتنه ای نباشد «حتی لاتکون فتنه». هدف جهاد در اینست که فتنه را از میان بردارد. دفاع و پیشروی با چنگ و دندان، کشتن در راه خدا بعنوان عبادت و غیره و غیره، همه برای همین است. در حقیقت جان کلام و تفسیر طالقانی از جهاد در همین جاست، در همین دریافتی که از فتنه دارد و تفسیری که از آن می کند.

«و قاتلو هم حتی لاتکون فتنه و یکون الدین کله لله فان انتهوا فلا عدوان الا علی الظالمین. این همان فی سبیل الله است که دو جنبه اثبات و نفی است، یکی اینکه بجنگید، کشورگیری کنید غنیمت بدست بیاورید؟ نه، یکی اینکه صدای حق و مطلب حق را ب مردم دنیا برسانید، این معنای فی سبیل الله است مردم را آزاد کنید، دیگر اینکه مانع های حیات بشری را از میان بردارید، آن قدرتها و طبقاتی که در مقابل حقوق مردم ایستادگی می کنند، و روپوش و سرپوشی روی افکار و حقوق عمومی اند، آنها را بردارید، مردم را از این فضاهای اختناق آور آزادشان کنید تا با خدا و مبداء عالم آشنایشان کنید: «حتی لاتکون فتنه»... آن قدرتهای متمرکزی که مردم ضعیف را می فریبند، بجان هم انداختن مردم، آنها را از حق بسوی خلق سوق دادن، از توحید بشرک و بت پرستی و چوب پرستی و آدم پرستی منحرف کردن تا این فتنه ها از راه تکامل بشر برود و از میان برداشته بشود، تا طبقات مخصوصی که سرمایه های مردم را برای شهواتشان بکار میبرند و حقوق میلیونها مردم را مثل امپراطوریهای روم و ایران پایمال میکنند از بین بروند.» (۹۸).

در نظر طالقانی فتنه عبارت است از: قدرت های متمرکز و فریبنده مردم ضعیف، طبقاتی که در مقابل حقوق مردم ایستادگی

می کنند، طبقات مخصوصی که سرمایه های مردم را برای شهواتشان بکار می گیرند. دیگر «فتنه» شرك و بت پرستی و كفر و پدیده هائی از این گونه نیست، امری طبقاتی و دولتی (قدرت های متمرکز، امپراطوری ها) است که نه فقط در سرزمین های کافران (دارالحرب) بلکه در میان خود مسلمانان (در دارالاسلام) نیز ممکن است وجود داشته باشد و دارد.

در پاره ای نشانه ها و از اشاره به کارشناس اسرائیلی «تقسیم املاك» چنین بر می آید که متن رساله مربوط به دوران اصلاحات ارضی یا اندکی پس از آنست. سخنران مردم را به مبارزه با دولت وقت که همدست «صهیونیست ها و اسرائیلی های بین المللی» است فرا می خواند (۹۹) و سپس «جنگ با استبداد و قلدری و مقابله و صف آرائی و ایجاد قدرت در برابر دیکتاتور» را یکی از انواع جهاد می داند. (۱۰۰).

جهاد دیگر جنگ «با يك اقلیت مذهبی، با یهودی و مسیحی است که باید در ذمهء اسلام باشند ولی از ذمه خارج می شوند، با دشمنان مسلمین همدستی می کنند اموال مسلمان ها را می دزدند و به صهیونیستها و اسرائیلی های بین المللی کمک می نمایند و زندهای مسلمان ها را از حدود عفت خارج می کنند.» (۱۰۱).

بطوریکه دیده می شود در این هر سه مورد، در مبارزهء طبقاتی، مبارزه با دولت و دیکتاتور وقت و مبارزه با اقلیت مذهبی «همدست دشمن»، جهاد بدل به کشمکش، اختلاف و نهایتاً جنگی طبقاتی و سیاسی در داخل اجتماع مسلمانان شده است نه جنگ با کشورها یا دولت های غیر اسلامی. دشمن اسلام که باید با وی جنگید در خود جامعهء اسلامی است.

در صحنهء جهانی و بین المللی نیز جهاد نبردی طبقاتی است.

«با کی باید جنگید؟ با کی بجنگیم؟ جهاد با کی است؟ اول مطلب جهاد اینست که اسلام باید دعوتش را اعلام بکند، دعوت چون دعوت فطری است مردم دنیا قهراً استقبال می کنند، مردم فطری دنیا، آنهایی که آزاد زندگی می کنند، توده های مردم. قهراً طبقات حاکمه و آنهایی که منافعشان را در این میدانند که مردم بیک حقی نگروند قهراً مزاحمت میکنند پس جنگ درمی گیرد. جنگ درمیگیرد تا این قشره را از بین میبرد، این قشره ای که روی استعدادهای بشر بود.» (۱۰۲).

بنا به منطق طالقانی اسلام دین فطرت است. دعوت اسلام فطری است. توده های مردم دنیا هم فطری هستند. پس قهراً مردم فطری دعوت فطری را می پذیرند. کی ها نه فقط نمی پذیرند بلکه قهراً ایجاد مزاحمت می کنند؟ طبقات حاکم که منافعشان به خطر می افتد. پس جنگ در می گیرد تا این طبقات که گروهی کوچک و ناچیز (قشره) هستند از میان بروند.

قبول دعوت اسلام از طرف مردم دنیا «قهری» است. ایستادگی، مخالفت یا «ایجاد مزاحمت طبقات حاکم قهری» است، به دنبال این مقدمات البته جنگ نیز «قهری» است، جنگی که نتیجه «قهری» آن نابودی گروهی کوچک و ناچیز یعنی طبقات حاکم است، «قشره ای» که نمی گذارد استعدادهای بشر بارور شود.

در اینجا نوعی استنباط جبری از تاریخ مبتنی بر مبارزه طبقاتی وجود دارد که بعداً به آن باز می گردیم. اینک بار دیگر فقط این نکته را یاد آوری می کنیم که دریافت طالقانی از جهاد در مرزهای ملی و میان مسلمانان یا در پهنه بین المللی، در همه حال مبارزه و نبردی طبقاتی و سیاسی است.

* * *

رساله «جهاد و شهادت» همانطور که گفته شد مربوط به سال های دهه چهل است. بیست سالی پیش از آن یعنی از زمان جنگ جهانی دوم، نوعی مارکسیسم استالینی به ایران نیز صادر شد که حزب توده سخنگو و نماینده آن بود و می توان آنرا بطور کلی «ایدئولوژی توده ای» نامید. بعلت شرایط جهانی و ملی - که در اینجا نمی توان به آن پرداخت - این حزب به یاری سازمانی ورزیده و تبلیغاتی گسترده، پس از مدتی نسبتاً کوتاه، طرز تفکر، زبان (واژگان - مفهوم ها) و سبک بیان سیاسی خاصی بوجود آورد. گذشته از بعضی جنبه های «ایدئولوژی توده ای» که به پیروی از دولت شوروی مربوط می شد و در خزانه معتقدات اعضا و وابستگان محفوظ ماند، بقیه برداشت های آن در زندگی اجتماعی و فرهنگ سیاسی ما راه یافت و در شمار باورهای همگانی در آمد (۱۰۳).

این ایدئولوژی، زبان و گاه سبک بیانش بعدها دانسته و ندانسته حتی از سوی مخالفان و ای بسا در مبارزه با همان حزب به کار گرفته و بازگو می شد. مثلاً در برابر انقلاب حزب و پرولتاریا اصطلاح «انقلاب شاه و ملت» پیدا شد یا بعنوان نمونه ای دیگر پس از تاسیس حزب رستاخیز، سران و گردانندگان رژیم وقت صحبت از نوشتن «دیالکتیک انقلاب» و این چیزها می کردند تا «رستاخیز» کم و کسری نداشته باشد.

«ایدئولوژی توده ای» از انسان و تاریخ برداشتی دو چهره و دو گوهر دارد که همانند آنرا با پوسته ای دیگر در اندیشه طالقانی می توان دید. در هر جا تاریخ غایت و هدفی دارد که خواه ناخواه به سوی آن سیر می کند، به سوی از بین بردن استثمارگران و ایجاد جامعه بی طبقه، از بین بردن «فتنه» و رسیدن به توحید که باز با نابودی «قدرت های متمرکز» امکان پذیر است. حرکت تاریخ جبری و قهری و توأم با

مبارزه ای است که نمی توان از آن پرهیز کرد. نکتهء جالب اینکه در هر دو اندیشه - الهی و مادی - مبارزه خصلتی طبقاتی دارد و میان اکثریتی پیشرو و اقلیتی واپسگرا در می گیرد.

از آنجا که در هر دو اندیشه، تاریخ در راه تکامل و به سوی حق یا آزادی به پیش می رود، بکار بردن زور - شمشیر و چنگ و دندان یا قهر انقلابی و قیام مسلحانه - برای پیشرفت نه فقط رواست بلکه بی آن به هدف رستگاری بخش نمی توان رسید. و اما مبارزه ای که در «ایدئولوژی توده ای» برای رهائی طبقهء کارگر در می گیرد و شرکت در آن خویشکاری (Fonction) تاریخی و وظیفهء اخلاقی زحمتکشان و استثمارشوندگان است در نزد طالقانی بصورت «جهاد فی سبیل الله» در می آید و مبارزه طبقاتی بدل به عبادت می شود. به این ترتیب تحت تأثیر شرایط، تفکر و ایدئولوژی مسلط زمان، مذهب تبدیل به سیاست و سیاست مذهبی می شود.

در اسلام، جهاد جنگ مسلمانان و کفار است نه مسلمانان با یکدیگر. در زمان صفویه به دلائلی که پیش از این گفته شد، جنگ با مسلمانهای دیگر (عثمانیان سنی) جهاد شناخته می شد و در زمان کنونی به علت شرایط دیگر دایرهء «جهاد» تنگ تر و به درون اجتماع شیعیان کشوری واحد کشیده می شود. مبارزهء فکری و عقیدتی گروه ها و طبقات اجتماعی جنگ در راه خدا و از بین بردن یکدیگر با شمشیر و چنگ و دندان عبادت می شود.

خصلت طبقاتی، «چپ» و تازهء جهاد، در نزد طالقانی آن چهره و جنبهء مبارزه جو و ایدئولوژیک اندیشه اوست که در حال و هوای سیاسی زمان خود پرورده شده و شاخ و برگ انبوه تری یافته است هر چند که ریشه های درخت اندیشه او در قرآن و سنت جای دارد. بیاد نیاوردن و سخن نگفتن از «ریشه ها» شاید آگاهانه و بعمد نباشد ولی

توجه و تأکید در برداشت طبقاتی و چپ از جهاد آگاهانه و بعمد است زیرا به یاری آن گوینده بهتر و مؤثرتر می تواند خود و مؤمنان را به مبارزه سیاسی با دستگاه حاکم برانگیزد. از میان همه آیه های متعدد جهاد او فقط به چند آیه معدود استناد می کند و بقیه را به فراموشی می سپارد تا بدون اشکال یا تناقض منطقی آشکار بحث خود را با توجه به منظوری که دارد به فرجام رساند.

در جهاد طالقانی «ایدئولوژی توده ای» تفکر دینی را لگد مال می کند و هدف های «سیاسی-اجتماعی» زمان، اندیشه و عمل مذهبی را به سود خود - دانسته و ندانسته - دگرگون جلوه می دهد. در این رساله با برداشت جدیدی از جهاد روبرو می شویم که به سود خود بسیاری از آیه های جهاد را نبوده و ندیده می گیرد تا بتواند «مدرن» بماند (۱۰۴).

رساله «جهاد» مرتضی مطهری (۱۰۵) برنوشته چهار سخنرانی است در سال ۱۳۵۰ که بنا به مقدمه «فعلاً (آذر ۱۳۶۱)، زمان جنگ ایران و عراق) بعلت اهمیت موضوع... در اختیار علاقمندان قرار گرفت.».

چون رساله حاصل چند سخنرانی است، نظم و سیر منطقی متن مکتوب را ندارد. موضوع ها یا استدلال هائی چند بار تکرار و بحث هائی به کوتاهی تمام برگزار شده است. اما بنیان فکر و برداشت کلی البته روشن است. گوینده پس از طرح پرسش هائی چند می رسد به مطلب اصلی یا «مسئله اول» یعنی مشروعیت جنگ. «آیا صحیح است که در متن يك دين و در متن قانون آن، قانون جنگ وجود داشته باشد یا نه؟» (۱۰۶) و جواب می دهد که اگر جنگ برای تجاوز باشد، برای بدست آوردن دارائی، سرزمین، برتری نژادی و جز اینها باشد،

«مسلماً بد است و شك ندارد... ولی اگر جنگی برای دفع تهاجم باشد، دیگری به سرزمین ما چشم دوخته است، به حریت و آزادی و آقائی ما چشم دوخته و می خواهد سلب کند و می خواهد آقائی خود را به ما تحمیل کند، اینجا دین چه باید بگوید؟ آیا باید بگوید جنگ مطلقاً بد است، دست به اسلحه بردن بد است، دست به شمشیر بردن بد است، ما طرفدار صلحیم؟ بدیهی است که این سخن مسخره است... جنگ تهاجمی قطعاً بد است و جنگ بمعنی ایستادگی در مقابل تهاجم قطعاً خوب است و از ضرورت زندگی بشر است.» (۱۰۷).

مطهری پس از طرح قاعده ای اصولی و منطقی به نام «قاعده مطلق و مقید» می گوید آیه های جهاد بر دو گونه است آیه هائی که بصورت مطلق دستور می دهد با کفار بجنگید. آیه های دیگر که جنگ را به شرط هائی مقید می کند، «قاعده ایست در محاورات عرفی که اگر مطلق و مقیدی داشته باشم یعنی يك دستور را در يك جا مطلق ذکر کرده باشد و در جای دیگر مقید ذکر کرده باشد از نظر دستور عرفی در علم اصول می گویند مطلق را باید حمل بر مقید کرد. این آیات بصورت مطلق است آیات دیگری داریم که آن آیات بصورت مقید ذکر می کند یعنی اینجوری می گوید: ای مسلمانان با این کافران بجنگید بدلیل اینکه این کافران بشما تجاوز می کنند چون اینها با شما در حال جنگ هستند پس شما حتماً با اینها بجنگید...» (۱۰۸).

پس از آن مطهری آیه های جهاد را جمع بندی و به چهار دسته تقسیم می کند آیه هائی که «بصورت مطلق می گوید بجنگید» آیه هائی که «جنگیدن با دیگران را مقید می کرد به قیدی» دیگر آیه هائی که صریحاً می گوید «دعوت اسلام اجباری نیست» چهارم آیه هائی که «اسلام در آن آیات طرفداری خودش را از صلح صریحاً اعلام

می دارد» (۱۰۹).

آنگاه مطهری پس از گفتگوهای گوناگون با صراحت بیشتری به استدلال نخستین و بنیادی خود باز می‌گردد: «اگر ما باشیم و يك مطلق و يك مقید بایستی آن مقید را قرینه، توضیحی برای آن مطلق بگیریم پس بنابراین طبق این بیان ما باید مفهوم جهاد را همان بدانیم که آیات مقید بیان کرده است، یعنی آیات قرآن جهاد را بدون قید و شرط واجب نمیداند، در يك شرایط خاصی واجب می‌داند.» (۱۱۰)

برخلاف طالقانی که می‌گفت یا اسلام حق است و یا نیست اگر حق است «باید شمشیر بدهد و بگوید این حق باید پیش برود»، او می‌گوید: «يك سلسله آیات ما در قرآن داریم که در آن آیات تصریح می‌کند که دین باید با دعوت درست بشود نه با اجبار. اینهم باز مؤید این مطلب است که اسلام نظریه اش این نیست که بزور به مردم بگوید یا باید مسلمان شوی و اگر نه کشته می‌شوی.» (۱۱۱) خلاصه آنکه مطهری جنگ را بر دو گونه می‌داند: تهاجمی که پذیرفتنی نیست و دفاعی که نه تنها پذیرفتنی بلکه انکار آن «سخن مسخره‌ای است» همچنین - در دورانی که سخن از جنگ برای تجاوز یا تحمیل عقیده مسخره‌ای بیش نیست - او نیز مانند پاره‌ای نمایندگان دیگر اسلام، عقیده دارد که جهاد جنگیدن بحد تجاوز است و آیه‌های آن برای دفاع مشروع نازل شده نه برای مسلمان کردن کافران و بدتر از آن برای گردآوری غنیمت و ثروت. «در این هیچکس تردید ندارد که جهاد فقط و فقط بعنوان دفاع مشروع است ولی بحث سر مصداق دفاع است.» (۱۱۲).

در حقیقت پس از آن مقدمات می‌رسیم به جان کلام که در همین جاست، در «مصداق دفاع» که سرانجام آنرا بصورت مفهوم «دفاع» رساله پیشین در می‌آورد.

جنگ در برابر تهاجم، دفاعی و مشروع است. توضیح تهاجم معنای «دفاع» را هم روشن می کند.

«این تهاجم هائی که باید با آنها مبارزه بشود همه باین شکل نیست که طرف به سرزمین شما حمله کند. ممکن است تهاجم باین شکل باشد که طرف در سرزمین خودش، گروهی ضعیف و ناتوان را و به اصطلاح قرآن «مستضعفین» را، تحت شکنجه قرار دهد، شما در چنین شرائطی نمیتوانید بی تفاوت بمانید. شما رسالت دارید که آنها را آزاد کنید، یا دیگری فضای خفقانی ایجاد کرده که نمیگذارد دعوت حق در آنجا نشو کند، سدی ایجاد کرده، دیواری ایجاد کرده دیوار را باید خراب کرد، همهء اینها تهاجم است. مردم را از قید اسارت های فکری و غیرفکری باید آزاد بکنی. در همهء این موارد جهاد ضرورت دارد و چنین جهادی دفاع است و مقاومت است در برابر ظلم یعنی تهاجم. دفاع بمعنی اعم، یعنی مبارزه با يك ظلم موجود...»

«اینکه عرض میکنیم که موضوع جهاد دفاع است، مقصودمان دفاع بمعنی محدود نیست که آقا اگر بتو کسی با شمشیر و توپ و تفنگ حمله کرد دفاع کن، نه بتو یا بیکی از ارزشهای مادی زندگی تو، و یا یکی از ارزشهای معنوی زندگی تو و خلاصه اگر به چیزی که برای بشریت عزیز و محترم است و از شرایط سعادت بشریت بشمار میرود، تجاوز شود دفاع کن.» (۱۱۳).

بطوریکه دیده می شود «دفاع» مطهری معنای بسیار گسترده ای دارد تا آنجا که هجوم و حمله را نیز در بر می گیرد: اگر «طرفی» در سرزمین خودش «مستضعفین راتحت آزار قرار دهد»، اگر «دیگری» مانع «دعوت حق» شود، اگر کسی به ارزش های معنوی و یا به چیزی که برای بشریت عزیز و محترم است و از شرایط سعادت

بشریت بشمار می رود «تجاوز کند» و... در همه این حال ها تهاجم و حمله رخ داده است و مسلمان مؤمن در برابر این تهاجم، رسالت دارد که «دفاع» یعنی جهاد کند. تشخیص «ارزش های معنوی، آنچه برای بشریت عزیز و محترم یا مایه سعادت اوست»، البته همه با مسلمین است. در نظر مسلمانانی که چنین «رسالت» هائی برای خود قائلند «دعوت حق» یا «ارزش های معنوی» که انسان را به سعادت می رسانند بجز اسلام و ارزش های آن چه چیز دیگری است؟ سرانجام و حرف آخر این فکر اینست که اگر در جایی در راه گسترش دین ما مانعی وجود داشت رسالت داریم که بکنیم و راه را باز کنیم. تشخیص وجود مانع هم طبعاً با خود ماست.

این «رسالت دفاعی»، مطهری را در میان کار ناگهان به تشخیص نوع سومی از جنگ می کشاند: «جهاد و هر نوع قتالی و جنگی بعنوان تجاوز... نوعی ظلم است. جهاد فقط بعنوان دفاع و در واقع مبارزه با يك نوع تجاوز است و می تواند مشروع باشد البته شق ثالثی هم وجود دارد که نه برای جذب و استخدام نیروها (تهاجمی) باشد و نه برای دفاع از خود یا از يك ارزش انسانی، بلکه برای بسط يك ارزش انسانی باشد.» (۱۱۴).

این نوع سوم که به گفته مطهری نه تهاجمی است نه دفاعی، این «ارزش انسانی» چیست و چگونه «بسط» آن موجب جهاد می شود؟

«عده ای می گویند و درست هم می گویند که دفاع از انسانیت هم دفاع است و لهذا کسانی که قیام می کنند بعنوان امر به معروف و نهی از منکر، اینها قیامشان مقدس است. ممکن است کسی از نظر شخص خودش مورد تجاوز قرار نگیرد...»

«از نظر ملت هم یعنی حقوق مادی ملت مورد تجاوز قرار

نگرفته باشد ولی از نظر ایده های انسانی حقی مورد تجاوز قرار گرفته باشد... يك امری که تعلق دارد به بشریت، یعنی به مصلحت بشریت، یعنی آنجا که خوبی ها و بدی ها دو دسته می شوند و دسته خوبیها باید در اجتماع برقرار بشود و دسته بدی ها باید از اجتماع برود، حالا در این شرایط اینچنین شخصی اگر دید که معروفها بجای منکرها نشسته اند و منکرها بجای معروفها نشسته اند و بعنوان امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد، از چی دارد دفاع میکند؟ از حق شخص خودش؟ نه، از حق اجتماع هم بمعنای حق مادی ملت خودش؟ باز هم نه، بحق مادی مربوط نیست، ولی از يك حق معنوی که به هیچ قوم و ملتی اختصاص ندارد دفاع میکند، آن حق معنوی تعلق دارد بانسان ها، آیا ما این جهاد را باید محکوم بکنیم یا باید مقدسش بشماریم؟ البته باید مقدسش بشماریم چون دفاع از حقوق انسانهاست.» (۱۱۵).

در اینجا نیز همان دو بُنی اخلاقی و اجتماعی «جهاد و شهادت» طالقانی بصورت خوب و بد، معروف و منکر یا اسلام و کفر همراه با دو دستگی و مبارزهء پیروان حق و باطل دیده می شود. ممکن است «ایده های انسانی» یا حقی معنوی که به همه انسان ها تعلق دارد از جانب ایده های غیر انسانی یا حقی مادی که به همه انسان ها تعلق ندارد (احتمالاً متعلق به اقلیتی از آنهاست) مورد تجاوز قرار گیرد و در نتیجه «منکر بجای معروف بنشیند» در این حال قیام برای امر به معروف و نهی از منکر جهاد است و «باید مقدسش بشماریم چون دفاع از حقوق انسانهاست.».

و اما مصداق خارجی این «حقوق» کدام است. نخستین نمونه ای که مطهری نشان می دهد آزادی است. «اگر جنگیدن واقعاً برای دفاع از آزادی باشد بحق است.» (۱۱۶).

نمونه دیگر و اساسی ترین همه توحید است: «آیا توحید، اصل لا اله الا الله جزء حقوق انسانیت است یا جزء حقوق انسانیت نیست؟» (۱۱۷) او دو رأی موافق و مخالف را در میان مسلمانان بیان می کند و سپس نظر فرنگی ها را بدینگونه عرضه و رد می کند: «فرنگی ها که می گویند از نظر توحید و ایمان نباید مزاحم کسی شد از این جهت است که فکر می کنند اینها جزء امور خصوصی و سلیقه ای و ذوقی و فردی و شخصی است. انسان در زندگی به يك چیزی باید سرگرم باشد که اسمش ایمان است. مثل امور هنری است» (۱۱۸) همانطور که یکی حافظ را دوست دارد و یکی مولوی، فردوسی یا سعدی را «دین هم همین جور است يك کسی اسلام را دوست دارد، يك کسی مسیحیت را دوست دارد، يك کسی زردشتیگری را دوست دارد يك کسی هم هیچیک از این ها را دوست ندارد، نباید مزاحم کسی شد. اینها از نظر فرنگیها به اصل زندگی مربوط نیست، بخط مشی انسان مربوط نیست، آنها اصلاً طرز تصورشان و طرز تفکرشان در دین با طرز تصور ما فرق می کند. دینی که مثل دینهای آنها باشد همین جور هم باید بود ولی از نظر ما، دین یعنی صراط مستقیم، یعنی راه راست بشری، بی تفاوت در مسئله دین بودن، یعنی در راه راست بشریت بی تفاوت بودن. ما میگوئیم توحید با سعادت بشری بستگی دارد، مربوط به سلیقهء شخصی نیست مربوط باین قوم و آن قوم نیست پس حق با همان کسانیست که توحید را جزء حقوق بشریت می شمارند.» (۱۱۹).

بنابراین در نظر مطهری نیز توحید مایه سعادت، جزء حقوق بشریت و خلاصه «امر معروف» است و جهاد در راه آن مقدس است. البته نه جهاد برای تحمیل توحید بلکه برای از بین بردن هر مانعی که بر سر راه آنست.

«اگر ما توحید را جزء حقوق انسانها دانستیم ممکن است اگر
مصلحت انسانیت ایجاب بکند ما با قومی مشرک میتوانیم بجنگیم نه
بخاطر این که توحید را بآنها تحمیل بکنیم و ایمان را بآنها تحمیل
بکنیم چون توحید و ایمان تحمیل شدنی نیست.»

«با مشرکین می توانیم بجنگیم بخاطر اینکه ریشه فساد را
اساساً بکنیم ریشه کن کردن مبداء عقیده شرک با زور يك مطلب است
و تحمیل عقیدهء توحید مطلب دیگر...»

«اگر توحید را يك مسئلهء عمومی و جزء حقوق انسانی واز
شرایط سعادت بشر دانستیم جنگ ابتدائی با مشرک بعنوان حریم
توحید و دفاع از توحید و بعنوان قطع ریشه فساد جایز است، گو
اینکه بعنوان تحمیل عقیدهء توحیدی جایز نیست.» (۱۲۰).

در آنچه نقل شد چند نکتهء اساسی وجود دارد که از آنها به
چند نتیجهء اساسی می توان رسید: توحید همان اصل لا اله الا الله
یعنی توحید اسلامی است، نه توحید دین های وحدانی دیگر.

- توحید مسیحیان نوعی «سرگرمی زندگی» است به اسم
ایمان.

- از توحید یهودیان یا زردشتیان ذکری نشده بقیه هم که
مشرکند.

- ما مسلمان ها - که موحدیم - «با قومی مشرک می توانیم
بجنگیم» و این جنگ (جهاد) حق ماست.

- استفاده از این حق بستگی دارد به مصلحت «انسانیت و
توحید» و تشخیص این مصلحت با ماست.

- پس ما هر وقت صلاح دانستیم حق داریم با مشرکین
بجنگیم.

آزادی نیز مانند توحید، ویژه مسلمانان است و برخوردارى از آن

فقط برای آنها جایز است و طبعاً جز این نیز نباید باشد. زیرا «توحید جزء حقوق انسانی و از شرایط سعادت عموم بشر است» و توحید در مسلمانی است. پس طبعاً مسلمان ها باید آزاد باشند که دست کم موانع را از میان بردارند تا بتوانند همه را به سوی آن فرا خوانند و شرایط سعادت بشر را فراهم آورند. مطهری پس از گفتار بالا خود می گوید:

«حالا از اینجا ما وارد يك مطلب دیگر میشویم، آن مطلب این است، آیا جنگیدن برای آزادی دعوت جایز است و یا جایز نیست؟ جنگیدن برای آزادی دعوت یعنی چه؟ یعنی ما میگوئیم که ما باید آزاد باشیم که عقیده و فکر خاصی را در میان هر ملتی تبلیغ کنیم، تبلیغ نه بمعنای امروزی که پروپاگاندا کردن است بلکه باین معنی که بیان کنیم. چه بعنوان اینکه ما آزادی را يك حق عمومی و انسانی بدانیم و چه بعنوان اینکه توحید را يك حق عمومی انسانی بدانیم و یا بعنوان اینکه هر دو را يك حق عمومی انسانی بدانیم این امر جایز است. حالا اگر مانعی برای دعوت ما پیدا شود، ببینیم يك قدرتی آمده مانع میشود و میگوید من بشما اجازه نمی دهم، شما می روید افکار این مردم را خراب می کنید، میدانید که غالب حکومتها فکر خراب را آن فکری میدانند که اگر پیدا بشود مردم مطیع این حکومتها دیگر نیستند، آیا با حکومتها که مانع نشر دعوت در میان ملتها هستند جایز است جنگیدن تا حدی که اینها سقوط بکنند و مانع نشر دعوت از میان برود یا نه؟»

«بله این هم جایز است این هم باز جنبهء دفاع دارد اینهم جزء آن جهادهائست که ماهیت آن جهادها در واقع دفاع است.» (۱۲۱).

بگذریم از اینکه در اینجا شق ثالثی که «برای بسط يك ارزش انسانی» بود با شق ثانی یعنی جهاد دفاعی در هم آمیخت و یکی شد

ولی در هر حال پیدا است ناموحدین یا آنها که توحیدشان سرگرمی است حق ندارند در راه عقاید خود بجنگند و مردم را از سعادت دور کنند. البته گوینده رساله خود به این نکته توجه دارد که هر صاحب عقیده ای حق ندارد به صرف داشتن عقیده آنرا تبلیغ کند، در راه آن بجنگد و اگر به مانعی برخورد به زور آنرا از میان بردارد. این حق و آزادی استفاده از آن مخصوص مسلمانان است زیرا عقیده خوب و بد دارد و آزادی فکر موجب آزادی عقیده نیست. «فرق است میان آزادی فکر و آزادی عقیده. فکر منطق است. انسان يك قوه ای دارد بنام قوه تفکر که در مسائل میتواند حساب بکند و انتخاب بکند بر اساس تفکر و منطق و استدلال ولی عقیده بمعنی بستگی و گره خوردگی است. ای بسا عقیده هائیکه هیچ مبنای فکری ندارد صرفاً مبنایش تقلید است، تبعیت است، عادت است، حتی مزاحم آزادی بشر است آنچه که از نظر آزادی بحث میکنیم که باید بشر در آن آزاد باشد فکر کردن است اما اعتقادهائی که کوچکترین ریشه فکری ندارد فقط يك انعقاد و يك انجماد روحی است که نسل به نسل آمده است آنها عین اسارت است و جنگیدن برای از بین بردن این عقیده ها جنگ در راه آزادی بشر است نه جنگ علیه آزادی بشر، آن کسی که آمده در مقابل يك بت که خودش ساخته بدست خودش از او حاجت می خواهد این به تعبیر قرآن از يك حیوان خیلی پست تر است، این را باید بزور از این زنجیر درونی آزاد کرد تا بتواند فکر بکند. بنابراین کسانی که آزادی تقلید و آزادی زنجیرهای روحی را بعنوان آزادی عقیده تجویز می کنند اشتباه می کنند آن که ما طرفداریم بحکم آیه «لااکراه فی الدین» آزادی فکر است نه آزادی عقیده...» (۱۲۲).

«اکثر عقائد بشر يك بستگی ها و انعقادهای روحی است که هیچ مبنای فکری ندارد، مبنای عاطفی دارد مثل آنچه قرآن در باب

تقالید نسلهای بعد از نسلهای پیشتر طرح میکنند... انا وجدنا آیاتنا علی امه و انا علی آثار هم مقتدون. (زخرف - ۲۳). که قرآن خیلی روی این مطلب تکیه کرده و همچنین است عقائدی که از پیروی از اکابر صورت میگیرد. اساساً آزادی عقیده در اینجاها معنی ندارد. زیرا آزادی یعنی رفع مانع از فعالیت يك قوهء فعال و پیشرو ولی عقیده باین معنی نوعی رکود و جمود است. آزادی در رکود مساوی است با مفهوم آزادی زندانی در بقاء در زندان و آزادی آدم به زنجیر بسته در بسته بودن است... اینست که ما می گوئیم آزادی عقیده ای که ناشی از تقلید و تبعیت محیط است نه از تفکر آزاد معنی ندارد.» (۱۲۳).

در اینجا به نکات تازه ای برمیخوریم که بیش از پیش به زبان نامسلمانان و به سود مسلمانان است. اعتقادی که ریشه و مبنای عاطفی دارد نه فکری و از تقلید می آید نه تفکر آزاد معنی ندارد، با آن موافق نیستیم و جنگیدن با آن جنگ در راه آزادی بشر است. عقیدهء درست کدام است؟ عقیدهء مشرکان (که به تصریح قرآن دارند، آن از حیوان پست تر است) یا عقیدهء مسیحیان که توحیدشان امر «خصوصی و سلیقه ای و ذوقی و فردی و شخصی» و چیزی است مثل «رنگ و دوخت لباس، ترجیح محلی بر محل دیگر و...»؟ پیدا است که جواب منفی است. عقاید کافران راهی به سعادت انسان نمی برد و گرنه کافر نبودند. پس از جزئیات که بگذریم، تنها عقیدهء درست همان توحید مسلمانی یعنی «اصل لا اله الا الله» است که «با سعادت بشر بستگی دارد». تنها مسلمانها رسالت دارند در این راه با کسانی که اهل توحید نیستند بجنگند. دیگران نمی توانند به استناد اصل آزادی، به عقیدهء خود باقی بمانند. زیرا عقیده خوب و بد دارد. مسلمانان نه تنها آزادی عقیدهء فاسد را نمی پذیرند بلکه به تشخیص

خود هر وقت صلاح بدانند با آن می جنگند و باید هم بجنگند. از این گذشته «ما باید آزاد باشیم»، یعنی چنین حقی داریم و به زبان دیگر حقاً (از نظر حقوقی) آزادیم که «فکر خاصی توحید اسلامی] را در میان هر ملتی تبلیغ کنیم» و اگر قدرتی مانع کار ما شد جنگیدن با این حکومت ها و ساقط کردنشان هم جایز است و هم چنین جنگی جهاد دفاعی و «در راه آزادی بشر است».

اما بالاتر از همه اینها، نکته جالب تر اینست که این جنگ آزادی بخش به خواست و اراده «آزاد شوندگان» ابدأ بستگی ندارد و حتی ممکن است علیرغم آرزوی آنان باشد.

«شما دولتی را در نظر بگیرید که مانع است از اینکه مسلمین صدای اسلام را بتودهء مردم برسانند میگوید تو حق نداری که حرفت را بزنی من نمی گذارم. در اینجا جنگ با تودهء مردم جایز نیست تودهء مردم که گناهی ندارند، تودهء مردم بی خبرند، ولی آیا با آن رژیم فاسدی که يك اعتقاد پوسیده ای را تکیه گاه خود قرار داده و از آن مانند زنجیری بر گردن مردم استفاده میکند و مانع نشر دعوت اسلام در میان آن مردم است جایز است جنگیدن که این مانع از سر راه ملت برداشته بشود یا نه؟ و در واقع با این محیط اختناق جایز است مبارزه کردن یا جایز نیست؟ از نظر اسلام این هم جایز است برای اینکه خود این یکتو قیام در برابر ظلم است، گو اینکه خود این مظلوم بسا هست توجه ندارد باین ظلم، او تقاضا نکرده است ولی لزومی ندارد تقاضا شده باشد.»

«مسئله تقاضا هم مسئله ایست، که آیا مظلوم اگر تقاضای کمک کرد بر ما جایز یا واجب است کمک دادن یا حتی اگر تقاضای کمک هم نکند بر ما جایز و واجب است؟ نه اینجا لزومی ندارد تقاضای کمک بکند ولی همین قدر که در واقع آن مظلوم، مظلوم باشد

که این ظلم يك سدی و مانعی برای سعادت او بوجود آورده است و نمی گذارد از دعوتی که سعادت مردم در آن دعوت است آگاه شوند و اگر بشنوند و آگاه شوند خواهند پذیرفت، اسلام می گوید این مانعی را که بصورت دولت در مقابل تودهء مردم وجود دارد می توانید بزنید و بردارید.» (۱۲۴).

اینک روشن می شود که مسلمان ها نه فقط حق دارند و آزادند که هر وقت خود صلاح بدانند با دشمنان توحید بکنند بلکه همچنین حق دارند به کمک مردم بشتابند که خود کمکی نخواستند و در میان مردمی که تقاضائی نکرده اند به «نشر دعوت اسلام بپردازند». درخواست آنها شرط نیست. اضافه بر این مسلمان حق دارد دولت هائی را که مانع نشر توحید و اسلام هستند «بزند و بردارد». با توجه باینکه اکثریت مردم دنیا نه تنها مسلمان بلکه پیرو ادیان توحیدی (یهودی- مسیحی) و حتی «اهل کتاب» نیستند و اعتقادهائی می ورزند که در نظر اسلام دین شمرده نمی شود و «آزادی عقیده آنها معنی ندارد»، و در يك کلام مشرک هستند، آنگاه دیده می شود که مسلمانان چه وظیفهء دشواری در پیش دارند. خوشبختانه از برکت وجود این قید: «اگر مصلحت انسانیت ایجاب بکند و اگر مصلحت اسلام ایجاب بکند ما با قومی مشرک می توانیم بکنیم» می توان به تشخیص خود برای مدتی نامعلوم جهاد را به تأخیر انداخت و گفت که فعلاً مصلحت انسانیت و اسلام ایجاب نمی کند. «نوعی همزیستی با غیر مشرک را اسلام جایز دانسته است که با مشرک جایز ندانسته است.» (۱۲۵).

با چنین برداشتی که همهء حقوق و آزادیهای اساسی (عقیدتی، سیاسی و نظامی) را مسلمانان بدست می آورند، در صحنهء جهانی جایی برای حقوق بین المللی باقی نمی ماند و رابطهء میان کشورهای

مسلمان و نامسلمان بازمی گردد به همان تقسیم بندی فقه اسلامی یعنی تقسیم جهان به «دارالاسلام» و «دارالحرب»، سرزمین مؤمنان و سرزمین کافران.

اساساً «جهاد» مطهری به دنیای بیرون از اسلام نظر دارد. گفتار یا رساله چنین آغاز می شود:

«قاتلوا الذین لایؤمنون بالله ولا بالیوم الاخر ولا یحرمون ما حرم الله و رسوله ولا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیة عن یدٍ و هم صاغرون.» (سوره توبه آیه ۲۹).

«این آیه... در مورد اهل کتاب است. اهل کتاب یعنی غیر مسلمانانی که به یکی از کتب آسمانی انتساب دارند مانند یهودیها و نصاری (مسیحیها) و شاید مجوسیها.» (۱۲۶).

البته مطهری تأکید می کند که نه با همه بلکه با دسته ای از آنان باید جنگید، این جهاد جز گروهی از اهل کتاب، دیگران همه را در برمی گیرد، دارای خصلتی بین المللی وخواستار از بین بردن موانع توحید - یعنی جنگ با شرك و قطع ریشه فساد - در سراسر جهان است. اسلام مطهری در رویارویی با کفر، اصولی، بلند پرواز و مبارز جوست.

در سراسر قرن نوزدهم کشورهای اسلامی مورد هجوم نیروهای استعماری مغرب زمین و مسلمانان در برابر قدرت «اقتصادی-نظامی» و علم و فن غربیان (مسیحیان) بی دفاع بودند. اسلام در خود پناه گرفته بود و متفکران و مصلحانش - از نیمه همان قرن - در اندیشه اتحاد عالم اسلام و بدست آوردن دانشی بودند که آنرا سرچشمه برتری مادی غرب می دانستند تا بتوانند در برابر سیل بنیان کن تمدن جدید بایستند.

از نخستین سال های قرن بیستم - برخلاف سال های پیشتر -

اسلام ستیزه جو و مهاجمی از زادگاه نخستین خود سر برکشید. نهضت وهابیان جدید و اخوان نجد در عربستان جز اسلام خود (سنی حنبلی) حتی عقاید سنیان دیگر را گمراه کننده می دانست تا چه رسد به عقاید شیعیان یا نامسلمانان. کمابیش همزمان با شکست این نهضت، در دهه سوم این قرن جمعیت اخوان المسلمون با شدت و خشونتیی همانند در مصر، بزرگترین کشور مسلمان عرب، بنیان گذاشته شد. در حدود بیست سالی بعد همفکر، همتا و همدست ایرانی آن، جمعیت فدائیان اسلام تشکیل شد.

تقریباً همزمان با این سازمان های مبارز و اهل عمل، از نظر فکری نیز «نهضت سلفیه» راه رستگاری دنیا و آخرت را در بازگشت به اسلام بی پیرایهء نخستین مسلمانان، «سلف صالح» می دانست و ارزش های معنوی و مادی تمدن غربی را طرد می کرد.

اسلام مطهری - که خصلت مبارزه جوی آن در رساله جهاد بیشتر بچشم می آید - با این نهضت های تازه همدل و همزبان است. اسلام او فرآوردهء زمان خود، خلف صدق «فدائیان اسلام» و در نتیجه «مدرن» است. همچنین اسلام - و اندیشه جهاد - او اصولی است یعنی از ریشه های خود جدا نیفتاده و با شاخ و برگ نظریات سیاسی دست دوم و سوم مغرب زمین، گرانبار و دگرگونه نشده است. رسالهء جهاد مطهری پاجوشی تازه از بدنه ای کهنه است.

* * *

اکنون اگر بخواهیم این سه رساله را با یکدیگر مقایسه کنیم می بینیم که هر يك تحت تأثیر شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زمان خود تفسیری ویژه از جهاد داده اند، تفسیری که بتواند به کار

همان شرایط بیاید و در خدمت آنها قرار گیرد. مخصوصاً دو رساله اخیر از میان انبوه آیه های جهاد به تعداد انگشت شماری استناد می کنند و هیچ اشاره ای مثلاً به احکام جهاد درباره غنیمت و خمس یا اسیران ندارند زیرا اگرچه این آیات از محکومات قرآند ولی اجرای آنها در جامعه های کنونی غیر ممکن است. از سوی دیگر تبلیغ آنها نه شور و شوق مؤمنان را برمی انگیزد و نه برای اثبات حقانیت جهاد مفید است. در رساله نخستین، مسیحیان و کفار یکی و همان دشمنی هستند که به سرزمین اسلام هجوم آورده اند. جامعه زمان با عقاید مسیحی بیگانه است، در برابر آن حالت دفاعی ندارد و با مسیحیان نیز در جنگ است. در عالم فکر و عقیده مسلمانان اگر خود را برتر از دشمن ندانند، مسلماً فروتر نیز نمی دانند. اما دو رساله اخیر متعلق به پس از جنگ جهانی دوم است. هم مؤمنان احتمالاً چیزهای پراکنده ای از آرمان صلح مسیح شنیده اند و هم طرفداری بی قید و شرط از جنگ آسان نیست. بهمین سبب هر دو در برابر مسیحیت حالت دفاعی دارند، دفاعی که صورت و ظاهر حمله به خود می گیرد. نمی توانند عقاید مسیحی را در باب جنگ - که با عقیده اسلام بکلی متناقض است - ندیده بگیرند. به آن حمله می کنند تا از خود دفاع کرده باشند.

در «جهادیه» و رساله طالقانی انگیزه مذهبی شرکت مؤمنان در جهاد، شهادت است: مجاهد نه تنها مرده و زنده پیروز است بلکه در مرگ پاداش جهاد (بهشت) بی واسطه، آنی و ابدی است. پیروزی در نفس مرگ است در کشتن یا کشته شدن. اما مطهری در جهاد خود به شهادت نمی پردازد. شاید در نظر او گسترش اسلام و سرکوبی کفر خود برترین پاداش و انگیزه ای کافی است تا هر مؤمنی با جان خود خطر کند.

لحن قاطع و بی تردید هر سه رساله نشانه اطمینان و یقینی است که از ایمان مذهبی سرچشمه می گیرد. مسلمان می داند که دین او بر حق و مایه رستگاری دنیا و آخرت است. برعکس، آنکه مسلمان نیست - کافر - گمراه و در زندگی و مرگ هر دو زیانکار است. خسر الدنیا و الاخره. این برداشت در فقه جهان را به دو بخش دارالاسلام و دارالحرب تقسیم کرده بود یکی بر حق و دیگری بر باطل.

امروز نیز همین برداشت (در جهاد طالقانی و مطهری) حقوق بین المللی را که نظراً بر حق حاکمیت دولت ها استوار است نفی می کند. زیرا از دو حال خارج نیست: یا افراد، سازمانها و دولت ها بر حقند یا بر باطل. آنکه بر حق است، باید آنرا که بر باطل است (حتی اگر نخواهد) براه راست بیاورد و آنکه بر باطل است البته دارای چنین حقی نیست.

هر چه جهاد طالقانی نظر به مبارزه طبقاتی و درونی اجتماع ایران دارد، اندیشه مطهری نگران دنیای بیرون است و به رویارویی اسلام و کفر نظر دارد. یکی «درون مرزی» و دیگری «برون مرزی» است. این دو چهره جهاد که بوسیله دو تن از پیشروان انقلاب اسلامی تصویر شده، پس از پیروزی انقلاب به عمل در آمد. اولی با طرح و برانگیختن مبارزه «مستضعف و مستکبر» و طبقاتی کردن آرمان های انقلابی، دومی با «صدور انقلاب» در فکر، تبلیغ و عمل. هر سه رساله با وجود آنکه تحت تأثیر شرایط زمان خود هستند، از جهات گوناگون عمیقاً ریشه در قرآن و سنت پیغمبر دارند و از سرچشمه نخستین سیراب می شوند. جدا کردن افراد بشر به مسلمان و کافر و پی آمدهای فکری و عملی این دو پارچگی شاخه ایست که از آن ریشه می روید، همان سنت است که خود را باز

می زاید و در نهایت نافی غیر می شود و آنرا که غیر از خود بداند خواه مسلمان و خواه نامسلمان طرد می کند.

نتیجهء منطقی این دریافت از قرآن و سنت را پیش از این دیده ایم: «مادامی که يك نفر غیر مسلمان روی زمین وجود دارد فتنه موجود است و باید نیروی جهاد مسلمین تعطیل نشود. خطابات جهاد در قرآن مطلق و شامل عموم مسلمین است تا روز قیامت». این دریافت که تاکنون بیشتر جنبهء نظری داشت به یمن وجود رهبر جمهوری اسلامی به عمل در آمده است. گفتار و کردار او نشان می دهد که «فتنه» چگونه ممکن است گسترده شود و جهاد برای دفع آن تا کجاها ممکن است به پیش رانده شود. سخنان زیر که به مناسبت میلاد پیغمبر و دربارهء جنگ ایران و عراق گفته شده و در پایان این رساله آورده می شود آئینه تمام نمای این اندیشه و عمل جهاد است

« بسم الله الرحمن الرحيم »

«من متقابلا این عید بزرگ را که باید گفت هم بزرگترین عید اسلامی و هم بزرگترین عید مذهبی می باشد به همه آقایان و به همه ملت و به همه ملتهای مسلمان و مستعضفین جهان تبریک عرض می کنم.»

«پیغمبر اکرم(ص) که ختم همه پیامبران است و کاملترین دین را عرضه کرده است بر بشر، قرآن را که به وسیله وحی بر او نازل شده است عرضه کرده است، قرآن یه کتابی است که نمی شود در اطراف آن با این زبانهای الکن صحبت کرد. قرآن يك سفره گسترده ای می باشد از ازل تا ابد که از او همه قشرهای بشر استفاده می کنند و می توانند استفاده کنند. منتهی هر قشری که يك مسلك خاصی دارد روی آن مسلك خاص تکیه می کند. فلاسفه روی مسائل فلسفه اسلام، عرفا روی مسائل عرفانی اسلام، فقها روی مسائل فقهی اسلام، عرفا

روی مسائل عرفانی اسلام، سیاسیون روی مسائل سیاسی و اجتماعی اسلام تکیه می کند. لکن اسلام همه چیز است. و قرآن همه چیز قرآن يك رحمتی است برای همه بشر و پیغمبر اسلام يك رحمتی است برای عالین، که در همه امور رحمت است. جنگ های رسول اکرم رحمتش کمتر از نصایح ایشان نبوده است. اینهایی که گمان می کنند اسلام نگفته است «جنگ جنگ تا پیروزی» اگر مقصودشان این است که این عبارت در قرآن نیست درست می گویند و اگر مقصودشان این است که بالاتر از این با زبان خدا نیست اشتباه می کنند.»

«قرآن می فرماید: قاتلو هم حتی لاتکون فتنه، همه بشر را دعوت می کند به مقاتله برای رفع فتنه، یعنی جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم. این غیر از این است که ما می گوئیم. ما يك چیز کوچکی از آن را گرفته ایم، برای اینکه خوب ما در يك دایره خیلی کوچکی از این دایره عظیم واقع هستیم و می گوئیم جنگ جنگ تا پیروزی. مقصودمان نیز پیروزی بر کفر صدامی و یا پیروزی بر بالاتر از آنها است. آنچه قرآن می گوید این نیست. قرآن می گوید جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم. یعنی باید کسانی که تبعیتی از قرآن می کنند در نظر داشته باشند که باید تا آنجائی که قدرت دارند ادامه به نبردشان بدهند. تا این که فتنه از عالم برداشته شود. این يك رحمتی است برای عالم و يك رحمتی است برای هر ملتی، در آن محیطی که هست. جنگ های پیغمبر رحمت بوده است بر عالم و رحمت بوده است حتی برای کفاری که با آنها جنگ می کرده است. رحمت بر عالم است برای اینکه اگر فتنه در عالم نباشد همه عالم در آسایش می باشند. اگر چنانچه آنهایی که مستکبر هستند با جنگ سر جای خود بنشینند. این رحمت است بر آن امتی که مستکبر بر علیه آن غلبه کرده است. بر خود مستکبر رحمت است برای این که اساس عذاب الهی بر اعمال

ماست. هر عملی که از ما صادر می شود در آن عالم يك صورت دارد درد بر انسان می شود. اینطور نیست که عذاب آخرت شبیه عذاب های دنیائی باشد که مأمورین بیایند بکشند و ببرندش. از باطن خود در ذات انسان آتش طلوع می کند. اساس جهنم انسان است و هر عملی که از انسان صادر می شود بر شدت و حدت عذاب می افزاید اگر چنانچه يك کافری را سر خود بگذارند تا آخر عمر فساد بکند. آن شدت عذابی که برای آن لازم است پیدا می کند بسیار بالاتر از آن کسی که جلویش را بگیرند و همین حالا بکشندش. اگر يك نفر فاسد را که مشغول فساد است بگیرند و بکشند بصلاح خودش است برای این که اگر زنده بماند فساد زیادتر می کند و فساد که زیادتر کرد، عمل چون ریشه عذاب است در آنجا زیادتر می شود، این يك جراحی است برای اصلاح، حتی اصلاح آن کسی که کشته می شود يك کسی که دارد يك زهر کشنده را بخيال اینکه شربت است می خواهد بخورد اگر چنانچه جلویش را بگیرید و با فشار و زور و با کتک از دستش بگیرید يك رحمتی بر او کرده اید. ولی او خيال می کند که طعمه او را از دستش گرفته اید يك زحمتی برایش ایجاد کردید. لکن خیر، اینجور نیست اگر امروز این سران استکباری بمیرند برای خودشان بهتر است از این که ده سال دیگر بمیرند. اگر امروز يك کسی که فساد در ارض می کند کشته بشود برای خودش رحمتی است به صورت يك تأدیب. نه این است که این يك چیزی باشد که برخلاف رحمت باشد. پیغمبر رحمة العالمین است و تمام جنگ هائی که او کرده است دعوت هائی که او کرده است، رحمت است. این که می فرماید که «قاتلوهم حتی لاتکون فتنه» بزرگترین رحمت است بر بشر. آنهایی که خيال می کنند این آسایش دنیائی رحمت است و بودن در دنیا و خوردن و خوابیدن حیوانی رحمت است آنها می گویند که اسلام

چون رحمت است نباید حدود داشته باشد. نباید قصاص داشته باشد نباید آدمکشی بکند. آنهایی که ریشه عذاب را می دانند، آنهایی که معرفت دارند که مسائل عذاب آخرت وضعش چیست، آنها می دانند که حد برای این آدمی که دستش را می برند برای کاری که کرده است این يك رحمتی است. رحمتش در آن طرف ظاهر می شود. برای آن کسی که فسادکن است اگر او را از بین ببرند يك رحمتی است بر او. اینطور نیست که اگر جنگ های پیغمبر مخالفت با رحمة العالمین داشته باشد. موکد رحمة العالمین است. الجنة تحت ظلال السیوف. ممکن است يك معنایش این باشد که اشخاصی که در جنگ ها کشته می شوند باز هم به آن مرتبه از عذابی که باید برسند نمی رسند و ممکن است که يك مرتبه رحمتی بر آنها باشد. بنابراین قرآن و کتاب الهی يك سفره گسترده ای است که همه از آن استفاده می کنند منتهی هر کسی به وضعی استفاده می کند و عمده نظر کتاب الهی و انبیاء عظام بر توسعه معرفت است. تمام کارهایی که آنها می کردند برای این است که معرفت الله را به معنای واقعی توسعه بدهند. جنگها برای این است. صلح ها برای این است و عدالت اجتماعی غایتش برای این است. اینطور نیست که دنیا تحت نظر آنها بوده است که میخواستند فقط دنیا اصلاح بشود. همه را می خواهد اصلاح بکند. آن مذهبی که جنگ در آن نیست ناقص است اگر باشد. و من گمانم اینست که اگر به حضرت عیسی سلام الله علیه مهلت میدادند بهمین ترتیبی که موسی سلام الله علیه عمل میکرد. همانطوری که حضرت نوح سلام الله علیه عمل میکرد او هم با کفار آنطور عمل میکرد. این اشخاصی که گمان می کنند که حضرت عیسی اصلاً سر این کارها را نداشته است و فقط يك ناصح بوده اینها به نبوت حضرت عیسی لطمه وارد می کنند. معلوم می شود اگر

اینطور باشد که يك واعظی بودند نه يك نبی بوده است. واعظ غیر نبی است. نبی همه چیز دارد، شمشیر دارد، نبی جنگ دارد نبی صلح دارد، یعنی جنگ اساسش نیست. برای اینکه اصلاح را توسعه بدهد برای اینکه مردم را نجات بدهد جنگ می کند. برای اینکه مردم را از شر خودشان نجات بدهد حدود را، تعزیرات را وضع کرده است. برای اینکه هم تربیت بشود این آدم و هم راحت بشود امت. اگر امروز ما جنگ می کنیم و جوانهای ما می گویند جنگ تا پیروزی اینطور نیست که اینها يك امری بر خلاف قرآن می گویند. این يك ذره ای است. يك نتیجه ای است از آنچه قرآن میگوید بیشتر از این حرفها است.»

«آنچه ما میگوئیم به اندازه حدود خودمان میگوئیم. ما چون امروز فرض کنید که صدام یا با کسانی که موید صدام هستند جنگ داریم در این محیط ناقص میگوئیم که جنگ جنگ تا پیروزی خدای تبارك و تعالی چون نظرش به اول و آخر است، تا آخر نظر دارد. میگوید جنگ تا رفع فتنه، غایت رفع فتنه است. یعنی اگر ما پیروز هم بشویم يك کمی فتنه را کم کرده ایم. اگر ما در جای دیگر هم پیروز بشویم باز يك جا کمی پیروزی حاصل شده است. اگر همه دنیا را هم فرض کنیم که جنگ کنیم و پیروز بشویم باز در همه دنیای عصر خودمان پیروزی درست کرده ایم و قرآن این را نمیگوید، قرآن میگوید جنگ تا رفع فتنه. باید رفع فتنه از عالم بشود. بنابراین غلط فهمی است از قرآن که کسی خیال کند که قرآن نگفته است جنگ جنگ تا پیروزی، قرآن گفته است، بالاتر از این را گفته است، اسلام هم گفته است و بالاتر از این را گفته است و رحمت است، نه این است که نعمتی بر مردم است يك رحمتی است بر تمام بشر که خدای تبارك و تعالی مردم را دعوت به مقاتله کرده است. نه این که خدای تبارك و تعالی میخواهد زحمتی برای مردم ایجاد کند، میخواهد رحمت درست

کند، در غایت توسعه رحمت می‌خواهد. بنابراین نباید از قرآن سوء استفاده کرد و آنهایی که با ما مخالف هستند بگویند این مخالف قرآن است. یا آخوندهای درباری بگویند این مخالف قرآن است و اگر کسی بگوید که با فاسد جنگ نکنید، مخالف قرآن است. اگر کسی بگوید فتنه را باجنگ رفع نکنید مخالف قرآن است و ما بحمدالله جوانهایمان الان مشغول هستند و همان دستوری را که خدای تبارک و تعالی در قرآن داده است به اندازه محیط خودشان به اندازه سعه وجود خودشان دارند انجام می‌دهند. و امیدواریم که خدای تبارک و تعالی به آنها توفیق بدهد که هر چه بیشتر این امور را انجام بدهند...» (۱۲۷).

نیاز به هیچ تفسیری نیست «اساس جهنم انسان است» که در آخرت از باطن خود ذات او آتش طلوع می‌کند. جنگ چنین انسانی را از شر خودش نجات می‌دهد. پس اینکه خدا مردم را به جنگ دعوت کرده رحمتی است، حتی برکافران، زیرا هر چه زودتر کشته بشوند، بار گناهشان کمتر و در نتیجه عذابشان در آخرت کمتر خواهد بود. در این جنگ حتی اگر بر همه جهان نیز پیروز شویم کافی نیست و به تمامی هدف نرسیده ایم. «اگر همه دنیا را هم فرض کنیم که جنگ بکنیم و پیروز بشویم باز در همه دنیای عصر خودمان پیروزی درست کردیم و قرآن این را نمی‌گوید قرآن می‌گوید جنگ تا رفع فتنه، باید رفع فتنه از عالم بشود... قرآن می‌گوید جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم.»

اسفند ۱۳۶۳

زیر نویس ها

۱. درباره " ایام " معروف عرب و اسامی آنها مراجعه شود به: دکتر جواد علی: «الفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام»؛ بیروت-بغداد، الطبعة الثانية، ۱۹۷۶، الجزء الخامس از ص ۳۴۱ بعد. همچنین نگاه کنید به مقاله "ایام العرب" در Encyclopedie de l'Islam.
۲. Philip K. Hitti: History of the Arabs; London, McMillan and co. LTD. New York St. Martin Press, p.25.

۳. محمود شهابی: ادوار فقه، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۱۲۹.

۴. A.Dietrich (Herausgegeben von B.Schpuler):
Handbuch der Orientalistik, Erster Abteilung, Zweiten Band,
Viertel Abschnitt, Leiden/Koln, E. Brill, 1966, s.328.

۵. همان مأخذ، همان صفحه.

۶. M.A.Shaban: Islamic History, a New Interpretation,
Cambridge University Press, 1977, pp. 6-7.

هم پیمانان "حمس" اهل الله بودند. در قرآن مؤمنان "حزب الله" و در زبان سیاسی رسانه های گروهی جمهوری اسلامی، ملت ایران "امت حزب الله" است.

۷. "مسئله حفظ نژاد و نسب تنها مخصوص عرب "بیابانگرد" است. عمر "رضی" گفت: نسب خویش را بیاموزید و مانند نبطیان سواد مباحثید که هرگاه کسی از اصل یکی از ایشان بپرسد گوید از قریه یا شهر فلان. و گفتار عمر اشاره بدین معنی است که گروهی از تازیان ساکن مزارع خرم با مردمی درآمیخته بودند که در شهرهای خوش آب و هوا و چراگاههای سرسبز و آباد بسر میبردند و ازینرو آمیزش و اختلاط انساب آنان توسعه یافت و خاندانهای آنان با خاندانهای دیگر درهم آمیختند. و هم در صدر اسلام معمول شده بود که اشخاص را بجایگاه سکونت آنان نسبت میدادند و میگفتند لشکر مهاجر قنسرین، لشکر مهاجر دمشق، لشکر مهاجر عواصم. و این شیوه باندلس هم سرایت کرد و در آنجا هم متداول شد. ولی عرب این رسم را برای درافکندن نسب معمول نکرده بود بلکه پس از فتح ازینرو باقامتگاه خویش منسوب میشدند تا آنانرا بفتح آن شهر بشناسند. و این انتساب برای آنان نشانه ای علاوه بر نسب شده بود که نزد

فرماندهان خویش بازشناخته میشدند."

عبدالرحمن بن خلدون: مقدمه ابن خلدون؛ ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶، ج ۱، ص ۲۵۱.
درباره انساب عرب و اتحاد آنها از راه حلف (هم سوگندی) برای دفاع از منافع مشترك و نقش حلف در تکوین انساب و پیوستگی ایندو به یگدیگر نگاه کنید به: دکتر جواد علی، همان اثر، الجزء الاول، ص ۱۴.

۸. مقاله های Arabi prehistorique و Badw در

Encyclopedie de l'Islam. در این متن منظور از "قبیله" قبیله شتردار است در جزیره العرب با ویژگی های مخصوص به خود.
۹. برای اطلاع بیشتر نگاه شود به:

Handbuch der Orientalistik ; p. 329.

۱۰. همانجا، ص ۳۲۹.

۱۱. Philip K. Hitti، همان اثر، ص ۲۶.

۱۲. رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی: سیرت رسول الله به تصحیح اصغر مهدوی. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. تهران ۱۳۵۹-۱۳۶۰ نصف اول ص ۴۸۰ (و بعد، متن عهدنامه با اقوام مدینه). این کتاب ترجمه سیره معروف ابن اسحق (تألیف و تدوین ابن هشام) است.

۱۳. Tor Andrea: Mahomet, sa vie et sa doctrine; Adrien Maisonneuve, Paris 1979, p.137.

و مقاله های "محمد"-"امّه" در:

Shorter Encyclopaedia of Islam; E. J. Brill, 1974.

۱۴. البته میان کفار تمایزی هست. اهل کتاب (یهود و نصارا و مجوس) ذمی بودند و می توانستند بنا به شرایطی در کشورهای

- اسلامی بسربرند و از حقوقی برخوردار باشند. بقیه کفار حربی بودند.
۱۵. سیرت رسول الله؛ نصف اول، ص ۴۲۷.
۱۶. ترجمه آیه ها از قرآن مجید با خلاصه التفاسیر ترجمه الهی قمشه ای است که شاید بهترین ترجمه نباشد اما مورد قبول علماست. در این متن همه جا نخست شمارهء سوره و بعد شمارهء آیه داده شده.
۱۷. سیرت رسول الله، نصف اول، ص ۴۳۷. همچنین درمورد بیعت عقبه اول و دوم مراجعه شود به ابن سعد: الطبقات الکبری؛ بیروت، ۱۹۵۷، المجلد الاول، ص ۲۱۹ و ۲۲۱ ببعد.
۱۸. سیرت رسول الله، نصف اول، ص ۴۴۰.
- همچنین برای متن عهدنامهء پیغمبر با اهل مدینه رجوع شود به همین مأخذ، ص ۴۸۱ و ۴۸۲.
۱۹. همان مرجع نگاه شود به نصف دوم، ص ۱۰۶۵. تقی زاده در "از پرویز تا چنگیز"، ص ۴۱، می گوید: "تواریخ اسلام در ده سال توقف حضرت رسول در مدینه یعنی ده سال اول هجرت ۲۷ غزوه (یعنی جنگی که در آن خود پیغمبر سردار لشکر بود) و ۴۸ سریه (یعنی اردوئی که به سرداری یکی از مسلمین باطراف فرستاده می شد) ثبت می کنند."
۲۰. همان مرجع، نصف اول، مقدمه مصحح، ص الف.
۲۱. برای تفصیل بیشتر ترجمهء تفسیر طبری بتصحیح و اهتمام حبیب یغمائی، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۶، ص ۱۳۵ دیده شود.
۲۲. سادات قبيله حق "المرباع" داشتند یعنی يك چهارم غنیمت غزو به آنها می رسید. در نزد عرب این حق مایهء سربلندی و مباحات بود زیرا نشان بزرگی و برتری دارندگان بود. دکتر جوادعلی؛ همان اثر، الجزءالخامس، ص ۲۴۶.

۲۳. نگاه کنید به سوره انفال، آیه های مربوط به غنیمت.

۲۴. "غنیمت عبارت است از اموال حرب که به قتال از ایشان گرفته شود و این اموال را خدا بعموم مسلمین هبه فرموده است." شیخ طوسی: التبیان، به نقل از محمود شهابی ادوار فقه. همچنین غنیمتی که از بلاد کفر یعنی دارالحرب حاصل شود بر سه قسم است:

"یکی چیزهایی که نقل تواند شد از جایی به جایی، مثلاً طلا و نقره و متاعها از پارچه و اسباب. یکی چیزهایی که غیرمنقولست مثل زمین و آب و خانه و دکاکین و نحو اینها. یکی اسیر است مثل زنان و اطفال." (محقق حلّی: شرایع اسلام؛ ترجمه ابن احمد یزدی، بکوشش محمدتقی دانش پژوه، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ج ۱، ص ۱۲۰)

۲۵. محمد بن حسن الطوسی: ترجمه النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی. با تصحیح، مقدمه و حواشی نگارش سید محمد باقر سبزواری، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴، ج ۲، ص ۲۹۷.

۲۶. همان مرجع، ص ۵۵۲.

"اسیرانی که در جنگ گاه بدست افتند و غیربالغ و زنان ایشان بمجرد اسیرگشتن ملك آنانی می شوند که ایشانرا گرفته باشند و کشتن ایشان جایز نیست. اما مردان بالغ ایشان اگر در وقت جنگ بدست افتند میانه کشتن ایشان با بریدن دست و پای ایشان و گذاشتن که خون از آن برود و بمیرند و اگر بعد از جنگ بدست آیند و مسلمان شوند کشتن ایشان جایز نیست و امام مخیر است میان بند نهادن و سردادن و فدیہ گرفتن و آزاد کردن." (شیخ بهاءالدین عاملی: جامع عباسی؛ مؤسسه انتشارات فراهانی، تهران، ص ۱۶۱)

۲۷. در فقه نیز به پیروی از کتاب و سنت، از همان آغاز تدوین اصول، جهاد مانند نماز و روزه از فرایض و واجبات (ولی واجب

کفائی) بوده است. رجوع شود به کتاب الجهاد در "الموطأ" اثر مالک بن انس. الموطأ نخستین مجموعه احادیث فقهی است و در اوائل قرن دوم گردآوری شده. همچنین رجوع شود به رساله شافعی از همان قرن در:

Islamic Jurisprudence. Shafi'i's Risala; Translated by Majid Kadduri, Jhon Hopkins Press, Baltimor, 1961, p. 82, 87.

۲۸. مسلمان مؤمن، دشمن باطنی و خطرناک تر دیگری دارد: "نفس اماره" که مبارزه با آن سخت تر و جهاد اکبر است، ولی به گفتگوی ما در اینجا ربطی ندارد.

۲۹. محمد کریم اشراق: تاریخ و مقررات جنگ در اسلام؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۰.

۳۰. علامه برقعی: احکام القرآن؛ به نقل از تاریخ و مقررات جنگ در اسلام، ص ۱۹۸.

۳۱. شیخ بهاء الدین عاملی: همان مرجع، ص ۱۵۰.

۳۲. همان مرجع، ص ۲۶۴-۲۶۷-۲۶۹. در دوره صفویه در فتوهای علمای عثمانی ایرانی های شیعه کافر بودند. "در دوران خلافت سلطان مراد چهارم عثمانی، نوح افندی مفتی روم فتوایی متضمن سخت ترین تصمیمات اهل سنت علیه شیعه داد و در آن جنگ با شیعیان و کشتار آنان و برده ساختن زنان و فرزندانشان را واجب اعلام نمود و در همین فتوی شیعه را کافر و فاجر دانسته و گفته است که آنان انواع کفر و طغیان و عناد و فسق و زندقه و الحاد را در خود جمع کرده اند و هر کس که درباره کفر و الحاد و وجوب جنگ با آنان و جواز کشتن آن قوم تردید کند مانند خود آنان کافر است. نوح افندی دلیل اصلی جهاد با رافضیان را کفر و طغیان ایشان شمرده و بعد از شرح مبسوطی درباره این طغیان و کفر (البغی و الکفر) بدین

نکته تصریح کرده است که: (فیجب قتل هؤلاء الاشرار الکفار الفجار، تابوا اولم يتوبوا، فلايجوز ترکهم على ما هم عليه باعطاء الجزية و لا بأمان موقت ولا بأمان مؤبد، ويجوز استرقاق نسائهم لان استرقاق المرتدة بعد مالحقت بدار الحرب جائز و يجوز استرقاق ذراريهم تبعاً لامها تهم لان الولد يتبع الأم في الاسترقاق.) (صفا: تاريخ ادبيات در ايران؛ جلد پنجم، بخش یکم، شرکت مؤلفان و مترجمان ايران، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۶۶ و ۱۶۷). بعدها از طرف مهدی سودانی همین نسبت به ترکهای عثمانی داده شد. نگاه شود به مقالهء Kafir در

Encyclopedie del'islam

۳۳. محمدبن سليمان تنکابنی: قصص العلماء؛ چاپ دوم، ۱۳۰۴، ص ۹۳.

۳۴. حامد الگار: نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطه؛ ترجمه ابوالقاسم سری، انتشارات توس، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۲۸ و ۱۲۹. "سید محمد معروف به مجاهد متولد ۱۱۸۰ هجری قمری پسر سید علی طباطبائی مجتهد اصفهانی ... سید محمد چه بواسطه اهمیت و شهرت زیاد پدرش و چه بواسطه شخص خود در آن زمان اهمیت و شهرت بسزائی داشته و در زمان حیات خویش از مراجع تقلید و از علما و فقهای معروف امامیه ساکن کربلا، کاظمین و اصفهان بوده است ... در سال ۱۲۴۱ ق. که جنگ روس و ایران را دیگران ایجاد و بر ایران تحمیل کردند ... این آقا و جمعی دیگر از علما از تمام ایالات و ولایات ... از روی جهالت و یا بجهت دیگر آلت دست مقاصد سیاسی آنان شده برای پس گرفتن قفقاز و مثلاً گرفتن قسمتی هم از روسیه ... در هفده ذیقعده ۱۲۴۱ قمری به نزد فتحعلیشاه آمدند و یا بهتر گفته شود آنان را با سلام و صلوات آوردند. در این معرکه بلکه مهلکه رئیس العلماء الاعلام سید محمد بود که از این

تاریخ به سید محمد مجاهد معروف گردید. جنگ اجباری و تحمیلی آغاز گردید ... شهرهای ایران یکی پس از دیگری به چنگ روسها افتاد و از آغاز تا انجام جنگ که مدت بیست ماه طول کشید شاید بیش از یک میلیون نفر تلفات به ایران وارد آمد و سرانجام منتهی به معاهدهء کذائی ترکمانچای ... گردید ... و ایران بکلی از هستی ساقط شد ... چون اکثر خانواده های ایرانی در این جنگ کشته داده بودند بغض و عداوت شدیدی نسبت به سید محمد مجاهد که در ظاهر امر از مسببین و محرکین این جنگ بود ابراز می داشتند تا بجائی که اگر حمایت دولت (شاه) از او نبود او را تکه تکه و ریز ریز می کردند." (مهدی بامداد: شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری؛ کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۵۰، ج ۳، ص ۲۸۳ تا ۲۸۵).

۳۵. "چون بعثت حضرت رسول مخصوص زمان او نبود، بلکه مبعوث است بر کافه خلق تا روز قیامت از برای ایشان کتابی آورد و شریعتی از جانب خدا مقرر شد و آداب و سنن در هر امری حتی خوردن و آشامیدن و جماع کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرد و در فرایض و مواریث و قضایا و معاملات و احکام واقعه حقه بوجهی الهی مقرر نمود." (مجلسی: حق الیقین؛ انتشارات علمی، ۱۳۳۴ شمسی، ص ۳۵) "اسلام آمده جامعه تشکیل بدهد، آمده کشور تشکیل بدهد، آمده دولت تشکیل بدهد، آمده حکومت تشکیل بدهد، رسالتش اصلاح جهان است، چنین دینی نمی تواند بی تفاوت باشد ... اسلام تمام شئون زندگی بشر را زیر نظر دارد، قانون اجتماعی دارد، قانون اقتصادی دارد، قانون سیاسی دارد ... مرتضی مطهری: جهاد و مشروعیت آن در قرآن؛ انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۱۸.

۳۶. خمینی: اطلاعات؛ ۶۲/۱۲/۱۵.

۳۷. خمینی: اطلاعات؛ ۶۲/۷/۱۴.

۳۸. خمینی: پیام عارفانه امام به خانواده شهدا و مفقودین و مجروحین جنگ تحمیلی در مراسم پرشور بهشت زهرا؛ در: اطلاعات؛ ۱۳۶۲ / ۷ / ۵.

۳۹. از یادواره شهید محسن پورقاسمی در: اطلاعات؛ ۶۲ / ۱۲ / ۳.

۴۰. از یادواره شهید عبدالله عباسی در: اطلاعات؛ ۶۲ / ۱۱ / ۶.

۴۱. بخش هائی از وصیت نامه شهید حجت الله مقیسه در: اطلاعات؛ ۶۲ / ۸ / ۲۶.

۴۲. در شهادت، نفی دیگری حتی به نفی خود می انجامد. در نهایت و درحالی که نفی دیگری ممکن نشود کار به شهادت (نفی خود) می رسد تا "اثبات خود" (اثبات وجود مذهبی) صورت پذیرد. وقتی نفی دیگری (کشتن) ممکن نشد راه کشته شدن باز میماند. "و در خبر است که شهیدان رانزد خدای پنج چیز است که هیچ پیغامبری را نیست: یکی جان پیغمبران ملك الموت ستاند و جان شهیدان خدای ستاند، دوم پیغامبران را مرده خوانند «انك ميّت و انهم ميّتون» و شهیدانرا زنده خواند و گفت: «بل احياء عند ربهم». سیوم پیغامبران را بشویند و شهیدانرا نشویند، چهارم پیغامبران را کفن کنند و شهیدان را کفن نکنند، پنجم شهیدانرا در دنیا مزد دهند و پیغامبران را در قیامت مزد دهند." (بحرالفتاوید - شامل کلام و تصوف و فقه و سیاست. از متون فارسی نیمه نخستین سده ششم هجری؛ به کوشش محمد تقی دانش پژوه، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵، ص ۴۳)

از دوران ساسانیان به بعد، شهادت در تاریخ ما سرچشمه های دیگری نیز دارد. از جمله به استبداد مطلق پادشاهان، به سختی و جمود نهادهای اجتماعی، به ناتوانی دردناک سیاسی شهروندان مربوط است. همچنین از نظر فرهنگی به دریافت عرفانی ما از خدا و ناچیز انگاشتن هرچیز که جز اوست، به بینش ما از دنیا و آخرت و ... پیوند دارد که

هیچیک در اینجا موضوع بحث ما نیست.

۴۳. "... وعسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم ... " چه بسیار شود که چیزی را شما ناگوار شمارید ولی بحقیقت خیر و صلاح شما در آن بوده. (سوره بقره؛ از آیه ۲۱۶ مربوط به جهاد)

۴۴. خمینی در: کیهان، ۵۹/۸/۱۵.

۴۵. خمینی در: اطلاعات، ۶۲/۷/۱۴.

۴۶. العلماء ورثة الانبیاء. حدیث نبوی.

۴۷. خمینی در: ولایت فقیه، حکومت اسلامی؛ مؤسسه انتشارات امیرکبیر با همکاری نمایشگاه کتاب قم، تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۱.

پس از پایان غزوه خندق و بازگشت "احزاب" از گرد مدینه، پیغمبر به علت "عهدشکنی و مخالفت و لشکرکشی" یهود بنی قریظه به جنگ آنان رفت و آنها را در حصار گرفت. "پس [ایشان]، چون مدت حصار دراز بکشید و خود را هیچ چاره ندیدند، تن دردادند و بحکم پیغمبر، علیه السلام، از قلعه فرودآمدند و دژها بسپردند. و چون ایشان بیامدند، قوم اوس از انصار به خدمت سید، علیه السلام، آمدند و گفتند: یا رسول الله، بنی قریظه دوستان مااند و ایشان را به ما سپار، آن وقت سید، علیه السلام، گفت قوم اوس را که: اگر من حکم بنی قریظه به یکی از شما سپرم شما راضی باشید یا نه؟ ایشان گفتند: بلی، یا رسول الله. پس سید، علیه السلام، گفت: من حکم ایشان به سعدبن معاذ که مهتر شماست سپردم، و آنچنان که وی حکم کند ما راضی شویم و کار ازان کنیم. بعد از آن ایشان گفتند: ما نیز راضی ایم ... چون وی [سعدبن معاذ] بیامد و بنشست، مهاجر و انصار گفتند: یا سعد، سید، علیه السلام، ترا حکم گردانیده بر بنی قریظه، اکنون تا چه حکم کنی در حق ایشان. سعد روی باز انصار کرد و گفت: شما در عهد خدای هستید که هرچه من فرمایم در حق ایشان شما آنرا بجای

آوردید. گفتند: بلی. بعد از آن روی باز سید، علیه السلام، کرد و دستوری از وی بخواست، و سید، علیه السلام، او را دستوری داد. پس گفت: حکم من در بنی قریظه آنست که هر چه مردانند جمله بکشند و زنان و فرزندان ایشان برده گردانند و مال ایشان میان مسلمانان قسمت کنند. چون وی این سخن بگفت، سید، علیه السلام، گفت: لَقَدْ حَكَمْتَ (فِيهِمْ) بِحُكْمِ اللَّهِ مِنْ فَوْقِ سَبْعَةِ أَرْفَعَةٍ. گفت: ای سعد، حُكْم [که] تو در بنی قریظه بکردی چنانست که حکم دربالای هفت آسمان بکرده اند. پس بفرمود تا در بازار مدینه خندقی فروبردند و جهودان بنی قریظه را يَك يَك می آوردند و گردن می زدند و در آن خندق می انداختند، تا نهصد مرد از ایشان گردن بزدند. (سیرت رسول الله؛ نصف دوم ص ۷۵۴ تا ۷۵۶). همچنین مراجعه شود به ابن سعد، همان مرجع، ج ۲ ص ۷۴ و ۷۵.

"در مورد عدد یهود بنی قریظه اختلاف است. گفته شده ششصد یا هفتصد نفر بوده اند و هم گفته شده است که بین هشتصد تا نهصد نفر بوده اند. علی بن ابیطالب و زبیر بن عوام درحالیکه رسول خدا آنجا نشسته بود عهده دار گردن زدن بنی قریظه بودند." (شهاب الدین احمد نویری: نهایة الأرب فی فنون الادب؛ ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، چاپ امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۷۳ و ۱۷۴).
۴۸. خمینی: کشف اسرار؛ کتاب تاریخ چاپ و محل انتشار و ناشر ندارد، ص ۸۳ و ۸۴. ترجمه حدیث نبوی: "الخير كله ... " پیشتر داده شده است.

۴۹. خمینی: همان مأخذ، ص ۲۳۸. در جمهوری اسلامی ایران حج، نماز جمعه، روزه، جنگ، قضا و بسیاری از عبادت ها "عبادی-سیاسی" است. در این برداشت سیاست خود عبادت است.

۵۰. سوره نسا، آیه ۷۴ و سوره توبه آیه ۱۱۱ دیده شود.

۵۱. خمینی در دیدار با وزیر و پرسنل سپاه پاسداران و ... در: اطلاعات، ۶۲/۸/۱۶.

۵۲. خمینی در: کیهان، ۵۹/۸/۱۵.

۵۳. "مردم مسلمان لبنان با نابود کردن نیروهای مداخله گر امریکا، فرانسه و رژیم اشغالگر قدس به جهانیان فهماندند که هرکجا اسلام بیاید کفر باید برود." آیت الله مشکینی، امام جمعه قم و رئیس مجلس خبرگان، در: اطلاعات، ۶۲/۸/۲۶.

۵۴. قصص العلماء، ص ۸۴. حاجی محمد ابراهیم کلباسی (کرباسی) از مراجع تقلید و علمای طراز اول اصفهان در دوره فتحعلیشاه بود. (درباره او همچنین می توان نگاه کرد به: آخوند ملا عبدالکریم جزی: رجال اصفهان یا تذکرة القبور؛ چاپ دوم، ۱۳۲۸، اصفهان، ص ۱۵۵ بعد).

انکار سید مازندرانی بیهوده بود زیرا می دانست که شهادت دو شاهد کافیست تا او را به سزای گفتار نسنجیده اش برسانند. این بود که راهی دیگر پیدا کرد: دیوانگی! گفت که شاید گفته باشم ولی من جنون ادواری دارم و گاه ندانسته و بی اختیار حرف هائی برزبانم جاری می شود. فلان کس هم طبیب منست. سپس به کمک طبیب و پادرمیانی امام جمعه اصفهان، به شرحی که آمده (همان مرجع، همانجا) از "حد شرعی" نجات می یابد و حاجی فقط به تبعید سید در نجف آباد قناعت می کند تا پس از سالی در فرصتی مناسب سید شبانه به تهران می گریزد و جان به سلامت می برد.

۵۵. نهضتی مذهبی-نظامی از افراد قبایل عرب برای برقراری اسلام راستین، کتاب و سنت. اوج نهضت بین سال های ۱۹۱۲ تا ۱۹۳۰ و سرکردگی آن - تا پیش از پیدایش اختلاف در آخرهای کار - با ابن سعود بود. اخوان، وهابی حنبلی مذهب بودند.

۵۶. جزيرة العرب في القرن العشرين؛ به نقل از علی اصغر فقیهی:
وهابیان؛ کتابفروشی صبا، تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۴۵.

۵۷. John S. Habib: Ibn Sa'ud's Warriors of Islam; Leiden,
E. J. Brill, 1978, p.60.

۵۸. همان مأخذ، ص ۶۶.

۵۹. جمعیت "اخوان المسلمون" جنبشی مذهبی-سیاسی که در ۱۹۲۸
بوسیله حسن بنا در اسماعیلیه مصر بنیان گذاشته شد.

۶۰. Richard P. Mitchell: The Society of the

Muslim Brothers; Oxford University Press,

London, 1969, pp.8, 196, 206.

۶۱. از جمله می توان ترور احمد کسروی، عبدالحسین هژیر، رزم آرا
و حسنعلی منصور را بدست فدائیان اسلام نام برد. "ملت رشید ایران
با دست فدائیان اسلام، به عمر حسنعلی منصور نوکر امریکا پایان
دادند و او را اعدام انقلابی کردند." مذاکرات مجلس شورای اسلامی
از سخنرانی صادق خلخالی نماینده مردم قم، اطلاعات، ۶۲/۸/۱۴
"ما سه نخست وزیر را اعدام کردیم. پس از آنها نوبت ارتشبد
نصیری، سپهبد ایادی و دکتر اقبال بود. حاج مهدی عراقی مردی که
سه ماه پیش پس از ۱۳ سال از زندان آزاد شده است و بعنوان عضو
فدائیان اسلام در صدور پنج رأی اعدام انقلابی سه نخست وزیر ایران
همکاری داشته امروز در پاریس اسرار اعدام این سه نخست وزیر یعنی
عبدالحسین هژیر، سپهبد رزم آرا و حسنعلی منصور را فاش کرد ..."
اطلاعات؛ ۵۷/۱۱/۸

"سید مجتبی نواب صفوی در سال ۱۳۲۴ هجری شمسی سازمان
فدائیان اسلام را به کمک سه تن از همزمان خویش به نام های سید
حسین امامی، سید عبدالحسین واحدی، و سید محمد واحدی تأسیس

می کند و آنان هدف از تشکیل این سازمان را مبارزه با دستگاه های فاسد و مفسد و قطع ایادی بیگانه و پی ریزی يك بنیان مستحکم و خلل ناپذیر جهت ایجاد يك دستگاه حق و عدالت و برقراری تشکیلات مجری قانون اسلام اعلام می نمایند. در آن زمان سازمان فدائیان اسلام اولین تشکیلاتی بود که در سه بعد ایدئولوژیکی، سیاسی و نظامی به فعالیت های خود شکل داد. درباره انگیزه این حرکت، حجة الاسلام لواسانی، یار و هم‌رزم نواب صفوی گفته است: «هنگامیکه نواب در نجف بود کتابی می بیند از احمد کسروی که تازه به نجف رسیده بود و توهین هائی به امام صادق (ع) و بدگوئی هائی به تشیع و به رهبران تشیع نسبت داده شده بود. مرحوم نواب صفوی در آنجا تحریک می شود و با اجازه و طبق فتوای علما تصمیم می گیرد که چنین شخصی را از بین ببرد لذا از نجف حرکت میکند به قصد اینکه به تهران بیاید و با قتل کسروی مبارزاتش را شروع کند.» اطلاعات؛ ۶۲/۱۵/۲۷

آیت الله صدر رهبر انقلابی و تندرو شیعیان عراق نیز "پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، شهید شد و مخالفت صریح و علنی خود را با رژیم کافر بعثی تا به آنجا پیش برد که ضمن صدور فتوایی مبنی بر تحریم عضویت در حزب حاکم بعث اعدام انقلابی عمال بعثی و استفاده از وجوهات شرعی جهت تأمین نیازمندی های مجاهدین عراقی را جائز شمرد." اطلاعات؛ ۶۳/۱/۲۵

تاریخ اسلام از همان نخستین سال ها با ترور مخالفان و از میان بردن آنان توأم بوده است. پیغمبر خود پس از غزو بدر از پیروان خواسته بود که شر کعب بن الاشرف - یکی از دشمنان - را از سر مسلمانان کم کند. "کعب بن اشرف طبعی لطیف داشت و شعرهای خوب گفتی و پیوسته قصیده ها انشاء کردی و مرثیت اهل بدر دران بگفتی و

واقعه بدر قریشیان را یاد دادی و ایشان را تحریض نمودی بطلب ثار و انتقام ... پس کعب بن اشرف بعد از مدتی باز مدینه آمد و شعرها گفتی و در آن تشبیب زنان مسلمانان کردی و مسلمانان بغایت از وی رنجیدندی و آنگاه حال با سید، علیه السلام، بگفتند. سید علیه السلام گفت: کی باشد که شرّ کعب بن اشرف از مسلمانان بازدارد؟ محمد بن مسلمه مردی از انصار بود برپای خاست و گفت: یا رسول الله من او را از مسلمانان بازدارم. (سیرت رسول الله؛ نصف دوم، ص ۶۳۶ و ۶۳۸) و سپس با همدستی برادر شیری کعب و چند تن دیگر به ترتیب و با نیرنگی که در کتاب آمده، کعب را فریفته و او را می کشند و آنگاه: "چون به مدینه رسیدیم آخر شب بود و پیغمبر، علیه السلام، در نماز ایستاده بود. چون از نماز فارغ شد، وی را خبر دادیم. وی گفت: الحمد لله رب العالمین که حق تعالی شر دشمن خود از ما کفایت کرد." (همان مأخذ، ص ۶۴۲)

از چهار خلیفه نخستین سه تن به علت های سیاسی و عقیدتی کشته شدند. اکنون نیز وقتی که انورالسادات رئیس جمهوری مصر را به جرم خیانت به اسلام و همدستی با اسرائیل (جرمی مذهبی-سیاسی) می کشند، جمهوری اسلامی ایران به افتخار قاتل و با تصویر او تمبر چاپ و منتشر می کند.

Encyclopaedia of Religion and Ethics, ۶۲

Edited by J. HASTINGS,

Edinburgh, New York, 1974, vol. 12 pp 678-679.

۶۳. مثل رساله «در ستایش رزمیان جدید» (de Laude Novae Milita) اثر قدیس مسیحی Bernard de Clairveau معروف به سن برنار در قرن دوازدهم.

۶۴. «هر آنکس بعد از آنکه به خدا ایمان آورده باز کافر شد، نه

آنکه بزبان، از روی اجبار کافر شود و دلش در ایمان ثابت باشد (مانند عمار یاسر) یا با اختیار و هوای نفس دلش آکنده به ظلمت کفر گشت بر آنها خشم و غضب خدا و عذاب سخت دوزخ خواهد بود.» (۱۶-۱۰۶)

۶۵. Noeldeke (und Schwally): Geschichte des Coran Erster teil, 1981, Georg Olms Verlag, Hildesheim, New York, s. 70

۶۶. آیه های ۳۹ تا ۴۱ از سوره حج و بقولی آیه ۱۹۰ از سوره بقره. دکتر محمد خزائلی: احکام قرآن. سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، چاپ سوم. ص ۵۱۸.

۶۷. سیرت رسول الله، نصف دوم، ص ۵۳۶.

۶۸. مقدمه این خلدون، ج ۱، ص ۲۸۳.

۶۹. الکافی - من لایحضره الفقیه - الاستبصار فیما اختلف من الاخبار - تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه.

۷۰. تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه. فی التصحیح الشیخ محمد

الاخوندی. دارالکتب الاسلامیه تهران ۱۳۹۰ ه.ق. الجزء السادس.

۷۱. الاستبصار فیما اختلف من الاخبار. فی التصحیح الشیخ محمد

الاخوندی دارالکتب الاسلامیه تهران ۱۳۹۰ ه.ق.

شیخ محمد بن الحسین الحرّ العاملی در وسائل الشیعه (مکتب

اسلامیه تهران ۱۳۹۸) اخبار کتب سته (یعنی چهار کتاب نامبردهء

بالا باضافه کتاب المحاسن برقی و کتاب قرب الاستاد) را گرد آوری

کرد. در این کتاب بیست جلدی با بیش از ده هزار صفحه اخبار جهاد،

فقط ۱۱۷ صفحه (ج ۱۱ ص ۴ تا ۱۲۱) را فرا گرفته. (لغت نامهء

دهخدا والذریعه، به ترتیب زیر نام های حرّ عاملی و وسائل الشیعه)

۷۲. خمینی: توضیح المسائل: انتشارات ندای اسلام. مشهد شماره

آنچه پیش از این از «کشف اسرار» آورده شد (ص ۲۵) دعوت به مبارزه است که بیشتر جنبه سیاسی دارد: «جنگ با اجانب برای حفظ استقلال کشور» و رهائی از چیرگی دیگران - دعوت به جهاد برای گسترش دین و مسلمان کردن دیگران (کفار).

۷۳. میرزا بزرگ قائم مقام فراهانی. جهادیه. با مقدمه جهانگیر قائم مقامی. تجدید چاپ از روی چاپ سال ۱۲۳۴ هجری. شرکت افست ص ۱ و ۲.

۷۴. همان مأخذ ص ۳

۷۵. همان مأخذ ص ۱۰

۷۶. همان مأخذ ص ۲۲

۷۷. همان مأخذ ص ۱۸

۷۸. همان مأخذ ص ۲۸

۷۹. همان مأخذ ص ۱۹

۸۰. همان مأخذ ص ۱۹ و ۲۰

۸۱. همان مأخذ ص ۲۵

۸۲. همان مأخذ ص ۴۶

۸۳. همان مأخذ ص ۶۰

۸۴. همان مأخذ ص ۵۰

۸۵. همان مأخذ ص ۷۳

۸۶. همان مأخذ ص ۵۰

۸۷. علامه مجاهد سید محمود طالقانی. جهاد و شهادت. ناشر و

تاریخ و محل چاپ ندارد.

۸۸. همان مأخذ ص ۲

۸۹. همان مأخذ ص ۴

۹۰. همان مأخذ ص ۵
۹۱. همان مأخذ ص ۶ و ۹
۹۲. همان مأخذ ص ۱۵
۹۳. همان مأخذ ص ۷ و ۸
۹۴. همان مأخذ ص ۹
۹۵. همان مأخذ ص ۵ و ۶
۹۶. همان مأخذ ص ۱۲
۹۷. همان مأخذ ص ۱۳
۹۸. همان مأخذ ص ۱۰ و ۱۱
۹۹. همان مأخذ ص ۱۷
۱۰۰. همان مأخذ ص ۱۹
۱۰۱. همان مأخذ ص ۱۵، ۱۶، ۱۷
۱۰۲. همان مأخذ ص ۱۴

۱۰۳. خطوط کلی این ایدئولوژی بوسیله استالین در «مسائل لنینیسیم» و فصل «ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی» در کتاب تاریخ حزب بلشویک روسیه ترسیم شده است و دستگاه های آموزشی و تبلیغاتی دولت شوروی و احزاب کمونیست وقت آنرا در سراسر جهان پراکندند. بیان این ایدئولوژی نه کار ماست و نه در این مختصر میتوان به آن پرداخت اما از آنجا که این ایدئولوژی در طی سال ها بر تفکر اجتماعی ما سایه انداخته و نقش خود را بر اندیشه و عمل مبارزان سیاسی از چپ و راست گرفته تا مذهبی و غیر مذهبی نهاده، در اینجا، فهرست وار، فقط به چند اصل عقیدتی آن که به کار ما مربوط می شود اشاره ای میکنیم:

- تاریخ جهان در غرب و شرق از چهار مرحله عمده می گذرد که هر مرحله آن پیشرفته تر و تکامل یافته تر از مرحله پیشین است.

- در هر مرحله طبقه تازه ای مالکیت ابزار تولید و در نتیجه حاکمیت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه را به دست می گیرد.
- موقع اجتماعی و منافع عینی و نظریات فرهنگی هر طبقه بطور کلی و مستقیم و نامستقیم وابسته به رابطه ای است که با ابزار تولید دارد.
- طبقه ای که مالک ابزار تولید (مثلاً برده، زمین، کارگاه و ماشین و...) است آنرا در راه استثمار و بهره جویی از طبقاتی که فاقد آنند (مثلاً بردگان، دهقانان و کارگران...) و جز نیروی کار خود صاحب کالای دیگری نیستند، بکار می اندازند.
- سرچشمه تحول تاریخ از مرحله ای به مرحله دیگر، مبارزه طبقات استثمارگر و استثمار شونده است، این مبارزه نیروی محرک و موتور تاریخ است.
- این مبارزه جبری و ناگزیر است. شاید بتوان آنرا به عقب انداخت ولی هیچ نیروئی نمی تواند راه آنرا برای همیشه ببندد.
- آزادی چیزی نیست مگر شناختن این جبر تاریخی و حرکت در راه آن، در راه تکامل. مثلاً در دوران بورژوازی آزادی عبارت است از مبارزه در راه سرنگونی قدرت اقتصادی و سیاسی بورژوازی و رهائی طبقه کارگر (پرولتاریا).
- از آنجا که هیچ طبقه ای به دلخواه قدرت اقتصادی و سیاسی خود را به طبقه دیگر وا نمی گذارد، گذار از مرحله ای به مرحله دیگر نه از راه های مسالمت آمیز بلکه بوسیله قیام و مبارزه مسلحانه و انقلاب امکان پذیر است.
- باین ترتیب پیوند و ملازمه ای بین آزادی و انقلاب وجود دارد. آزادی نتیجه تاریخی انقلاب است.

* * *

گسترش و رواج زبان حزب توده و بعضی از جنبه های «ایدئولوژی توده ای»، مخصوصاً پس از پیروزی انقلاب اسلامی به اوج خود می رسد و این امر ارتباطی به مخالفت یا موافقت با این حزب ندارد زیرا همه فعالان و مبارزان سیاسی، این ایدئولوژی و زیانش را (بدون توجه به اینکه از کجا می آید) اصالتاً از آن خود می دانند.

۱۰۴. چون رساله در اصل سخنرانی مذهبی بود، بحث شهادت آن بعنوان متمم آمده و تا اندازه ای جنبه ذکر مصیبت و گریز زدن دارد که ما به آن نمی پردازیم.

۱۰۵. استاد شهید مرتضی مطهری. جهاد و موارد مشروعیت آن در قرآن. انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، آذر ۱۳۶۱.

- ۱۰۶. همان مأخذ ص ۱۴
- ۱۰۷. همان مأخذ ص ۱۵ و ۱۶
- ۱۰۸. همان مأخذ ص ۲۷
- ۱۰۹. همان مأخذ ص ۳۸
- ۱۱۰. همان مأخذ ص ۵۷
- ۱۱۱. همان مأخذ ص ۳۳
- ۱۱۲. همان مأخذ ص ۴۴
- ۱۱۳. همان مأخذ ص ۲۱ و ۶۳
- ۱۱۴. همان مأخذ ص ۳۹
- ۱۱۵. همان مأخذ ص ۴۴
- ۱۱۶. همان مأخذ ص ۴۵
- ۱۱۷. همان مأخذ ص ۴۵
- ۱۱۸. همان مأخذ ص ۵۳
- ۱۱۹. همان مأخذ ص ۵۳

۱۲۰. همان مأخذ ص ۵۱
۱۲۱. همان مأخذ ص ۵۱ و ۵۳
۱۲۲. همان مأخذ ص ۵۵
۱۲۳. همان مأخذ ص ۶۴
۱۲۴. همان مأخذ ص ۳۰
۱۲۵. همان مأخذ ص ۱۳
۱۲۶. همان مأخذ ص ۵
۱۲۷. خمینی، اطلاعات ۶۳/۹/۲۱.

انتشارات خاوران منتشر کرده است :

* اسناد انترناسیونال سوم در باره احزاب کمونیست

ترجمه، بهروز

* سرودهای ستایش و اشعار دیگر

برتولت برشت ترجمه، سعید یوسف

* اندیشه های میرزا آقا خان کرمانی

فریدون آدمیت (به اتفاق انتشارات نوید)

* پژوهشی در اقتصاد ایران (۱۳۶۴-۱۳۵۴)

بهرام تهرانی (فرید)

* کارل مارکس

کارل کرش ترجمه، ستار آذر مینا

* خوب نگاه کنید راستکی است

پروانه علیزاده

* پرنده های كوچك بال طلائی من

زیر چادر مادر بزرگ

محسن حسام

* موسیقی شعر

محمد رضا شفیعی کدکنی

* مرقد آقا

نیما یوشیج

* حرف های همسایه

نیما یوشیج

* شب نشینی باشکوه

غلامحسین ساعدی

* ملیت و زبان

شاهرخ مسکوب

* حرفهایی با فروغ فرخزاد

چهار گمت و شنود با فروغ

* آخرین شاعر جهان

علی عرفان

* ایران در راهیابی فرهنگی

هما ناطق

* رخ

جواد جواهری

* مقدمه ای بر رستم و اسفندیار

شاهرخ مسکوب

* ماهی در تور

محسن حسام

* قناری شاعر

محسن حسام

* بازرگانان در داد و ستد با بانك شاهی

و رژی تنباکو

هما ناطق

* حرکت با شماست، مرکوشیو

رضا قاسمی

آبنوس

حروفچینی، طواحي گرافيك، چاپ

ABNOUSSE 106, RUE DE LA JARRY 94300 VINCENNES

TEL : 43 65 47 04 FAX : 43 28 01 44



EDITIONS KHAVARAN

***SUR LA GUERRE SAINTE
ET
LE MARTYRE***

KASRA AHMADI